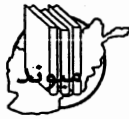


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ادبیات افغانستان

مؤلف: محمد حیدر زوبل

بدینوسیله از دوست بزرگوارم سید محی الدین هاشمی که نسخه، اصل
کتاب را در اختیار مان قرار داد اظهار سپاس و قدردانی می نمایم.
نصیر عبدالرحمن
مسرول بنگاه انتشارات میوند



مشخصات:

نام کتاب: تاریخ ادبیات افغانستان

مؤلف: محمد حیدر زوبل

صفحه آرایي: عبدالغفور میرویس

دیزاین پستی: فیهاش

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ چاپ: ۱۴۳۱هـ ق / ۱۳۸۸ هـ ش / ۲۰۱۰ م

ناشر: بنگاه انتشارات میوند

چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعة میوند

کابل: جوار ریاست فارمی، رو به روی لیسه افغان ترک

تلفون: ۲۱۰۳۵۶۹، تلفونهای همراه: ۰۷۰۰۲۸۴۹۵۴ و ۰۷۰۰۲۹۵۲۱۴

کتابخانه سبا، تلفون: ۲۲۰۰۴۵۵

تلفونهای همراه: ۰۷۹۹۳۲۰۳۶۶، ۰۷۹۹۸۶۰۲۲۱، پست بکس: ۱۲۷۸

E-Mail: maiwand@asia.com

همه حقوق محفوظ است

تاریخ

ادبیات افغانستان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	پیشگفتار
	فصل اول
۹	ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره ها تا ظهور اسلام، جنبش های ادبی و عصر حماسی
۹	الف: آغاز و انتشار زبان، آریانا و بجه، بلخ
۱۴	ب: خط و خطوط در افغانستان و تاثیر ادبیات یونانی - و کوشانی بودایی
۱۹	ج: زبان ها و ادبیات در افغانستان
۲۱	د: زبان دری و مهد آن (افغانستان)
	فصل دوم
۲۸	اسلام و تکامل ادبیات ملی از ۲۱ هجری به بعد
۲۸	الف: ادبیات ما در دور استیلای عرب (۲۱-۲۵ هجری)
۳۸	ب: آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری
۴۴	ج: تشکیل سلطنت مجدد آریانا
	فصل سوم
۵۱	شالودهء مثنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه نگاری
۵۱	الف: دور سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری (۲۶۱-۳۸۹ هـ)
۵۸	ب: نخستین دورهء ارتقای زبان و ادب دری
۶۸	ج: حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن
	فصل چهارم
۷۹	جنبش قصیده سرایی و تکامل آن
۷۹	الف: دور غزنویان و اوج قصیده سرایی (۳۸۳-۳۸۹ هـ)
۱۰۰	ب: دور سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غوریان هرات و بامیان
۱۲۴	ج: داستان سرایان عشقی و رباعی سرایی
	فصل پنجم
۱۳۷	جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی
۱۳۷	۱- جنبش تصوف و ظهور آن در ادبیات دری
۱۴۴	۲- تکامل مثنویهای عرفانی از سنائی تا مولوی

	فصل ششم
۱۸۶	رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد
۱۸۶	الف: رنسانس شرق دور تیموریان هرات (۷۷۰-۸۰۷هـ)
۱۹۳	ب: جامی و دامنهء داستانسرایان عشقی
۲۰۶	ج: جنبش تاریخ نویسی و میر خوند
۲۱۴	د: تفسیر حسینی مولینا کاشفی و نشر این دوره
	فصل هفتم
۲۲۰	جنبش غزل سرایی و عصر بیدل
۲۲۰	الف: ترقی غزل و سبک هند
۲۲۹	ب: بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما
۲۴۴	ج: ادبیات در عصر درانیها (۱۱۱۹-۱۲۵۸هـ)
	فصل هشتم
۲۵۳	دور تجدد ادبی ادبیات معاصر افغانستان
۲۵۳	۱- پیش از استقلال ۱۲۵۴-۱۲۹۸
۲۵۳	الف: دور محمدزاییها، روح عمومی عصر
۲۵۹	ب: ادبیات رزمی و روح تاریخ نویسی
۲۷۱	ج: بازگشت به سبک های قدیم
۲۸۲	د: دور نشر نویسی
۲۸۶	۲- پس از استقلال ۱۲۹۸ شمسی تا امروز
۲۸۶	الف: استقلال مملکت با نقض معاهدهء گندمک
۲۸۸	ب: شاعران و نویسندگان این دور
۳۰۲	ج: مؤسسات مطبوعاتی و نشراتی

یادداشت ناشر

حدود چهل سال قبل از امروز با مرگ دردناک مرحوم حیدر ژویل - که در عنفوان جوانی به دیار جاودانه گی شتافت- مجامع علمی و ادبی کشور در سوگ نبود یکی از خدمتگاران صدیق خود نشستند و باید نبود همچو مردان را عزا گرفت؛ زیرا همین اکنون با گذشت چهل سال از آن روزگار هنوز هم آثار ایشان - به تأیید استادان و بزرگان عرصه ادبیات و فرهنگ- جایگاه خاص علمی خود را توانسته اند حفظ نمایند و میتوان با آنها در زمینه رفع عطش کرد.

بنگاه انتشارات میوند نظر به تقاضاهای دوستان عرصه فرهنگ کشور در نظر گرفت کتاب تاریخ ادبیات آن استاد مرحوم را تجدید چاپ نماید، و دریغا که بعد از دستیابی بر کتاب و رابطه با بازماندگان مرحومی، نیز نتوانستیم ۸ صفحه اول کتاب (مقدمه، کتاب) را دریابیم؛ زیرا سانسورچیان نظر به ملاحظات دستگاه حاکم بعد از چاپ کتاب مقدمه هشت صفحه‌ی کتاب را به امر وزیر معارف وقت نابود ساخته بودند؛ روی همین ملحوظ و به رغم اشتراک در سوگ این ضایعه، جای همان مقدمه را در کتاب شماره نگذاشته، صفحه آغازین کتاب را از شماره ۹ -مانند اصل دست داشته- برشمردیم، تا عصبانی باشد در مقابل اختناق فرهنگی.

امید با نشر این کتاب مصدر خدمتی در عرصه ادبیات گهربار کشور خود شده بتوانیم.

بنگاه انتشارات میوند

پیشگفتار

مرحوم محمد حیدر «ژویل» در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در باغبانکوچهء کابل چشم به جهان گشود. وی پس از اكمال تعلیمات دورهء ثانوی در لیسهء نجات (امانی) شامل فاکولتهء ادبیات پوهنتون کابل گردید و بعد از ختم تحصیل با استفاده از اسکالرشپ غرض انجام تحصیلات عالی روانهء ایالات متحدهء امریکا گشت و در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی تخصص خویش را در رشتهء «ادبیات و فلسفه» از پوهنتون پرنتون امریکا بدست آورد و تا سال ۱۳۳۸ بالتربتیب وظایف مدیریت مسوول مجلهء آریانا مدیریت مسوول مجلهء های عرفان، پوهنه و اخبار عرفانی وزارت معارف و مدیریت عمومی روابط فرهنگی ریاست مستقل مطبوعات را ایفا نمود، به علاوه سمت استاد را در فاکولتهء ادبیات پوهنتون کابل نیز داشت.

مرحومی در پاییز سال ۱۳۳۸ هجری شمسی پس از شرکت در کنفرانس فرهنگی منعقدۀ جمهوری مصر حین برگشت به وطن به اثر سقوط هواپیمای شرکت آریانا پر فراز شهر بیروت به عمر ۳۴ سالگی جوا فرگ گردید. در ادامه، پیشگفتار بهتر آنست تا ژویل و آثار وی را از دیدنهادهای ادبی و فرهنگی آن زمان که میتواند بهترین معیار و سنجش در جهت درک قوت و صلابت نویسنده گی و پشت کار وی باشد به شناسایی و بررسی بنشینیم.

مجله آریانا-اول جدی ۱۳۳۸:

«بلی، محمد حیدر ژویل ادیب تحصیل یافته و تربیت شده که مدتی مدیریت مجله آریانا را به عهده داشت با دل آکنده از عشق و آرزو از جهان رفت و با رفتن خود داغی در دل ادب دوستان نهاد ولی آثاری که از وی بر جا ماند و میتواند بهترین گواه دانایی او باشد در میان است، از هر ورق این آثار عشق به دانش و فرهنگ و میهن میدرخشد و نام او را زنده جاوید نگه میدارد.

هرگز نگیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما»

دل‌های شکسته - عرفان قوس ۱۳۳۸:

«... مرحوم ژویل از آوانی که پا به محیط مدرسه گذاشت دست به قلم برد و در هر دو زبان (پشتو و فارسی) چیزها نوشت چنانچه مرحومی در آن‌گامیکه شاگرد لیسه نجات بود و بیش از ۱۳ سال نداشت مضامین و اشعاری به زبان پشتو و فارسی تهیه میدید و با نشریه ادبی آن وقت (مجله کابل) همکاری قلمی مینمود...

... مرحوم ژویل پس از گذشتانندن مدت یکسال در اداره مجله آریانا به حیث مدیر مجله عرفان و اخبار عرفانی در وزارت معارف تبدیل و مقرر

گردید طبعاً ذاتیکه به خواندن و مطالعه عرفان علاقمند اند نیک میدانند که مرحوم ژوبیل عرفان را اسم با مسمای این نشریه گردانید...

بعلاوه این سه نشریه (عرفان، پوهنه و اخبار عرفانی) مرحومی وقتاً فوقتاً به نشر و انتشار بعضی رساله‌ها نیز پرداخت که منجمله چندی از آن را درینجا ذکر میکنیم: یاد بیدل، سرگذشت آثار و افکار خواجه عبدالله انصاری، رباعیات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، نمونه‌های ادبیات افغانستان از رودکی تا بیتاب، هنر افغانستان، نردبان آسمان، مهرگان نامه، تاریخ ادبیات افغانستان، رساله‌نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان، برخی رساله‌های دیگری بنام هنر تاجیکستان شوروی و معرفی هنرمندان چینیایی به رشته تحریر در آورده و یکتعداد فوق‌العاده و نشرات موقوته. بعلاوه یک سلسله مقالات مفید و جامع در باره تاریخ ادبیات فارسی نیز نگاشته که مسلسلأ در عرفان به چاپ رسیده است. مرحوم ژوبیل به زبانهای انگلیسی و آلمانی نیز بلدیت کافی داشت و در هر دو زبان خوب حرف میزد و روان می‌نوشت...

... خلاصه مرحوم ژوبیل جوانی بود زحمتکش و فعال و نویسنده بود لایق و چیره دست، در نبشتن مضامین و مقالاتهای زبان فارسی چنان روش نیکو و ممتاز داشت که خواننده به مجرد خواندن نبشته اش درک میکرد که اثر ژوبیل است. مرحوم ژوبیل جوان خیلی منور و روشنفکر بود خیلی آرزو داشت که به این خاک خدمتی نماید ولی افسوس که دست بیرحم اجل گریبانش را بدرید و پیش از آنکه از زحمات و جانفشانی‌های خود ثمره بردارد رهسپار دیار جاویدانش گردانید...»

ماهنامه عرفان در شماره حمل و ثور ۱۳۵۱ به مناسبت پنجاهمین سالگرد نشراتی خویش از محمد حیدر ژوبیل به عنوان چهارمین نگارنده عرفان چنین یاد میکند:

«... ژوبیل در اینجا پشت کار، استعداد، جهان بینی و بالاخره حوصله و جرأت خود را نشان داد و در تحت آن شرایط او خدمات فراموش ناشدنی بزبان

خود کرد. مسایل جدیدی را که یاد گرفته بود در مسایل ادبی کشور تطبیق و طرحهای نوی ریخت که حتی تا هنوز دیگر بالای آن کار نشده است. «
در فرجام فهرست «۲۸» مقالهء تحقیقی وی را به صورت انتخابی به نشر سپرده اند.

همچنین محترم محمد آصف «مایل» شخصیت پرازندهء ادبی در همین جلسه در بارهء مرحوم ژوبل چنین بیان داشته:

«... درین دوره لازم میدانم از يك نگارندهء دیگر مرحوم مجله شادروان محمد حیدر ژوبل که يك نویسندهء حساس و به مفاخر ادبی افغانستان سخت علاقمند بود احتراماً یاد نمایم. مجله درین دوره با اتکا به اصول يك نشریهء اختصاصی و مسلکی به روشن ساختن گوشه های تاریخی ادبیات و وطن خدمات شایستهء انجام داده است.»

به همین ترتیب مجلهء عرفان در شماره «۷-۸» سال ۱۳۵۱ تحت عنوان «يك نگارندهء دیگر عرفان و فهرست دورهء او» چنین نگاشته است:

«محمد حیدر ژوبل اولین منتقد ادبی و تاریخ ادبیات نویس که خواسته با درك عظمت ارثیهء ادبی و سنن و فرهنگ ملی نخستین گامهای مترقی را در نقد و تاریخ ادبیات و تحلیل و تجزیه آنها بردارد...»

... امروز در حالی که موضوعات خالص سیاسی محور اصلی ادبیات عمومی ما را تشکیل میدهد یادآوری و احیای خود حیدر ژوبل که واقعاً جوانترگ شده و لو اشارتی باشد در حاشیهء این جار و جنجالها مناسب است...
نوشته های ژوبل در دورهء عرفان سه قسم شده میتوانند:

الف: مقاله هایی که تأثیر تعلیمات رسمی اش در امریکا در آنها دیده میشود...

ب: مقاله هایی که جاباهای روشن افکار مترقی جهان بینی علمی در آنها دیده میشود.

ج: رساله هایی که شخصیت مستقل ژوبل در آنها با مشخصات تبارز کرده و حاکی از طرح با شهامت يك سلسله مسایل نقد ادبی در باره قطب های مختلف ادبیات دری مانند مولانا، بیدل و بالاخره ادبیات يك قرن آخر است...

... تحقیق در باره زنده گی، تحصیلات، کربکتر، افکار اجتماعی ژوبل برای تاریخ ادبیات معاصر ضرور بوده و امیدواریم به کمک نزدیکان، دوستان و همکاران مذکور درین باره معلومات لازم جمع آوری و ترتیب و تنظیم نماییم. در آخر از تمام دوستان و همکاران او مثل آقای فرید، آقای نکهت سعیدی، آقای رحیم الهام و دکتور جاوید و غیره خواهشمندیم درین باره یعنی در باره زنده گی، تحصیلات، افکار اجتماعی، خصوصیت نویسنده گی، قدرت کار و دیگر آثار و نوشته های مذکور با ما همکاری نموده در ترتیب «ژوبلنامه» به ما کمک کنند.»

علاوه این مطلب بی مورد نخواهد بود که موصوف حین مسافرتش در اتحاد شوروی در سال ۱۳۳۴ غرض شرکت در يك پروگرام فرهنگی راجع به «وضع علوم فرهنگی ادبیات و تاریخ در افغانستان» در اکادمی علوم شوروی در ماسکو و در رابطه به «روابط ادبی افغانستان و تاجیکستان» در دارالفنون دولتی تاجیکستان خطابه های مفصلی ایراد نموده و گزارشی را در مورد «مختصر تاریخ افغانستان و پیشرفتهای معاصر ما» در روزنامه ایزوستیا چاپ مسکو به نشر رسانیده است. این مسایل درج جریان ها و رویدادهای سال ۱۳۳۴ مجله عرفان بوده و مشخصاً خطابه وی در انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم شوروی در شماره «اول» سال سوم «مجله ادب نشریه» فاکولته ادبیات پوهنتون کابل به چاپ رسیده است.

رقم آثار و نوشته های ژوبل به مراتب زیادتر از آنست که ما به اختیار داریم. من زمانیکه در آخرین سال ختم تحصیل در فاکولته ادبیات کابل قرار داشتم از جانب عده از استادان بزرگوار و اخلاصمدان وی مؤظف گشتم تا آثارش را که به باد فراموشی سپرده شده بود گردآوری نمایم و از سال ۱۳۶۵

شمسی به بعد بخاطر جمع آوری آثار و نوشته های متفرق مرحوم ژوبل (جد بزرگوارم) مساعی زیادی نمودم و در نتیجه این موفقیت دست داد تا زیر رهنمایی استاد معظم «واصف باختری» مجموع آثار موصوف را بدست آورده و با حصول تقریظهایی از استادان گرامی پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، پوهاند داکتر محمد رحیم الهام، پوهنوال داکتر اسدالله حبیب و محترم واصف باختری آماده چاپ از طریق ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور نمایم که بدیختانه با بروز شرایط جنگی در کشور همه آنچه که بدست بود با خاک یکسان و معدوم گشت.

از چند سال به اینطرف بازهم به اثر تشویق حلقات ادبی و فرهنگی و به ویژه نویسنده شناخته شده جناب محترم حسین فخری کار جمع آوری مجدد آثار دوباره آغاز شد و با آنکه به دریافت برخی آثار که در مرحله اول دستیاب شده بود موفق نشدم، با آنهم دسترسی به آثار ذیل میسر گشت:

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان ، ۱۳۳۶.
 - ۲- نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان، ۱۳۳۷.
 - ۳- زبان فارسی و روش تدریس نوین و مؤثر آن، ۱۳۳۶.
 - ۴- نردبان آسمان، ۱۳۳۶.
 - ۵- ادبیات در خلال روانشناسی و تاریخ، نقد ادبی.
 - ۶- یاد بیدل، ۱۳۳۵.
 - ۷- اعجاز قرآن، «اثر قلمی چاپ نشده».
 - ۸- مضامین و مقاله های تحقیقی و ادبی که گرد آوری شده.
- طوریکه به همگان و به خصوص دانشمندان علوم ادبی واضح است آثار فوق محترم ژوبل بار اول نظر به اوضاع و شرایط اقتصادی به تیراژ محدود انتشار یافته بود که پاسخگوی ضرورتندان نبود و تجدید چاپ همه این آثار بنا بر عدم موجودیت يك مرکز نشراتی قوی و با امکان در داخل افغانستان و بنا بر نبود امکانات اقتصادی لازم در خارج تا فعلاً میسر نگردیده بود.
- جای بسا خوشی و مسرت است که مرکز نشراتی میوند، به ویژه مسوول

آن و دوست عزیز آقای نصیر عبدالرحمن بخاطر تجدید چاپ «تاریخ ادبیات افغانستان» کمر همت بستند و زحمت زیاد کشیدند من در حالیکه مراتب شکران خویش را ازین اقدام بجا و به موقع ابراز میدارم، امیدوارم این مؤسسه توفیق مزید جهت چاپ و نشر سایر آثار مرحومی بیابد و درین زمینه بهترین مدد و همکارشان خواهم بود.

تاریخ ادبیات حاضر از جمله نادر کتابهایی است که درین رشته در داخل افغانستان تحریر شده و تحلیل و تحقیق جریانها و رویدادهای ادبی-تاریخی افغانستان را از ادوار قبل از اسلام تا دوره معاصر در بر میگیرد. متأسفانه هشت صفحه اول کتاب که مقدمه مؤلف را تشکیل میدهد حین سانسور کتاب - بنا بر پالیسیهای استبدادی حکومت وقت - پس از نشر آن ضایع گردیده و نسخ کتاب هم تا همین تجدید چاپ کاملاً نایاب گردیده بود.

محترم داکتر اسدالله حبیب نویسنده کتاب «ادبیات دری در نیمه اول سده بیستم» انتشارات پوهنتون کابل سال ۱۳۶۶، حین تدوین و تألیف کتابش تواریخ ادبیات زیادی را به بررسی و تحلیل و تجزیه گرفته و در نتیجه روش دوره بندی تاریخ ادبیات نوشته ژویل و یا با بیان دقیقتر بهره بندی کتاب را نمایانگر برخورد سالمتر در ادبیات دانسته اند.

ایشان علاوه کرده اند «ژویل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریانها و انواع و پیدایی قالبهای تازه ادبی و سیر تکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آنطریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد البته این عقیده خود تا سرحدی سزاوار تایید است...»

در کتاب ادبیات دری در نیمه اول سده بیستم پس از آنکه در مورد برخی از مسایل جزئی دوره بندی در تاریخ ادبیات مرحوم ژویل ملاحظاتی ارائه گردیده چنین نتیجه گیری بعمل آمده است: «تاریخ ادبیات افغانستان تألیف ژویل در میان کتبی که در زمینه تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است از لحاظ دقت مباحث و عمق تحلیل کم نظیر است.»

نظر دانشمندان در رابطه به آثار ژویل در بالا تذکار یافت ولی با آنها هم بر

حسین بهروز، محمدعثمان صدقی، اسدالله حبیب، رهنورد زریاب، لطیف ناظمی، پویا فاریابی، ناصر رهیاب، حسین فرمند و پروین سینا که هر کدام در این زمینه کارهایی ارزنده ارائه فرموده اند.

روان دانشمند و ادبیات شناس نامور کشور مان استاد محمدحیدر ژویل

شاد باد!

به قول سعدی اکنون که آن پنجه قلم کش و انگشت خط نویس، دیگر از کار فرو مانده است، آیا فرهنگیان کشور ما در جایی که بتوان دست به چنین کارهایی زد، نمیتوانند يك روز در سال برای گرامی داشتن او ساعتی را اختصاص دهند؟

میپندارم محمد حیدر ژویل همواره با ماست، بیاموزیم از او سختکوشی و دقت و تأمل و عشق به زادبوم و جغرافیای فرهنگی را.

واصف باختری

بیست و دوم عقرب

۱۳۷۹ پیشاور

فصل اول

ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره ها
تا ظهور اسلام: جنبشهای ادبی و عصر حماسی
الف: آغاز و انتشار زبان، آریانا و یجه، بلخ

لسان هند و اروپایی:

زبان باستانی افغانستان از ریشه هند و اروپایی است که لغتهای گوناگون داشته است و مشهورترین آنها باختری باستان، اوستایی و پهلوی خراسانی است. بین زبانهای هند و اروپایی مثل یونانی، لاتینی و سانسکرت نه تنها از روی تشابه کلمات حتی از نظر دستور زبان مقایسه در اصول دستور آنها نیز اشتباهایی موجود است که علت اساسی آن همان مبدأ مشترک است که گویندگان زبان های سانسکرت، زند، یونانی، لاتینی، سلاوی و غیره روزی یکجا زیست داشتند. و بزبان مشترکی سخن میگفتند که آنرا زبان مادری از نظر اصطلاح «هند و اروپایی» نامند. در مورد مهد اقوام هند و اروپایی نظریات مختلفی موجود است و یکی هم نظریه ایست که در تاریخ ما اتخاذ شده و آن سرزمین های بین حوزه علیای سر دریا و آمو دریا است که از آنجا بخشی بطرف مغرب از راه جنوب اورال و بحیره خزر رهسپار شدند و قسمتی از آن از شمال اکسوس بطرف جنوب متمایل گشتند.

آریایی هند و ایرانی:

در میان سایر دسته زبانهای هند و اروپایی یکی دسته ایست که بنام

واقعی «آریایی» یا با اسم وضعی «هند و ایرانی» شهرت دارد، خیلی معروف و دارای متون ادبیست که در آغاز دوره تاریخی قرار داشتند. اینها مردمانی بودند که سرزمین های بین حوزه علیای سر دریا «در آریانا و یجه» زندگانی داشتند که زندگانی مشترک شان در شمال آریانا یا افغانستان در علاقه باختر هم ادامه یافت. زندگانی مشترک قبایل آریایی با هند و ایرانی و محل آن در تاریخ ادبی کشور ما اهمیت بسزایی دارد. زبان آریایی بخانواده های هندی و ایرانی تقسیم شده است. هندی مشترک و ایرانی مشترک هر دو در افغانستان ظهور و نشو و نما یافته و مراحل نخستین ادبی خود را در دو طرف هندوکش گذشتاند و بعداً به هند و ایران رسیده که نه تنها تا امروز لهجه های فرعی هر دو خانواده در کوههای افغانستان موجود است بلکه قرار بعضی نظریه ها زبان پشتو طوری میزات مشترک و باستانی با هر دو را دارد که آنرا برخی از زیانشناسان زبان مستقل بین دو خانواده هندی و ایرانی قرار داده اند.

سانسکریت ویدی-زند یا زبان اوستایی:

نمونه زبان هندی مشترک سانسکریت ویدی است که بعداً به صورت سانسکریت کلاسیک ادامه یافت و هندی متوسط و جدید از آن جدا شد. همچنین مبدأ خانواده زبانهای ایرانی بنام فرضی «ایرانی مشترک» موسومست که قدیمترین قسمت اوستا «گاتها» نماینده آنست و به دو دسته جدا میشود:

۱- پارسیک: دسته جنوب غربی.

۲- غیرپارسیک: دسته شرقی.

منشأ دسته پارسیک فرس قدیم، حد متوسط آن پهلوی ساسانی و صورتهای امروزی اش لهجه های جنوب غربی ایرانست. مبدأ دسته غیر پارسیک زبان اوستایی (زند) است که در صفحات شمال، شمال شرق افغانستان نشو و نمو و تکامل یافته است دسته زبانها گلچه در پامیر و لهجه های از مری پراچی در افغانستان از بقایای آنست.

پشتو

مبدأ این زبان به هند و اروپایی و هند و ایرانی پیوست میگردد. محققان

درینکه آیا پشتو جزء دسته زبانهای هندوست یا جزء دسته زبانهای ایرانی اختلاف دارند برخی آنرا شاخه مستقلی بین هر دو دانند که خواص هر دو را حفظ کرده است. بعد تر دانشمندان پشتو را از نظر تقسیمات جزء السنه ایرانی قرار داده اظهار کردند که این زبان از «زند» و یا شبیه آن بر آمده. قرابت پشتو با فارسی باستان از نظر لغات در یکتعداد تحقیق و بررسی شده است.

لهجه های آریایی افغانستان:

در افغانستان امروز بقایای تقریباً بیست لهجه آریایی موجود است: از قبیل غلچه پامیر، ارمی، پراچی از اجزاء دسته شرقی خانواده ایرانی و زبانهای نورستانی، پشه ای، کافی، و ایگلی، اخسون و خورا و پارسون که بلهجه های هندی تعلق میگیرد.

لهجه های منجانی، اشکانی، زیباکی، و اخی، شغنی، روشانی از دسته غلچه پامیر و گایی امری در دره لهوگرد در برکی برک و نورستان معمول است و پشه ای از وایگل نورستان بطرف شرق تا گلپهار بطرف غرب گفته میشود و مراکز آن کنز و لغمان است: لهجه های (۱) گلپها روشتل، (۲) غرب لغمان والیشننگ علیا، (۳) تکاب و نجراب، (۴) لغمان الینگار، کنز و دره پیچ از آنست.

ادب ویدی:

سانسکریت ویدی یا زبان سرود های اولی آریایی نخست در ماحول هندوکش زاده شده نشو و نما یافته. آریا ها هنگامیکه هنوز بین حوزه آکسوس و اندوس (بین آمو و سند) میزیستند سرود هایی داشتند و این سرود ها بار اول در افغانستان امروز بوجود آمده است. ادبیات شفاهی قدیمتر است و حفظ آن از میزات قبایل کتله، باختری است و در ماحول هندوکش که مهد ظهور ازین سرود ها معلوم و برخی گمشده است. این سرود ها محصول قریحتهای شاعرانیست دانشمندان که بنام «ریشی» معروفند. سرود های معلوم را بنام «ویدی» یا «ودا» یاد میکنند «ودا» به معنی دانش و معرفت است به تنهایی

محصول چندین قرن است و دوره قدیم آن بیشتر بخاکهای افغانستان شرقی تعلق میگیرد و قدیمترین دوره آن در حدود ۱۵۰۰ ق.م. است. سه کتاب دیگر ودا: سام وید (آهنگ و نوا) - یجرو وید (دعاهای قربانی) و اتروید (جادو و طلسمات) اند.

سرود های ویدی از نظر زبان و فن شعر مقدمه تاریخ ادبیات افغانستان شمرده میشود. صحنه ادبیات ویدی خاکهای کاپیسا تا پنجاب را دربر میگیرد. همچنین در دره های هندوکش و سپین غر و حصص شرق جنوب افغانستان در گندهار و پاکتیا (پختیا) دره های کابل گومل و کرم سروده شده است. قدیمترین بخشهای ریگوید محصول قریحتهای سخنسرایان آریانا یا افغانستان است. سرودهای این زبان قدیمترین مظهر ادبی موریشی های آن کهنترین شاعران کشور میباشد. نامهای و دخانهای کوهها جاها و خواص - قبایل و داستانهای حماسی آندور افغانستان در سینه این زبان و ادبیات تا هنوز نگهداشته شده است.

زبان و ادب اوستایی:

زبان زند یا اوستایی. این زبان مبدأ شاخه شرقی زبانهای آریایست (ایرانی مشترک) که زادگاه و محل نمو و تکامل آن شمال شرقی افغانستان. سانسکرت ویدی و زبان اوستایی هر دو از مبدأ مشترک هند و ایران جدا شده اند و در حوزه اکسوس (آمو) یا شمال شرق آریانا رواج داشت و مراحل نخستین هر دوی آن زبان ها در افغانستان در دو طرفه هندوکش صورت گرفته است. در زبان زند منظومه هایی بنام گاتهاست که با سرود ویدی همانندی تام دارد. شباهت بین زند و پشتو و بین زند و زبانهای دسته غلچه پامیر و همچنین دسته لهجات نورستانی از زبانهای هندی که هم در افغانستان موجود و مروج است، مرکزیت افغانستان را در برابر هر دو خانواده به وضاحت نمایان میکند. از زبان زند یا اوستایی نمونه ای جز اوستا بدست نیست.

اوستا:

از نظر لغت اوستا یا اوستاک از پستاک آمده به معنی اساس و متن ترجمه

شده که دارای پنج جزو است. مهمترین قسمت آن «گاتا» ست که یگانه قسمت کلی منظوم آنست.

گاتا در لغت به معنی سرود است و این قدیمترین حصه اوستا و حلقهء وصل ادب و یدی و اوستایی است و موضوعش هدایاتی مربوط بامور مذهبی بوده فهم آن مشکلتر است. اوستا در قدیم مفصل و بزرگ بود که بعد بنا بر فتوح اسکندر از میان رفت. بعد قسمت باقیمانده را به (۲۱) نسک (کتاب) تقسیم کردند و اجزاء عمده اینهاست:

- ۱- یسنا؛ مهمترین جزء و شامل گاتااست به معنی پرستش و نیایش در برابر آتش.
- ۲- وسپرد: از ملحقات یسنا و عبارت از آداب و عادات است.
- ۳- وندیداد: حاوی قوانین مذهبی غلبه بر دیوان و اخبار خلقت و قطعات یعنی جغرافیا و تاریخ کشور آریانا نشین عصر اوستا یا آریانا.
- ۴- یشت: به معنی ستایش قصاید حماسی و کارنامه های پهلوانان و پادشاهان و سرود مشاسپندان یا فرشتگان زردشتی است.
- ۵- خرده اوستا: شامل دعا های عبادات است.

ادب حماسی:

داستان های ویدی و اوستایی رویهمرفته دارای منشاء مشترک اند و عموماً روایات آن متضمن تاریخ افسانه غمای کشور آریانشین بین آمو و سند و هامون سیستان یعنی آریانای قدیم است. این داستانهای نیمه تاریخی و ادب حماسی در تاریخ ادبیات افغانستان مهمست که مطالب عمده ای را در خود نگهداشته از قبیل اسمهای شاهان، کارنامه های جنگی و جنگهای آریاییها و توریا ها در دو طرف آمو همچنین در زبانهای پهلوی پارسی و پهلوی ساسانی و سغدی و دری تأثیر فراوان داشته است که در قرن سه هجری شاهنامه نویسان خراسانی شاهکار های حماسی خود را در بلخ غزنه به میان آوردند.

بین داستانهای ویدی و اوستایی اندک فرقی موجود است:

- ۱- قصه های ویدی بیشتر صورت میتیلوژی دارد و در اوستا پهلوانان

روی صحنه اند.

۲- داستان های اوستا تسلسل دارد و قصه های ویدی کوتاه و پراکنده است.

۳- داستان های اوستایی صورت ملی را بخود گرفته مفکوره نیز و تفوق قدرت آیین و خاک آریایی در آن دیده میشود.

۴- داستانهای اوستایی شکل رزمی و حماسی را بخود گرفته و پیروان اوستا برای مجادلات و مشکلات مادی و معنوی آماده میکند.

ب: خط و خطوط در افغانستان و تاثیر ادبیات یونانی- و کوشانی بودایی

۱- خط و خطوط: آرامی، خروشتی، برهمی، پهلوی، یونانی:
گرچه نظیر خط هیروغلف مصری در حدود سال های ۱۹۲۶ در حواشی سرحدی افغانستان در حوزه سند هم خطوطی کشف شده است اما ملل آریایی نژاد در رسم الخط عموماً از سامیها تقلید کرده اند. آریایی های آریانا وجهه که به دو طرف هندوکش و بعد به مدیا، هند و فارس منتشر شدند پیش از پیدا کردن خط دوره دراز ادبی شفاهی را پیموده بودند: سرود های ویدی و اوستانی قدیم باختری در سینه ها حفظ میشد. سپس الفبا از سامیها بجد یا و فارس و هند و از آنجا به افغانستان رسید. سومریها در جنوب بین النهرین در حدود ۳۵۰۰ ق.م خط را میدانستند که آن الفبای میخی بود و بدست فنیکیها، کلدانیها و آشوریها اصلاح شد و امروز بنام آرامی موسومست. این الفبا از یکطرف در شرق قریب در ایران، افغانستان و هند «در حوالی قرن ۷ و ۸ ق.م» بنا برسطح سیاسی آشوریها منتشر شد و از سوی هم منشأ خط های یونانی و لاتینی گشت. این الفبا در دور هخامنشیها اصلاح شد و تعمیم یافت. در افغانستان نیز کتیبه هایی موجود است که نمونه های زبان آرامی است.

خط خرشتی با منشیها و اهل دفتر هخامنشی که اصلاً آرامی بودند در افغانستان معمول شد که صورت تغییر خورده. خطوط آرامی است و مبدأ آن افغانستان است بناءً آن را آریانی باخبر و گندهاری... نیز نامیده اند. این رسم الخط چون آرامی از راست به چپ نوشته میشود خروشتی برای متون عملی نبوده در دفترها بین عوام و در کتیبهها بکار میرفت و بیشتر در جنوب شرق افغانستان معمول بود و آثار آن از جنوب و شمال کشور از معابد بودایی بدست آمده است. این خط در قرن ۳ ق.م ظهور کرد و تا قرن ۴ یا ۵ م دوام کرد.

خط خروشتی در سلطنت یونان و باختری «گریکو بودیک» افغانستان رسمیت پیدا کرد و در سنگنبشتهها، ظروف فلزی، مسکوکات، کوزهها و ظروف، پوست، و غیره نوشته میشود.

کتیبههای خروشتی در افغانستان از وردگ، پیماران «درونته»، هده، جلال آباد و بگرام بدست آمده است.

خط برهمی در هند از آرامی بوجود آمد و از چپ بر راست نوشته میشود و رسم الخط - روحانیان بود و بعد رسم الخط نسانسکرت «دیواناگری» از آن بر آمد. برخی از شاهان یونانو باختری افغانستان و کوشانیان آنرا در مسکوکات خود بکار برده اند و برخی از، خطوط برهمی در کتیبهها از شرق افغانستان بدست آمده است.

خط پهلوی نیز از آرامی است و دو رسم الخط متمایز دارد. پس از رسم الخط یونانی جای آن را گرفت و پهلوی پارتی موسومست و به تدریج از آرامی منحرف گشت. اما پهلوی ساسانی ساده تر و دارای ۲۵ حرف بود. مقطع آن برای سنگنوشتهها و متصل آن برای نوشتههای عادی بکار میرفت. برخی کلمات به زبان آرامی و غیره نوشته شده به پهلوی خوانده میشود که «هزارش» گفته میشود: مثلاً ملکا ملکا نوشته شاهنشاه میخواندند. الفبای پهلوی ساسانی پس از سقوط کوشانیان بزرگ و بسط نفوس ساسانیها در اواخر قرن سوم مسیحی آغاز یافت و تا عصر صفاریها ادامه داشت. برای تکمیل و از بین بردن نقایص خط پهلوی الفبای «دین دبیری» را در ۴۴ حرف در اواخر

عصر ساسانیها بوجود آوردند.

خط یونانی نیز در افغانستان پس از ورود اسکند مخصوصاً در عصر سلطنت یونان و باختری در آریانا معمول بود و از همه بیشتر در مسکوکات دیده میشود. چنانچه «متر یوس شاه یونان باختری در یکطرف مسکوکات خود خط و زبان یونانی و در طرف دیگر یکی از لهجه های پراکریت معمول جنوب هندوکش را با خط خروشتی مینوشت. کوشانیان در خط یونانی تغییراتی وارد کرده از آن الفبای یونان و کوشانی را بوجود آوردند.

۲- تاثیر و آمیزش ادبیات و افکار یونانی و آریایی:

قبل از ظهور اسکند در شرق آریانا آیین و ادب اوستایی و در نظام-هخامنشی زندگانی محلی خود را سپری میکرد. حاکمان هخامنشی غالباً زعیمان محلی بودند پس از فتوح اسکندر در شرق برخی از کشورهای شرقی بخصوص افغانستان مرکز مهم انکشاف روح هنر و ادب یونانی گردید. تشکیل سلطنت آزاد یونان و باختری برای دو قرن موجب انتشار زبان و خط و اساطیر و آثار ذوق‌و هنر و سایر مظاهر علمی و ادبی، طب، نجوم، ریاضی، هندسه و داستانهای اساطیری و درامها و روشها و مکتب های هیکتراشی شد و روح یونانی و باختری و آریایی باهم آمیخت. چنانچه آثار هیکتراشی مکتب یونان-سوی باختری که به صد ها و هزاران آن از نقاط مختلف افغانستان کشف شده این آمیزش را نشان میدهد که پس از سقوط نفوذ سیاسی دولت یونان و باختری نیز ادامه داشت و برای دو صد سال زبان رسمی درباری یونانی بود. اما در مقابل زبان یونانی زبان پراکریت و در برابر خط یونانی خط، خروشتی مورد استعمال داشت و در مسکوکات به علاوه رب النوعهای یونانی ارباب انواع باختری نیز استعمال میشد. افکار معتقدات و اسطوره های یونانی بین مردم پراکنده شد و محبس «پرومتیه» را در یکی از مغاره های هندوکش تصویر کردند. همچنین خاطره های خدایان ویدی و داستانهای اوستایی افغانستان بر اذهان یونانی سرایت کرد. که تاثیرات متقابل، ذهنی و فکری و ادبی در دوره های بعد حتی در عصر اسلامی نیز باقی ماند و شاعران

و نویسندگان ما اسکندر نامه های نشر و نظم ساختند. رسم الخط و زبان یونانی ادبیات و نمایشهای شان در محافل مخصوص رواج داشت.

۳- ادبیات کوشانو بودایی. سانسکرت و ادب بودایی:

این دوره از آغاز عهد مسیح تا سه قرن دوام کرد. اما باید گفت آیین بودایی از يك قرن ق.م، تا قرن ۹ مسیحی ادامه داشت و دوره کوشانی و بودایی يك دوره مشخص ادبیات افغانستان است.

قبل ازین پراگرایت زبان عمده جنوب و شرق هندوکش زبان «پرتوی» یا پهلوی پارسی در اطراف هندوکش و قسمتهای غربی خراسان رواج داشت، زبان یونانی نیز معمول شده بود. کوشانیان لهجه های خود را در تخارستان (بدخشان قطن و باختر) هری و سیستان وارد کردند رسم الخط خروشتی و یونانی هر دو جنبه رسمی داشتند و در مسکوکات موازی هم استفاده میشدند. با این وضع اساس سلطنت کوشانی در افغانستان گذاشته شد که به اسم «تخاری» نیز یاد میشوند. کوشانیان باعث پیشبرد آثار ذوقی، هنرهای زیبا، معماری، حجاری، هیکلتراشی و ادبیات شدند و آزادی مذاهب اهمیتی قایل بودند. کانشکا قسمتی از هند را نیز فتح کرد و حامی دین بودایی شد. در عالم هنر مکتب یونان و بودایی (گریکو بودیک) بزرگترین کار این عصر است، علوم و ادبیات، آثار مذهبی بودایی پیشرفت کرد به شعر، قصاید، درام، افسانه، پند و حکمت، ریاضی، هندسه و طب نجوم پرداخته شد که با اینها زبان و خط یونانی رو به انحطاط گذاشت اما خط یونانی در مسکوکات موجود بود و حروف دیگری نیز به آن افزودند که الفبای یونان و کوشانی از آن بوجود آمد.

تجدید حیات سانسکرت در عهد مسیح که در هند مشرف به زوان بود منوط به مردم افغانستان است که حکمرانان کوشانی مخصوصاً کانشکای بزرگ در هند فتوحی نمود و راه انقلاب بزرگ ادبی را باز کرد که ساحت آن افغانستان (کندهار- قندهار یا صفحات شرقی) است و بوداییهای همین ناحیت در عصر کانشکا باستعمال سانسکرت آمیخته با پراکریت در آثار

مذهبی پرداختند. نویسندگان و شاعران کانشکا باب ادبیات سانسکرت را باز کردند. در نظم اشعاررزمی، و صفی، عشقی و در نثر قصص و افسانه و درام به میان آمد. در علوم طب، فلکیات، ریاضی، صرف و نحو، منطق، ادبیات را فراختر ساخت و ادب سانسکرت وسیع شد. کانشکا از ادب و علم و نویسندگان و شاعران و اهل ذوق تشویق و حمایت میکرد و مشاوران ادبی داشت. راهب سالخورده ای در مدح وی قصایدی گفته بود و در گندهار-قندهار کاپیسا، بلخ و بامیان شاعران و نویسندگان به ادب سانسکرت پرداختند.

در طی هزار سال که دین بودایی در افغانستان رواج داشت معبد ها مرکز علمی و ادبی و ذوقی افغانستان محسوب میشد که در فضای آن صد ها و هزار ها راهب نویسنده، شاعر و عالم مشغول تحریر و ترجمه آثار بوده فعالیت های هنری نیز در آن دیده میشد.

زبان های اسکایی، تخاری، سغدی:

در جنوب هندوکش پراکریتهها از زبان ویدی در شمال از زبان زند یا اوستایی شاخه هایی ماند در لهجه های پامیر وجود آنها را میتوان یافت. مهمترین آن همان پرثوی یا پهلوی پارسی است که این زبان از خراسان (افغانستان) به ایران انتقال یافت و در افغانستان نیز در دوره کوشانی حتی معاصر ساسانیان در خراسان حرف زده میشد. زبانهای اسکایی و تخاری با کوشانیان آمد، که زبان شان زبان اسکایی را جز شاخه شرقی خانواده السنه ایرانی شمرده بقایای آن را در میان بعضی لهجه های پامیر سراغ میدهند. زبان تخاری زبان قبایل سیتی یا کوشانی است که در اوایل آریایی شمالی یا ایرانی شرقی نامیده میشد. تخاری لهجه ای از زبان های هند و اروپایی است و در اثر آمیزش لهجه های زند بخصوص پرثوی یا پهلوی افغانستان و لهجه های اسکایی و تخاری زبان سغدی در حوزه آمو به میان آمد و در دو طرفه آمو در سغدیان و باختر منتشر شد و دخالت آن در بنای زبان دری یا فارسی افغانستان روشن و آشکار است.

ج: زبان ها و ادبیات در افغانستان قدیم

۱- ادبیات پرثوی یا پهلوی خراسانی:

پهلوی یا پرثوی منسوب به پهل و پرثو است. پرثو از قبایل آریایی باخترست که در خراسان غربی دریکی از ولایت های شمالغربی آریانا تشکیل سلطنت دادند و مسکن شان پارتیا نامیده میشد. همچنین قبایلی از همان نژاد در سیستان افغانستان و حوزه ارغنداب مسکونه بودند که زبان این اقوام پرثوی نام داشت و بعد پهلوی شد و این غیر از زبان پهلوی ساسانی یا زبان پارسیک است. پهلوی دو شعبه دارد: پهلوی پارتی یا شمالی دیگر پهلوی ساسانی یا جنوبی، پهلوی پارتی (پرثوی) زبان خراسان (افغانستان) بود و پهلوی ساسانی زبان فارس چنانچه پهلوی خراسانی از زند یا اوستایی باختری منشاء میگیرد و پهلوی ساسانی لهجه ای از فرس قدیم است، البته بین دو زبان مذکور آمیزش و تداخلاتی صورت گرفته که در اینجا ما هر دو پهلوی را مطالعه میکنیم. زبان و ادب پرثوی از حیث قدامت و تسلط سیاسی و مدنی بر پهلوی ساسانی تاثیرات زیاد وارد کرده است. زبان پهلوی پارتی یا پرثوی اصلاً زبان بیشتر مردم افغانستان است. این زبان از قرن ۳، ق.م. تا قرن ۳ مسیحی در صفحات شمالغرب و غرب افغانستان معمول بود در همین زمان در جنوب هندوکش پراکرت گندهاری با رسم الخط خروشتی معمول بود و این هر دو زبان با زبان یونانی مجادله نمود. پس از ورود اسکاییها تخارها و کوشانیها لهجه های مذکور منتشر شد و از تماس و آمیزش آنها با پرثوی زبان سفیدی به میان آمد. در همین وقت رسم الخط سریانی بانسظوری ها به افغانستان آمد.

ایاتگازیرا- با یادگار زریر بهترین اثر منظوم است که در زبان پهلوی پارتی باقی مانده و از فعالیت های ادبی و افکار حماسی خراسان نمایندگی میکند. این اثر که قبل از قرن سوم مسیحی وجود داشت در قرن شش میلادی آن را به زبان پهلوی ساسانی در آوردند. موضوع این اثر منظوم حماسی جنگ

های گشتاسپ پادشاه کاوی بلخی و برادرش زریر و پسر برادرزاده اش اسپندان (اسفندیار) است با ارجاسپ خیونی تورانی که میخواستند دودمان سلطنت بلخی را از قبول آیین اوستایی منصرف سازند در نتیجه جنگ در گرفت و گشتاسپ و شهزادگان بلخی غالب شدند و این اثر شهنامه، گشتاسپ یا شهنامه پهلوی است. گشتاسپنامه دقیقی بلخی یا هزار بیت جنگهای گشتاسپ و ارجاسپ همان اثرست به شعر دری. یادگار زریر منظومه حماسی به شکل زبان پرتوی و پیرایه، پهلوی ساسانی که با گشتاسپنامه، دقیقی بصورت ادبی زبان دری افغانستان جلوه گر میشود، همان سنن رزمی یشتهای اوستاست که به شاهنامه رسیده.

۲- پهلوی ساسانی:

پهلوی پارتی (پهلوی خراسان) و پهلوی ساسانی (پهلوی فارس) دو زبانست مربوط به دو عصر و دو محل و دو منشاء مختلف که در تاریخ ادبیات افغانستان نخستین اصلی و مهم و دومی فرعی و ضمنی است. با اینهم انفعال و تاثیرات ادبی و نفوذ پهلوی خراسانی بر پهلوی پارس و انعکاس اخیرالذکر در افغانستان قابل تذکر است:

زیرا انتشار پهلوی خراسانی در ایران و تاثیر آن بر زبان ساسانی و دخول کلمات آن زیاد بود همچنین پهلوی ساسانی در عصر ساسانیان در اخیر دور کوشانیان در صفحات شمال و غرب افغانستان و سیستان منتشر شد. در طی چهار صد سال سلطنت ساسانی، پهلوی ساسانی پرورش یافت و آثار زیادی در آن نگارش یافت اما اثری کمی از آن به ما رسیده و بعد زبان دری خراسان از افغانستان نشأت کرد و بر آن تاثیر نمود. همچنین با فتح غزنویان بار دوم زبان دری در حصص مرکزی و غربی ایران پیش رفت و نخست در قرن چهارم بحیث زبان علمی و ادبی قبول شد.

از آثار پهلوی ساسانی سنگ نوشته هایی موجود است بعلاوه اوستا را مجدداً باین زبان تدوین کردند، کتابهای این زبان آنچه به ما رسیده بسیار بعد در آغاز عصر اسلام نوشته شده است که بیشتر یا مذهبی یا داستان ها و تاریخ

و پند و اندرز است. غالب این کتاب ها به وسیله ابن مقفع و غیره به عربی ترجمه شد.

۳- پهلوی و افغانستان:

گرچه پهلوی ساسانی زبان عام و اصلی مملکت نبود مگر مقارن عهد اسلامی دانشمندان آن را میدانستند که آثار پهلوی را بعداً شاعران بصورت گشتاسپنامه، شاهنامه، کلیله و دمنه... وارد زبان دری کردند. زبان و خط پهلوی ساسانی در اخیر دور کوشانی در خراسان و سیستان بوسیله جنگ های یفتلی و ساسانی در جنوب هندوکش و خصص شرقی افغانستان راه یافت و رسم الخط پهلوی در افغانستان عمومیت داشت چنانچه روی مسکوکات یفتلی ها دیده میشود. زبان سانسکرت خط پهلوی هر دو موازی هم معمول و متداول بود و روی سکه ها دیده میشود و زبان سفدی نیز در شمال هندوکش مروج بود.

این اوضاع تا دور کوشان و یفتلی رتبیل ها یا برهمنشاهان کابلی دوام داشت که در يك روی مسکوکات پرا گزیت گندهاری با خط برهمی سانسکرت به خط دیواناگری و به روی دیگر زبان و خط پهلوی دیده میشود که این رویه تا قرن ۳ و ۴ هجری معاصر صفاریها و آغاز دوره غزنوی در کابلستان تعقیب شده است.

د: زبان دری و مهد آن (افغانستان)

خاکهای بین آمو و سند پرورشگاه زبان های خانواده هند و ایرانی بوده به ترتیب زبان ویدی، زبان زند یا اوستایی، زبان پراگزیت گندهاری، سانسکرت کلاسیک زبان پرثوی یا پهلوی یا رتی خراسانی، سفدی، اسکایی، تخاری، پهلوی ساسانی و شاخه های فرعی دسته های غلچه ای پامیر و نورستانی که هنوز هم موجود اند بوجود آمده اند. انبساط زبان سفوی در دوره یفتلی و تماس مزید آن با پهلوی ساسانی و نتیجه و تاثیر آن بر زبان دری مهم است.

۱- مهد زبان دری و انتشار آن از شرق به غرب:

زبان دری که لهجه خاص تخارستان (قطغن و بدخشان و باختر)، کابل نیمروز و زابلستان (سیستان)، غزنه و هری است تاریخ چیزی کم دو هزار ساله دارد که در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان امروز بوجود آمده از این جا ظهور کرد. چنانچه نمونه های از طرز تلفظ دری (یا فارسی افغانی) در نواحی مرکزی افغانستان، تخارستان، و سیستان هنوز متداولست و ساکنان شهر های غزنه، بلخ، زابل، کابل، بدخشان، هری سیستان و مرو بدان متکلم بوده اند و بدین طریق نخست زبان مردم خراسان، بلخ نیمروز بود و انتشار آن به نواحی غرب از شرق و نیمروز (سیستان افغانی) صورت گرفته است و باختر، نیمروز، زابلستان، کابلستان مبداء و پرورشگاه اولی آن به شمار می آید.

شباهت زیاد لغات دری به سفدی و پرثوی با پهلوی پارتی «خراسانی» که پارچه هایی از آن از خرابه های تورفان کشف شده ساحت جغرافیایی سایر لهجه های دری مثل هروی، ساسکزی، زاوولی در افغانستان و وجود لغات خاص و صاف دری در افغانستان و ماوراء النهر و از تاثیر زبان های اسکایی و تخاری که در افغانستان معمول بود و تاثیرات متقابله سفدی و پهلوی ساسانی که در افغانستان به عمل آمده تاثیری در زبان دری بخشیده است و بالاخره انتشار زبان دری از افغانستان به ایران چه در عصر ساسانی بحیث زبان دربار و چه بعد از قرن چهار هجری که به جای پهلوی زبان علمی و ادبی آن کشور هم شد؛ همه میرساند و محکمترین شواهد آنست که مهد زبان دری افغانستان و بعد ماوراء النهر است.

مبدأ جغرافیایی و روشن شدن وجود زبان پرثوی یا پهلوی خراسانی و زبان سفدی و ظهور آثار ادبی این دو زبان و ثبوت قطعی نفوذ ادبی پرثوی بر پهلوی ساسانی و ارتباط محکم ادبی زبان دری با پرثوی سفدی و تشخیص لغات در دو زبان اخیر الذکر و وجود زبان دری در افغانستان معاصر زبان پهلوی در ایران و باز تاثیر زبان اسکایی بخصوص تخاری در زبان دری دلایلی

است که منشأ زبان دری به زبان های پرتوی یا خراسانی و سغدی در بلخ، تخارستان بخارا و سمرقند ارتباط حاصل میکند و بعد تخاری یا زبان کوشانی زبان دیگر همین ناحیت ها است و یا تأثیریکه در اصل ساختمان سغدی وارد کرد، در تشکیل زبان دری مدخلیت و تاثیر مستقیم دارد. برخی دری را مخفف تخاری هم گفته اند بنابراین مبدأ جغرافیایی و پرورشگاه نخستین زبان دری در قرن آغاز هجرت و وجود لغات دری در زبان سغدی که در پهلوی نیست منشأ زبان دری پرتوی و پهلوی پارسی خراسانی و سغدی است و پهلوی ساسانی و فرس هخامنشی نیست و زبان های پرتوی سغدی و تخاری در دو ظرفه آمو باختر تخارستان و ماوراء النهر در طی چند قرن پیش از اسلام در ساختار زبان دری موثر بودند.

از صفات زبان دری حقیقی یکی عدم دخالت زبان عربی است که قرن ها پیش از ظهور زبان عربی در دیار ما ظهور نموده است. از سویی هم زبان دری پس از نابود شدن زبان پهلوی ساسانی بوجود نیامده که زاده آن گفته شود بلکه پهلوی و دری دو زبانی است که موازی هم اولی در فارس و دومی در افغانستان به میان آمده نشو و نما کرده به زمانه های معین از خاک های مبدأ در قلمرو دو مملکت پراکنده شده اند و عامل اساسی شباهت و ارتباط لغات این دو زبان به علاوه پیوند خانوادگی معاصر بودن و انتشار آن ها به خاکهای یکدیگر است.

سلاست و پختگی و روانی زبان دری در پهلوی مشهور است و مسلمست که دری يك دفعه و بدون سابقه در عصر صفاریها و سامانیها بوجود نیامده بلکه سابقه چندین قرن داشته است که مراحل ابتدایی زبان دری تا قرن پنجم و چهارم و حتی سوم مسیحی یا لااقل دو نیم قرن قبل از عهد اسلامی پیش برده شده است که در قرون پیش از اسلام یا قرن اول و دوم هجری مرحله میانه ای را بین سغدی و پهلوی خراسانی دارا بوده است که رواج پهلوی ساسانی در خراسان نیز بر آن مؤثر بوده زیرا قدامت پهلوی ساسانی بر دری واضح است. اما البته زبان دری سابقه ای داشت که در قرن چهارم هجری قوام و نضج گرفت

سلاست و روانی و پختگی حتی برتر از پهلوی ساسانی دارا بود. هر دو زبان در معرض هجوم زبان عربی قرار گرفتند اما در نتیجه پهلوی در ایران بطور عام بعد از قرن سه و چهار هجری در نگارش از میان رفته و بعد از قرن هفتم در مغرب ایران نیز ناپدید شد، در حالیکه زبان دری در خراسان «افغانستان» در همان جاییکه زبان پهلوی ساسانی زبان دوم بود و حرف زده میشد بنا بر نفوذ زبان عربی رو به انکشاف گذاشت که تا قرن چهارم هجری زبان دری منحصر به افغانستان و ماوراء النهر بود و به حیث یک زبان علمی و ادبی پخته و روان و سلیس آثار منشور و منظوم در آن نگاشته میشد که درین وقت ها در ایران معمول نبود و حتی یک شعر و یک رساله هم درین زبان مقارن این زمانه ها در آن مملکت دیده نشده است اگر ساسانی ها نیز زبان دری را اتخاذ کرده باشند تنها زبان دربار بوده بین عوام رواج نداشته است.

در اواخر عصر سامانی و اوایل دوره غزنوی بنا بر فتوح سلاطین خراسان در ری و گرگان و اصفهان راه نفوذ زبان دری افغانستان در خاک های همسایه غربی ما باز شد و بعد از قرن چهار و پنج هجری بحیث زبان علمی و ادبی جای زبان پهلوی ساسانی را گرفت و بحیث زبان مردم تا هنوز در کردستان، لرستان، خوزستان، آذربایجان و طبرستان تقریباً بیگانه است. بتایید گفتار، از سفرنامه ناصر خسرو بلخی که از ولایت بلخ بسوی دیار مغرب مسافرت کرد و در نیمه قرن پنجم هجری نوشته چند سطرى نقل میکنیم:

«و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعری نیک میگفت اما زبان فارسی نیکو نمیدانست پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و معنی که او را مشکل بود از من بپرسید به او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند...»

زبان دری در ادوار قبل از اسلام موجود بود و تاریخ چیزی کم دو هزار ساله دارد. قدیمترین پارچه های منظوم و منشور دری که بدست است در طی قرن چهار هجری در افغانستان و ماوراء النهر به میان آمده است و باختر و ماوراء النهر و نیمروز و زابلستان مبدا و پرورشگاه اولی آن محسوب میشود.

قدیمیترین اشعار دری پس از اسلام نیز در خراسان و سیستان از طرف حنظله بادغیسی و محمد بن وصیف سگزی و غیره گفته شده است و به ما رسیده به همین زبان فصیح دری است و صفاریان سیستان و ظاهریان هرات مشعل فروزان آن را بدست گرفتند. نثرهای دوره اول و دوره دوم: نثر دور سامانیان، بلخی و دور غزنوی و غوری مانند تاریخ طبری حدود العالم تاریخ بیهقی، کلبله و دمنه و چهار مقاله عروضی و همچنین در نظم آثار نخستین شاعران بلخی و سیستانی پس از اسلام شاهنامه دقیقی بلخی، حدیقه سنائی غزنوی و مثنوی مولوی بلخی به همین زبان است. که این زبان در افغانستان بوجود آمد و از اینجا به اطراف و اکناف نشر شد و مهد زبان دری افغانستان است.

۲- وجه تسمیه دری و اصطلاح آن:

وجه تسمیه آن به «دری» اینست:

- ۱- دری را منسوب به (دره) کوه دانند مانند کبک دری که روستاییان در دره های کوه بدان متکلم بودند و آن را زبانی فصیح دانند که مخلوط به زبان دیگر نبود در دره هایی آرایش و شسته حفظ شده و هم ممکنست به اعتبار خوشخوانی (چون کبک دری) به «دره» منسوب شده باشد که زبانی است خوش آهنگ و سهل المخرج.
- ۲- منسوب به «دربار و درگاه» است که بدرگاه کیان و دربار ساسانیان پیش از اسلام بدان تکلم و تحریر میشد در زمان ساسانیها «در» پایتخت و دربار را میگفتند.
- ۳- بنا بر ارتباط خیلی قریب آن با زبان تخاری که در صفحات گذشته از آن ذکر شد، دری را مخفف «تخار» نیز میدانند که تخاری نخست «تهری» بوده بعد «ته» آواز «د» را افاده کرده «دری» شده است.

اصطلاح دری:

این اصطلاح بجای «فارسی» که بعد و آنهم بنا بر مسامحت و اشتباه بکار رفت تا قرن هفت و بعد از آن نیز بین عالمان و شاعران مروج و شایع بود: در المعجم تالیف اوایل قرن هفت گوید: «... از صحیح و مشهور لغت

دری مستعملات عربی... متداول باشد.»

یکی تازه کن قصه زرتشت

بمنظم دری و بخط درشت

بفرمود تا فارسی دری

بنوشتند و کوتاه شد داوری (فردوسی)

خرد نامه ها را ز لفظ دری

بیونان زبان گرت کسوت گری (نظامی)

گزارنده، داستان دری

چنین داد نظم گزارشگری (نظامی)

ادیب و هیبر بد بود منجم

دری و پهلوی خوان و عالم (بهرام پژود)

من آنم که در پای خوکان نریزم

مرین قیمتی در لفظ دری را (ناصر خسرو)

هزار بلبل دستانسرای عاشقرا

بباید از تو سخن گفتن دری آموخت (سعدی)

چو عندلیب فصاحت فرو شدای حافظ

تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن (حافظ)

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند (حافظ)

۳- افغانستان: مفهوم مملکت و ادبیات آن در ازمنه پیش و بعد

از اسلام:

کشور افغانستان یا خاک های دو طرفه هندوکش در دوره های باستانی

«آریانا» نام داشت یعنی سرزمینی که آریین ها در آن متوطن اند. در عهد های

اسلامی خراسانش گفتند که به معنی محل طلوع آفتابست و این حدود شرق

امپراطوری اسلام بود.

مورخان یونانی مملکت دو طرفه هندوکش را آریانا نامیده اند. پس از

اسلام عرب ها این کشور را خراسان خواندند که حدود العالم که به سال ۱۷۲ هجری تالیف شده در صفحات ۵۵ و ۶۲ حدود آن را چنین معین کند:

«سخن اندر ناحیت خراسان و شهر های وی، ناحیتبست مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگانست و حدود غور و شمال وی رود جیحونست... سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهر های وی. ناحیتبست که مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سند ست و بیابان کرمان و مغرب وی حدود هریست و شمال وی حدود غرjestان و گوزگان و تخارستان...»

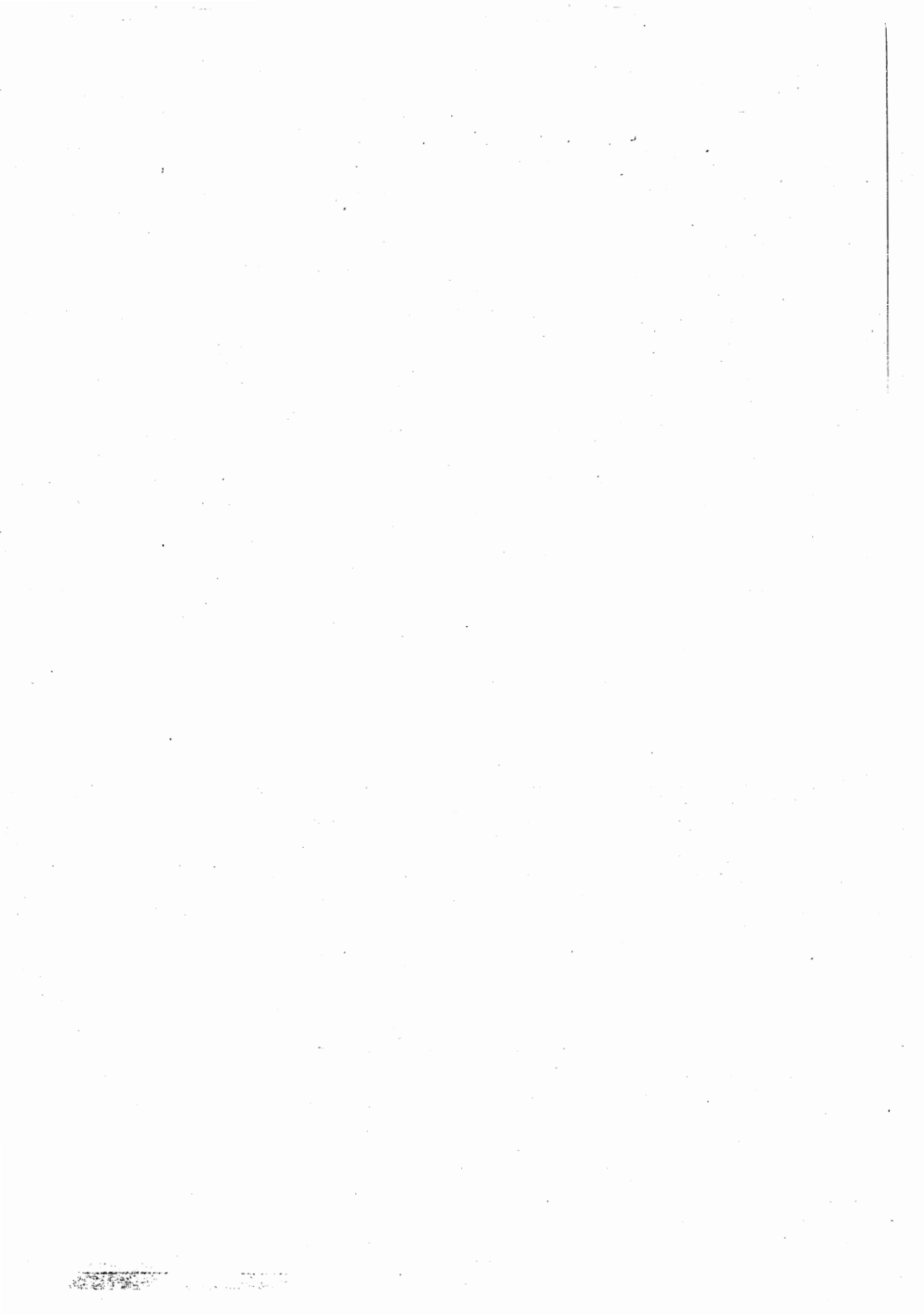
نگاه شهر هایی را که برای خراسان ذکر میکند «نیشاپور، سبزوار، نساء، طوس، هری (هرات)، پوشنگ (زنده جان)، بادغیس، سرخس، غرjestان (هزاره جات) مرو رود، مرو، گوزگانان (میمنه)، بلخ، تخارستان (قطغن)، بامیان، غور، بست، طالقان، خلم، سمنگان، بغلان، غور، سیستان، زرننگ، فره (فراه)، قرنی، کابل، غزنین، زابلستان، پروان، بدخشان» اند. پس مملکتی که حدود شهرهایش را حدود العالم چنین ذکر کند جز افغانستان هیچ جانیست و افغانستان امروز همان خراسان قدیم است که یکی دو شهر آن امروز به تصرف دیگرانست. البته کلمه افغانستان آن وقت وجود نداشت و بر کشور اطلاق نمی شد و مانند آنست که گول قدیم را امروز فرانسه گویند و پروس آلمان است.

اینست که آریانای کهن یا خراسان دوره اسلامی کشوریست که امروز آن را افغانستان خوانند و تاریخ گذشته و فرهنگ و ادبیات آن دو متعلق باین است.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر ذلالت باید ازوی رو مستاب

- مولوی -



بخش دوم

تاریخ ادبیات افغانستان

بعد از اسلام

بقلم

محمد حیدر ژوبل

مدرس تاریخ ادبیات در فاکولتهء ادبیات

۱۳۳۶

فصل دوم

اسلام و تکامل ادبیات ملی از ۲۱ هجری ب بعد

الف: ادبیات مادر دور استیلای عرب (۲۱- ۲۵ هجری)

انتشار اسلام، قرآن کریم و تأثیرات آن در زندگانی، افکار و ادبیات آغاز ادبیات پس از اسلام افغانستان سال ۲۱ هجری است که عسکر مسلمانان در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق در غرب فلات آریان بجنگهای بزرگ پرداخته یزد گرد سوم آخرین پادشاه ساسانی از مسلمان ها شکست خورده به افغانستان فرار کرد چنانچه داریوش هخامنشی نیز از حمله اسکندر به افغانستان پناهنده شده بود این پیروزی فتح الفتوح خوانده شد.

عرب ها پس از آن در هنگام خلافت حضرت عثمان (رض) که کوشانیان ورتبیل شاهان فرمان فرمایی داشتند به افغانستان وارد شدند آمدن عربها تنها بک موفقیت سیاسی نبود بلکه ارمغان بزرگی با خود آوردند که اسلام و قرآن کریم بود.

اهالی بوسیله تبلیغ، دادن حقوق مساوی به مردم و سایر عوامل به اسلام گرویدند اسلام تنها دین نبود بلکه راه و روش زندگانی گشت و با انساج فکر و عقول تخمیر جزء لایتجزای زندگانی مردم آریانا شد. مسایل مذهبی در اسلام یکی از عوامل دیگر انتشار آن به شمار می آید این يك حقیقت مسلم تاریخی است وقتیکه حضرت عمر (رض) بیت المقدس را فتح کرد. آزادی شخصی، مال، ملکیت، و دارایی حتی درخت های مردم را محترم شمرده ابدأ به عیسویان صدمه وارد نکرد بر خلاف عیسویان هنگام فتح این شهر ساکنان این شهر را اعم از مسلمانان و یهودان اذیت بسیار کردند. همچنین حاکمان

مسلمان در آغاز عادلتر و منصفتر به نظر می آمدند علت دیگر انتشار اسلام که باید گفت تشویق و نیروی تبلیغ و تقدیر است. دور نو تحولاتی باخود آورد چه دور قدیم با از میان رفتن ساسانیان انجام پذیرفت دور نو با جکروایی عرب ها آغاز یافت عصر و زمان بر فور و تماماً تغییر کرد شرایط جدید سیاسی اجتماعی اخلاقی و دینی يك دور بحرانی را در اوضاع آریانا بوجود آورد ملاحظات عمده و جدی را ایجاد کرد مردم با مسایلی بسیار عمیق روبرو شدند که در آینده تاثیرات ژرف و عمیق بر ایشان گذاشت، در سایه اسلام امتیاز رنگ، نژاد، محیط و زبان از میان رفت.

قرآن کریم نه تنها دستور های مذهبی بلکه دستور های سیاسی و اجتماعی نیز بود ارزش ادبی قرآن کریم و رموز خطابت و حسن بیان آن به حدی عالیهست که نظیر این قدرت در سایر کتاب های مذهبی به نظر نمی رسد.

پیغمبر اسلام هیچگاه ادعا نکرد که شاعر و فیلسوف باشد و یا آیین تازه ای آورده بلکه خود را برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث دانسته ادعا کرد که دیانت ساده ای که برای عرب و بشر ضرور بود آورده است و مدعی بود که برای اقامت و احیای دیانت انبیاء گذشته و کتب مقدسه مبعوث شده است و تمام کتب مقدسه قبل از خود را از حضرت ابراهیم (ع) تا حضرت عیسی (ع) تصدیق داشت دین اسلام آیین نهایت درجه ساده و عالی است. در اسلام نسبت مسیحیت و یا ادیان قبل از آن مشکلات و پیچیدگیها بکلی مرتفع شده است و حدانیت و یگانه پرستی تنها هدف و منظور اسلام است و سادگی آن باعث قوت و استحکام آن دین گردیده است و همین سادگی اسلام نسبت بسایر ادیان باعث انتشار سریع و عمیق آن در ساحت های وسیع شد؛ چه مراسم مذهبی و تشریفات در سایر ادیان تا هنوز باقی مانده که در جای معین و اوقات معین باید صورت بگیرد حالانکه اسلام آزاد از هرگونه قید فضا و زمان بدون تشریفات با کمال ساده گی و حضور دل به مراسم دینی و عبادت می پردازد. غلبه سیاسی عرب در اثر انتشار دین اسلام به غالبیت معنوی منتج گشته در تار و پود روح مردم این خطه جاگزین شد، اسلام افکار و احساسات جدیدی را با تحولات در طرز زندگانی با خود آورد که در همه رشته های زندگانی به

خصوص در ادبیات فوق العاده مؤثر واقع شد تاثیرات قرآن کریم بر مردم مملکت ما از دو جهت بود: مادی و معنوی. نخست از جهت مادی: دین اسلام در مبنای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مدنی روابط فرد و جامعه و فرد و اصول روش زندگانی انقلابی وارد کرد و بر مدنیت مادی تاثیر بارزی انداخت اقتصادیات و تجارت از نظر احکام قرآن کریم تغییر کرد خلاصه اسلام تنها دین نبود بلکه يك روش زندگانی شد و تمام سلوک مردم تحول نمود. اسلام و قرآن کریم يك مدنیت پرمایه ای برای این مملکت بار آورد. اسلام با خود یکنوع عدالت و مساوات اقتصادی و مدنی و اجتماعی را بوجود آورد و این پیروزی عرب ها و شکست آریانا نبود بلکه پیروزی هر دو طرف بود.

مسائل اخلاقی و دینی تا بسیار اندازه بوسیله قبول اسلام حل شد عرب ها این مردم را با خود مساوی قرار دادند. امتیاز رنگ، نژاد زبان و امثال آن در سایه اسلام از بین رفت و یگانه تشخیص مردم تقوی و پارسایی بود. با این تحولات تاثیرات عظیم قرآن کریم رونما گشت مقدمات آن با حیات فردی آغاز یافت و زندگانی را از هر جنبه احاطه کرد و هر امر را تحت تاثیر گرفت.

بگر از نظر معنوی: همچنین بر افکار و اذهان تمام طبقات عمیقانه تاثیر وارد آورد که همه چیز را در روشنی تعلیمات آن میدیدند. با آمدن اسلام و قرآن کریم سبک عالی و موضوعات بلند آن به آسانی مورد تقلید قرار گرفت با جمله های سلیس و روشن آن که ماهرانه باهم آمیخته بودند، جمله بندی پر آهنگ و جمله های روان، متانت و ابهت و توضیحات مجسم احساسات شعله انگیز، نیروی عظیم کتابت و استعارات عالی آن همه بر فکر مردم تاثیر آورد. يك تعداد مفهومها و لغات نو داخل زندگانی و افکار ما شد و با خواندن و ترجمه قرآن کریم يك طرز تفکر نووروش يك منطق نو بوجود آمد و حتی در نوشته ها یکتعداد تقلیدهایی از سبک قرآن کریم پدید آمد که سبک نویی را در افکار روشن و سنجیده و غیره بود آورد و این تاثیر به حدی بود که مردم زبان خود را با الفبا و رسم الخط عربی نوشتند. همچنان لغات خود را به

کلمات عربی عوض کردند که غالباً کلمات اصلی دری از میان رفت و کلمات عربی جاگزین آن شد: روح جای روان رفت و اراده بجای خواست نشست. خلاصه يك طرز فکر نوین را ایجاد کرد.

قرآن کریم بحیث بزرگترین شاهکار ادبی گرویدگان نوین را تماماً بخود جلب کرد تقدیر و تمجید و تحسین مردم از عبارتهای ساده و سیال آن روز افزون بود، از آنجا که هر مسلمانی باید قرآن کریم را به عربی بخواند سبب شد تا زبان عربی در تمام دنیا شایع گردد. و مردم به آن بلد شوند و مطالعت آن نه تنها از نظر ضرورت بود بلکه آنرا نمونه و شعار فکر و نگارش قرار دادند و یک دوره زرین بوجود آمد با تسخیر عرب ها مردم مرز های وسیع دانش را بدست آوردند و همچنین يك نظر روشن و عالی امکانات را فراهم آورد و عربی زبان ادبی تمام این گوشه، آسیا شد قسمتی از نویسندگان و شاعران دری زبان به عربی آثاری نوشتند البته اینکه درین وقت آثاری به دری دیده نمیشود علت آن اینست که کسی بدان توجه نداشت و پس از اینکه به زبان و ادبیات ملی علاقه نشان داده شد شاعران و نویسندگان هم از هر سو پیدا شدند زبان عربی روح ادبی را بیدار کرد و تسخیر افغانستان بوسیله عرب ها باعث شد تا زبان و ادب عربی منتشر شود و باین وسیله روح ادبی تکامل کرد و باساس نمونه های کلاسیک عرب بتمنیت زبان پرداختند باین صورت دور نو زبانی بکار داشت که در آن جهات مختلف فکر و عواطف و معانی متعدد را تماماً و به صورت مؤثر بیان کند و عربی این خاصیت و سایر خاصیت های عالی و بلند را بیک پیمانه زیاد دارا بود غنا و دارائی غیر قابل مقایسه آن، ظرفیت بیکران، انسجام عضوی شگفت انگیز و سیال بودن آن باعث شد تا يك موقع بسیار بلندی را احراز کند.

این زبان عقل مستعد و سیال مردم آریانا را بخود عطف کرد و آنرا تحت تبارز قرار داد. چونکه ایشان کدام نمونه کلاسیک از خود نداشتند تا آنرا پیروی کنند بناءً متانت و عظمت و شکوه این معیار فرهنگ نو ایشان را در برابر خود مجبور کرد تا سر احترام خم کنند.

همچنین تاثیر عقلی به اندازه ای زیاد و مقتدر و نیرومند بود که به آن مقاومت غیر ممکن دیده میشد. این درست شبیه آنست که بوسیله حملات و مهاجرت های سلتها، رومنها، فرانسویها، ساکسونها و اسکندینا و یها لغت این مردم بر لغات زبان انگلیسی مؤثر واقع شد و جانشین لغات اصلی آن زبان شد که امروز از اصل زبان انگلیسی تعداد کمی باقیمانده و این بذات خود موجبات، غنا، فصاحت و وسعت آن زبان را فراهم آورد.

برای دو یا سه قرن دیگر این تاثیر تمام نیروی فکری آنها را جذب نمود و توجهی ژرف را ایجاد میکرد مردم عمیقانه زبان عربی را تحصیل کردند و در آن زبان نیروی به هم رسانیدند و پیش از اینکه هنوز يك قرن نگذشته بود آمادگی شگفت انگیز شان برای احراز بزرگی عقلی و راهبری بکلی تکمیل شده بود.

۲- قیام ابو مسلم خراسانی و مقاومت معنوی: آمیزش زبان

مردم درین وقت از خود يك عکس العمل دیگر نیز ظاهر کردند و از نظر جنگی مردم افغانستان بطرفداری عباسیها در برابر امویها ایستادگی کرده روح جنگی نشان دادند با قیام ابومسلم خراسانی نیرو و قدرت استعداد و شکوه خراسان نمایان گشت خراسان ازین ببعده رسمیت پیدا کرد و برای این سرزمین در عرب پخش شد و عربها چندین قرن قطعه افغانستان را به نام خراسان یاد کردند و مردم افغانستان با این همه تحت تاثیر عرب ها نرفته در برابر فرهنگ و مدنیت عرب يك نوع مقاومت معنوی از خود نشان دادند: ترجمه آثاری از زبان و افکار ما به زبان عربی و مقابله خراسانی ها در برابر تشکیلات عربها شاهد آن است که برآستی يك نوع عکس العمل در برابر عرب ها بذات خود مقاومت معنوی است ادبیات ملی نیز در نخست با از بین رفتن استقلال متروک شد و از میان رفت اما از طرفی هم در آن مدنیت با مقاومت ذاتی اهالی منحل شد و تاثیر متقابلی در ادبیات عرب کردند این پیروزی و شکست باعث آن شد که این قوم همه آنچه دارد از دست ندهد یعنی مردم در عرب ها منحل نشدند بلکه تاثیر ها متقابل بود.

مردم این سرزمین در برابر عرب ها و امویها نهضت‌هایی را بنام «شعوبیه» راه انداختند چنانچه اخذ کردند تا زمان حجاج یوسف ثقفی دفترها را به فارسی مینوشتند بناءً ادب ما به ادب عربی از جهاتی موثر واقع شد.

نخست اینکه فرزندان آریانا به عربی شعر گفتند ادب خود را یعنی روح آریانی را به قالب عرب ریختند ظاهراً ترکیب، لفظ و وزن عربی بود اما فکر، و خیال و مایه ادبی آریانی و ذری بود. دوم اینکه عرب ها برای احتیاجات مدنی لغات فروانی را از زبان ذری و دیگر زبان های این سامان گرفتند حتی در اخذ جمله و ترکیب عبارت نیز از اینها پیروی میکردند تا چه رسد بتخیلات و معانی و مضامین و افکار. شوم حکمت آریانی در عرب راه یافت. چهارم فرسیتی این سامان و پنجم تجددی درانشا و ترسل عرب وارد گردند که ادب ما ادب عرب را بر رنگ خود در آورد و صورت نوینی به آن داد و تاثیر متقابل در همدگر کردند. آنگاه عید های ملی که در آریانا (افغانستان قدیم) معمول بود مانند «سده نوروز و مهرگان» و موقتاً از بین رفته بود، باز مرسوم شد و اینها بتاثير وزارت برمکیان بلخی بود همچنین يك تعداد کلمات عربی انتقال ترجمه شد که این انگیزه ها با تعلیمات اسلامی دست بهم داده انقلابی در ادبیات اسلامی عرب پدید آورد و از ادبیات پیش از اسلامش متمایز ساخت اما این را هم نگفته نباید گذاشت که اندازه تاثیر زبان ذری در برابر تاثیر و نفوذ و استیلاء زبان عرب در زبان ما قدری جزئی به نظر می آید.

ادبیات ملی نیز در نخست با از بین رفتن استقلال متروک شد و از میان رفت اما از طرفی هم آن مدنیت با مقاومت ذاتی اهالی منحل شد و تاثیر متقابلی در ادبیات عرب ها کردند. این پیروزی و شکست باعث آن شد که این قوم هرچه دارد از دست بدهد یعنی مردم در عربها منحل نشدند بلکه تاثیرها متقابل بود. طوریکه عربها بر ما تاثیر کردند و زبان عربی به زبان ذری مؤثر واقع شد و آن را سرو صورت داد همانطور کلمات ذری نیز داخل زبان عرب گردید. مثلاً از گوهر ذری جوهر و از کاروان قیروان از استوان ~~اسطوانه~~ و از نمونه نمودج و غیره ساخته شد حتی شاعران عرب کلمات زیاد ذری را در شعر خود بکار میبرند اما باید گفت که تاثیر زبان ذری بر عرب به تناسب تاثیر

زبان عربی به زبان دری کمتر است. کتاب های زیادی را از زبان های خود به **زبان عربی ترجمه کرده ادب، علوم و اخلاقیات** به زبان عربی قابل دست رسی ساخته. ادبیات عالی، غنی و پر مایه عربی برای ما آب حیات بود چه زبان قبلی از همه این صفات محروم بود نه دارای انسجام و نه علمی و نه دارای اسلوب بود تا غنی و دارای سیلان باشد بنا بر دستور غیر معین و نابود اسلوب کرخت آن برای منظوری های ادبی غیر آماده بوده. با وجود این همه یک نمونه و مثل اعلی و معیاری هم وجود نداشت ازین سبب غیر ممکن بود اثری در آن بوجود آورد که جاودانی باشد ملت میباید در نخست قبل از اینکه توجه خود را بطرف تکامل عطف کند فرهنگ نو و روحیه نو و علوم جدید را حل میکرد.

آنجا نه تنها یک آمیزش مکمل بین کهنه و نو یک اختلاط خوش آیند بین سامی و آریانی به عمل آمد بلکه یک تبدیل کامل شکل و صورت وجود آمد این آمیزش اختلاط به آهستگی و تدریج و غیر شعورانه صورت گرفت و برای تکامل خود قرنهای اشغال کرد با این همه تاثیر زبان عربی نتوانست زبان دری را از بین ببرد و محو کند و زبان دری مقاومت کرد. ادبیات عربی حیاتی، نیرو و قدرتی را در زبان دری گنجانید و آن را به شکل دیگری در آورد و زیبایی و متانت و آهنگ عربی را به آن داد، شرایطی بوجود آمد که این زبان را آلت نیرومند بیان و پاره زیبایی ساخت.

عربی به وسیله غنا و سعت خود خزینه بیکرانی را در اختیار دری گذاشت و آن را آزادی کامل داد که باساس نمونه کلاسیک و شاهکارش یعنی قرآن کریم پیش برود. از اینجا انگیزه قابل مقاومتی بوجود آمد که زبان دری را غنی و آن را یکی از بهترین نمونه و آلت اظهار بیان و فکر ساخت.

تزیینات با شکوه نظم مکمل کنایت و زیبایی بیان احساسات شدید نیروی فوق العاده و صدها خاصیت دیگر که آن را از زبان دری تمجید میکنیم به صورت مستقیم بنا بر تاثیر ادبیات عربی بوجود آمد، و مطالعت نویسندگان زبان دری که در آن واحد چنین توجهی را بیدار میکند و روشنائی در نغمات آهنگ و زیبایی زبان نتیجه، تقلید خشک نبوده بلکه دامنه یک آمیزش آهسته و پر

نشاط است. با قضاوت ازین فتوح اسلام در مورد آریانا دوره درخشانی را بار آورد.

۳- عالمان خراسان و علوم عربی:

باین ترتیب شرایط زندگانی مردم تغییر کرد و پیچیده بود بناءً باعث شد تا آخرین تکامل ممکن خزاین عقلی شان صورت بگیرد عقول لایق قابل پذیرش متحول و موثکاف آنها یکجا شده تمام نیروها و مؤثرات فرهنگ نو را در خود جذب کرد. سپس بزرگترین پیروهای محصولات ادبی جهان را به صورت جریانها فراگرفت و مؤلفان را مشهور کرد. این جریان جدید علمی از نظر تعلیمات عمیق و تدریسات دقیق خیلی برجسته بود. نوشته های عالمان منقد و با فرهنگ آریایی يك درجه عالی را نمایان کرد. اینها استادان بزرگ سبکی بودند که در شکوه و اولیت، بزرگی و مهارت تا ایندم بیمانند بود و این همه نتیجه، خامه، مبتکر و توانای ایشانست که تقدیر و تحسین عمومی را بخود جلب کردند. همچنان بحیث صرفیان، لغویان و نحویان از عالمان بزرگ و نویسدگان عرب دست کمی نداشتند این دور خاصیت مخصوص بخودی دارد و اشخاصی بوجود آورد که در تاریخ ملل نادرست. دو و یا سه قرن بعد فتوح اسلام در آریانا دلچسپی ایرا بیدار کرد این مردان گزیده که از نظر ذهن رسیده بودند و از نظر عقول بلند برای تداخل آمیزش و اختلاط علوم عربی و فرهنگ آریانا ضرور بود بروز فعالیت های ادبی که این دور را پرشکوه کرد طور مستقیم و غیر مستقیم نتیجه، تعلیمات هر جانبه و کاملی بود چه ایشان نه تنها به ادبیات عربی که بهترین و شریفترین شغل تلقی میشد پرداختند و در آن سهم گرفتند بلکه پیشاهنگان فرهنگ برای وطن و طنداران خود شدند. زبان دری درینگاه به نسبت عربی به درجه دوم قرار داشت و ستاره، نوین آن منور به درخشیدن آغاز نکرده بود درینگاه يك تعداد عالمان زیادی در افغانستان پیدا شدند و طوریکه زبان و افکار و غیره، عربها بر آنها مؤثر بود ایشان نیز زبان و افکار خود مان را بر عربها قبولاندند نتیجه این شد که بزرگ ترین علماء اسلام در فقه، نحو، تاریخ و سیر از خراسان (افغانستان) بوجود

آمدند و عرب و عالم اسلام را روشن کردند قریحه آریایی يك زمانی به قالب زبان عربی هنرفانی کرد بزرگترین اثری که آریانیها در فقه اسلامی گذاشتند موضوع «رای و قیاس» است که قیاس تعقل را در استخراج احکام فقه داخل کردند نختصین کسی از اینها که فقه اسلام را باساس قیاس مرتب کرد ابو حنیفه نعمان بن ثابت کابلی است (و گفته شده که از استالف بودند) و مؤسس مذهب مذهب حنیفی و از فحول علمای فقه بشمار میرود که بعداً به امام اعظم موسوم گشت و اصلاً خراسانیست. پدرش به کوفه برده شده بود و در سال هشتاد هجری آنجا متولد شد و تا یکصد و پنجاه هجری بزیست. معروفترین اثرش که روشنی آن چشم اسلامیان را خیره ساخت بفقہ الاکبر معروف است و شاهکار تفکر و استدلال میباشد. ابوحنیفه خودش کتابی ننوشت. مانندیکه افکار سقراط بوسیله شاگردانش فراهم آمد وی نیز در هنگامیکه در محضر درس حاضر میگشت و پیروان و شاگردانش بدورش فراهم می نشستند برخی از شاگردان سخنانش را یادداشت میکردند که مجزوعاً افکار این دانشمند بزرگ را تشکیل میدهد و با آنکه زبان اصلی اش دری بود نوشته ها و آثار و نظریاتی به زبان عربی دارد نخست اینگه فرزندان آریانا به عربی شعر گفتند ادب خود را یعنی روح آریانی را به قالب عرب ریختند ظاهراً ترکیب، لفظ و وزن عربی بود اما فکر، و خیال و مایه ادبی آریانی و دری بود. دوم اینکه عرب ها برای احتیاجات مدنی لغات فراوانی را از زبان دری و دیگر زبان های این سامان گرفتند حتی در اخذ جمله و ترکیب عبارت نیز از اینها پیروی میکردند تا چه رسد به تخیلات و معانی و مضامین و افکار. سوم حکمت آریانی در عرب راه یافت. چهارم موسیقی این سامان و پنجم تجدیدی در انشأ و ترسیل عرب وارد کردند که ادب ما ادب عرب را پر رنگ خود در آورد و صورت نوینی به آن داد و تاثیر متقابل در همدگر کردند. آنگاه عید های ملی که در آریانا (افغانستان قدیم) معمول بود مانند «سده، نوروز و مهرگان» و موقتاً از بین رفته بود، باز مرسوم شد و اینها بتاثير وزارت برمکیان بلخی بود همچنین يك تعداد کلمات به عربی انتقال ترجمه شد که این انگیزه ها با

تعلیمات اسلامی دست به هم داده انقلابی در ادبیات اسلامی عرب پدید آورد و از ادبیات پیش از اسلامش متمایز ساخت اما این را هم نگفته نباید گذاشت که اندازه تأثیر زبان دری در برابر تأثیر و نفوذ و استیلاء زبان عرب در زبان ما قدری جزئی به نظر می آید.

دیگر سبویه عالم نحو است که الکتاب معروفترین اثر او از مشهورترین اصول قواعد زبان عرب و از منابع بزرگ علم نحو است در ۱۵۶ هجری متولد در ساوه وفات کرد در ۱۸۰ یا ۱۹۴ هجری.

از شاعران خراسان که به دربار عباسیه میزیستند و به عربی شعر میسرودند یکی بشار بن بود تخارستانی (بدخشانی) شاعر نابینای عباسیان است (وفات ۱۶۷ هجری) که اشعارش نماینده افکار و روحیه آریایی اوست. پدرش جزء اسرای جنگ تخارستان به بصره آورده شد و خودش نابینا به دنیا آمد و با واصل بن عطار روابطی داشت از اشعار خود صلاتی گرانبها از مهدی خلیفه عباسی میگرفت. دیگر ابو نواس اهوازی است (متولد ۱۲۰ هجری) که خمیریاتش در عربی مشهور است. عالمان موسی بن شاکر خوارزمی است که عالم هندسه بود و از منجمین بزرگ شمرده میشد و در قرن سوم هجری میزیست وی معاصر مامون بود و سه پسر داشت: محمد، احمد و حسن. پسران وی که^۴ (بنی موسی) مشهورند نیز از جمله عالمان درجه اول به حساب می آیند.

نخستین ابو عبدالله محمد بن موسی الخوارزمی است که در ۲۵۹ فوت شد وی در نجوم و حساب و هندسه اقلیدس و مجسطی دست داشت تالیفات زیادی از خود باقی گذاشته: از جمله یکی از جدول های ریاضیست دیگر الجبر و صنعت ریاضی که به لاتینی نیز ترجمه شده و تا دور رنسانس از کتب درسی اروپاییان در ریاضیات شمرده میشد، دو دیگر احمد برادرش در میخانیک و سه دیگر حسن در هندسه مطالعات داشتند و هر دو به دربار مامون میزیستند و مشترکاً آثار ریاضی نجومی تخیکی مینوشتند. بنی موسی به امر مامون سیاحت دور زمین را حساب کرده کتاب معرفی در میخانیک به نام «الحیل»

دارند. کلمه «الکوریتموس» از اصطلاحات ریاضیات عالیست (قرار
اعتراف خود اروپائیان: تاریخ و ادبیات عرب تالیف برو کلمان بر زبان آلمانی
صفحه ۲۰۶ و منسلات ها کسبون در کتاب «ریاضیات برای میلیونها» ماخوذ
از کلمه «الخوارزمیست».

پس خراسانیها بودند که زبان و ادبیات عرب را گرفته علوم را بدین زبان
نوشتند شعر گفتند و حتی قواعد زبان عرب نوشتند.

ثقافت و فرهنگ افغانستان

پیوسته به مقاله، تاثیرات قرآن کریم بر ادبیات ما م.ح. ژوبل

فصلی از تاریخ ادبیات افغانستان

ب: آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری

۱- نفوذ دینی و روحی و سیاست عرب ها، عباسیان:

نفوذ سیاسی عرب ها در هنگام تسلط شان بر افغانستان در دو قرن اول
هجری مستقر و در همه جا یکسان نبود و نهضت‌هایی هر طرف دیده میشد. از
جمله خراسانیها خلافت اموی را سقوط دادند. و عباسیان را بر تخت سلطنت
نشاندهند منصور ابو مسلم را در پاداش آن بکشت. خلافت عباسیان از نظر
تشکیلات و ترتیبات بدولت‌های آریانا و ساسانیها بسیار مانند و شبیه بود
تزیینات لباس، آرایش و دربار همه به همان صورت بود. اغلب چیزها را اتخاذ
کردند. چنانچه عید نوروز همان نوووز باستانی آریانی است در عهد عباسیان
که از بزرگترین و با شکوهترین دوره‌های سلطنت عربست مجالس علمی و
مباحث فلسفی زیادی ترتیب میشد که انگیزه های انکشاف فکری و ذهنی و
ارتقای علمی را فراهم ساخته و این را جزء مقاومت معنوی میتوان بشمار
آورد. در عصریکه بر بالا از آن گذر رفت مسلمانها هنگامی آزادی عقلی و
رشد فکری داشتند که هنوز اروپا در قرن تاریک بسر میبرد. آزادی ایکه

عباسیان از نظر دین علم و سیاست به مردم دادند و نظریات خود را آزادانه اظهار کنند این عوامل آزادی فکر و آزادی بیان را بار آورد که خلفای عباسی مخصوصاً هارون الرشید و پسرش مامون از مشوقان آن بودند. و این بالاخره منتج بر رشد فکر رشد دینی سیاسی و علمی گردیده روش های دینی علمی فلسفی نوین پیدا شده. در نتیجه فرقه مذهبی و فلسفی معتزله که واضح آن واصل بن عطاء و اساساً آریانی بودند بافکار نوین خود بوجود آمدند همچنین در همین عصر بزرگترین علمای اسلام در فقه، نحو، تاریخ و سیر از خراسان (افغانستان) بروز کردند. مذاهب مختلف حنفی حنبلی و مالکی و شافعی نیز در همین ایام بوجود آمده و قریحه آریایی يك چندی بگفتهء دار مستتر فرانسه به قالب زبان عربی هنر نمایی کرد.

مبارز تهای عقلی فکری سیاسی مذهبی و ادبی خراسان در برابر خلفا مدتی ادامه یافت چون این ها دیگر نمی خواستند سیادت بغداد را برده باری کنند و در اثر نموی این احساس در آغاز قرن سوم و چهارم هجری در قطعات مختلف آریانا زمین دولت هایی تشکیل شد که تنها اسماً خلافت بغداد را میشناختند و باینصورت شالودهء استقلال سیاسی خراسان که مدتی از بین رفته بود دوباره ریخته شد. آغاز استقلال خراسان را میتوان از زمانی شمرد که مامون برای عروج به مسند خلافت از خراسانیان کمک خواست در عوض ظاهر ذوالیمینین پوشنگی خراسانی^(۱) در حدود دو صد و پنج هجری از طرف او به امارت خراسان مقرر شد و دو سال بعد نام خلیفمرا از خطبه بینداخت که با - سلاله های صفاری و غزنوی استقلال خراسان (افغانستان) بکمال رسید و باین ترتیب از قرن سه و چهار زندگی سیاسی خراسانیها از سر گرفته شد و عهد نوینی در تاریخ و ادبیات ما باز شد که در اثر سلطه مسلمان ها بر خراسان علوم یونانی بوسیله عربی و ادبیات عربی در ادبیات ما داخل گشت. دیری نگذشت که سنن و آداب ملی از سر نو زنده شد و در انجام دو قرن ضعف و انحطاط عرب رونما گشت.

۱- پوشنگ شهریست در ده فرسخی هرات و از شهر های معروف خراسان است.

۲- زبان دری و تکامل آن. مشرق فلات و غرب آن:

باینوسیله زبان دری به سبک و صورت کنونی ظاهر شده اگر چه به عربی نوشتند اما زبان دری در همه جاهای مملکت معمول و مفهوم و باز هم تمام ساکنان فلات آریانا در برابر عرب يك حال نداشتند آنها بیکه در پشت کوه های سر به فلک کشیده یا در نواحی دور دست از مرکز خلافت عرب در ماوراء النهر و یا خراسان (افغانستان امروز) به سر میبردند در استعمال زبان دری آزاد تر و از تاثیر و نفوذ عرب تا حدی بر کنار بودند اما قسمت های فارس و خوزستان و غیره بیشتر از عرب و آداب عربی متأثر شدند و چون نخستین پادشاهان پس از اسلام آریانا (افغانستان) از سیستان و خراسان بودند و پیشروان استقلال گشتند لذا لهجه و زبان خراسان با زبان دری که عبارت از زبان مردم افغانستان است از همه بیشتر و بیشتر قوت گرفت و سراسر فلات آریانا را استیلا کرد و زبان رسمی قرار یافت بناءً دری اصیل شسته و خالص و فصیح نخست از دره های افغانستان نشأت کرد و بعد تر بفارس منتشر شد و اکنون هم در کوهپایه های افغانستان به خصوص در سیستان، تخارستان محفوظ است حال آنکه در فارس و غیره با زبان های مجاور مخلوط شده اصلیت خود را باخت و از بین رفت و اینست که طرز ادای خوب دری را امروز در افغانستان میبایم و محققان خراسان (افغانستان) را آشیانه زبان دری گوید. خراسانیان نسبت به مردم فارس زود تر بین مسلمین معروف شدند و این معرفت وسیله انتشار زبان آنها شد. زبان دری که در افغانستان و حدود مشرقی مروج بود شهرتی بسزا یافت نخست از خراسان و ماوراء النهر و حدود مشرقی فلات طالع شد. زبان دری و زبان فصیح فارسی عین یکدیگرند که حتی در عصر ساسانیان موجود بود و این همان زبان کتابی و لفظی امروزست که از اوایل قرن هجری مقدمات انتشار آن فراهم آمد و در حدود قرن سوم هجری پهلوی را مغلوب کرده از میدان برون کشید و خود در فلات آریان و در فارس جای آن را گرفت و از قرن سوم هجری زبان ادبی این ایالات شد و مهمترین قسمت ادبیات ما درین زبان نوشته شد. طوریکه نمونه های زبان

پهلوی در میان پاره ای از روستاییان فارسی زبان عراق، زنجبان، اصفهان، پارس و همدان به مشاهده میرسد نزدیکترین لهجه به زبان فصیح دری عمده در خراسان و ماوراء النهر معمول بوده هنوز هم نشانه آن حتی بین روستاییان خراسان و مرو حالیه و همچنین در نواحی سمرقند بخارا بلخ و بعضی حدود افغانستان به وضاحت دیده میشود. زبانیکه در بلخ و بخارا و سمرقند و قسمت های شمالی و شرقی افغانستان دیده میشود زبانیهست که به آثار و ادبیات فصیح قبل از مغول متقارب بلکه متحد اند. مقایسه کلماتی از پشتو و دری و پهلوی باینبات موضوع بیشتری می افزاید زنده و مروج بودن آن اصطلاحاتی که در کتب قدیمان ذکر شده در افغانستان بزرگترین شاهد مدعاست که اینها عجاآله از موضوع بحث ما دور است.

سه نکتهء تحول زبان:

ناگفته هم نماند که تاثیر عرب باعث تبدلات و اختلافات زیادی هم در زبان ما شده و آن عواملیکه زبان دری پس از اسلام را از زبان دری قبل از آن و از پهلوی دگرگونه ساخت این ها است:

نخست زبان دری به حروف عربی نوشته شد و در اینجا باید ذکر داد اینکه آثاری از ادبیات تحریری دری در دو قرن اول اسلامی بدست نداریم همانا نتیجهء تغییر خط است که نوشته ها از خط آرامی و اوستایی به خط عربی نقل نشد دیگر آنکه کلمات عربی به مقدار زیادی داخل زبان های ما شد که این دخول لغات نخست نشانهء از علم و ادب به شمار میرفت و پسانتر جای احتیاج را گرفت و در ضمن کلمات متعددی از زبان های خارجی به وسیلهء زبان عربی داخل این زبان شد مثلاً دیهیم و دینار از یونانی مسجد (مزگت) و چلیپا «صلیب» از آرامی آبنوس طلسم قصر اقلیم و قانونا و غیره لغات خارجی به وسیلهء یونانی.

سد دیگر دخول طرز فکر و روحیهء عربیست که در نگارش زبان ما داخل شد و سبک شعر ما را زیر تاثیر گرفت و انگیزهء انقلاب و تحول زبان پدید آمد این چنین ادبیات عصر اسلامی ما از قبیل آن سخت دگرگونه شد.

اینست که به ترغیب و مساعی شاهان خراسان (افغانستان) زبان دری در قرن سوم هجری پس از اسلام از خطه پرفیض و حاصلخیز خراسان (افغانستان) شده و درین سرزمین نشو و نما یافت و تکامل کرده بدینگونه زبان دری کنونی با تمام معنی درینجا بوجود آمد و از اینجا منتشر شد.

۳- قدیمترین شاعران زبان دری:

تعیین قدیمترین شاعران دری پس از اسلام در کشوری مانند خراسان (افغانستان) که هر دوره آن از نظر شعر پرمایه بوده است و همواره موسیقی داشته و از کوه و دره و دشت و دریای او شعر میبارد آسان نیست اینکه تا هنوز به اثری غیرسیم آنرا مطلقاً قدیمترین اثر بشمریم شاید از علل آن یکی همان تغییر خط باشد که آثار سابق در آغاز اسلام به خط جدید نقل نگردیده. در باره قدیم ترین شعر اگر منظور نشیده باشد که همیشه درین سرزمین وجود داشته است.

اما اگر مطلوب شعر منظم عروضی دری باشد آنچه بدست است آن را از آغاز قرن سوم هجری و انجام قرن دوم بیشتر ندانند. پس وقتیکه نخستین سخن سرایان زبان دری را شناخت بهتر است از قدیمترین آنها (آنچه به ما رسیده) یاد کرد. روایات تذکره نویسان در این باره بسیار مغشوش است و محقق نیست اما از تحقیقاتیکه محققان عصر حاضر کرده اند عموماً افکار شان گرد چند نفر «حنظله بادغیسی»، «ابوالعباس مروزی»، «ابو حفص سغدی»، «محمد بن وصیف سگری» و «محمود وراق هروی» چرخ میزند و چنین مستفاد میشود:

العجم شمس قیس تألیف اوایل قرن هفت هجری ابو حفص سغدی را شاعر قرن دوم یا سوم شمرد. شعری که بوی نسبت میدهند اینست:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

یار ندارد بی یار چگونه بودا

البته سیاق عبارت به آغاز قرن دوم بیشتر مانند است تا به قرن سوم دیگر ابوالعباس مروزی را نخستین شاعر دری پس از اسلام گویند. معاصر

ینکه تاریخ ادبیات نوشته اند ویرا از قدیمترین شاعران میدانند. دار مستتر در منابع شعر پارسی نویسد: «هنگامیکه خلیفه باشکوه تمام به مرکز خراسان وارد گشت شاعری عباس نام با قصیده ایکه اولین مظهر شعر ملی است او را پذیره آمد.» از آن قصیده است:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
 گسترانیده بچود وفضل در عالم بدین
 مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
 دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین
 کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
 مر زیبان فارسی را هست تا این نوع بین
 لیک زان گفتم من این مدحت را تا این لغت
 گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

باستناد تحقیقات و شواهدیکه بدست است عجالتاً این دو از قدیمترین شاعران زبان دری که از آن اطلاعی بما رسیده دانسته میشود.

سه دیگر چهار مقاله عروضی سمرقندی نگاشته اوسط قرن ۱۰ هجری قدیمترین شاعری را که یاد کند حنظلهء بادغیسی است. اما از سیاق عبارت پیدانست که او را قدیمترین شاعر داند یا نه؟ جز همین قدر که پیش از صفاریان بوده و این برای اثبات موضوع بسنده نباشد.

چهارم تاریخ سیستان که در حدود قرن پنج تا هشت نوشته شده شعر پارسی گفتن را به محمد بن وصیف سگری نسبت دهد و تصریح کند که اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. با وجود قدامت طاهریان بر صفاریان و وجود حنظلهء بادغیسی این سخن بعید به نظر می آید.

پنجم از محمود وراق هروی نیز گویند. به همه حال به این ترتیب بهتر است با دار مستتر همنا شویم که کشش سخن صورت دیگر بخود گرفت زبان محلی آواز داد شعر دری پس از اسلام زاده شد و از سر نوزنده گشت اما ابتدای آن مبهم بود و کند پیش رفت تاریخ شروع باین سبک شعر را از اوایل

قرن سوم در خراسان و ماوراء النهر پندارند اما گویا از نظر زمان پیشتر بوده. باین ترتیب است که قدیمترین کانون یا آشیانه شعر دری خراسان آن روز (افغانستان) است که قدیمترین شعر دری پس از اسلام در خراسان و سیستان سروده شد و شعر دری نخستین مراحل زندگانی خود را در مهد دره ها و آغوش کوهساران افغانستان امروز سپری کرده است تا آنکه نشو و نما کرده را افتاده و بقسمت های دور تر رفته.

ج: تشکیل سلطنت مجدد آریانا

۱- آغاز ادبیات نوین:

مردم ما به مطالعه اشعار و ادب عربی می پرداختند و در عصر عباسیه عظمت دولت شرقی اسلام را برای خاندان عباس بدست آوردند. در انقلابیکه عباسیان را به تخت نشاندند وضع اجتماعی تغییر کرد چه مردم خراسان تا این وقت بحیث ملت مفتوح تلقی میشدند و در دستگاه دولت حصه نداشتند اما پس از جنگ زاب که در آن امویها را از بین برده و عباسیان را بتخت نشاندند یک بار دیگر جریان تاریخ شان عوض شد باوجود بزرگی عرب ها ایشان در صف اول قرار گرفتند و به علاوه نویسندگان و شاعران اشخاص اداری و سیاستمداران و بزرگان عسکری از ایشان بوجود آمد. یکی از نتایج این جنگ آن بود که عرب ها قدرت نظامی خود را باختند و مردم سرزمین های ما قوت خود را مطلع شدند تا گاهی که فرمانروایان عباسی بر امور دولت بررسی داشتند ایالت های شرقی را بدست داشتند اما به تدریج نیروی سیاسی عرب دچار توقف شد. ترکها نیز قسمتی از ایالتها و کارها را بدست گرفتند و در شرق مردم فلات آریانا خود را بر موضع حاکم ساختند. ولایت بعد ولایت شورش کردند و آزادی خواستند و تنها بنام خلافت عباسی را اطاعت میکردند.

درین عصر جنبش ملی راه افتاد و روح ملی با تمام نیرو زنده شد و گذشته درخشان چشمها را خیره کرد. افکار نو ملیت خواهی بیدار شد که با حیای دوباره زبان قدیم منتج گردید. آمادگی خموشانه و آهسته آهسته از سال ها به اینطرف فراهم شده بود یکبار انفلاق کرد جنبش جدید طوریکه میبایست

روح نو نیروی نو را بوجود آورد تخیل مردم نیز آزادانه در حرکت آمد، به این وسیله افکار جدید و هنر جدید زاده شد.

زندگی نوین آغاز یافت و درین گاه يك همکاری مکمل تمام ایالات آریایی و دری زبان ها صورت گرفت خود را به گذشته پیوند کردند و از گذشته صورت های نوینی با شرایط جدید ساختند. زندگانی ملی پس از دو صد سال دوباره بوجود آمد و زندگی نوین آغاز شد. قوت و نفوذ خلیفه ها خاصه پس از بین رفتن هارون الرشید و جانشین او در قرن سوم هجری خاتمه این عصر را اعلام کرد و این را ممکنست نقطه آغاز جنبش آزادی ملی و احیای ادبیات ملی خواند.

روح جنبش های نو و زندگی نو آتش جدیدی در قلب های ما مردم افروخت و چه در ساحات فکری و چه در ساحات جسمانی فعالیت های بوجود آمد: يك انقلاب مکملی در زبان و اسلوب پدید آمد که تجربتها و فعالیت های ادبی را باعث شد. خلاصه میتوان گفت که روح عصر باعث تشکیل و حفظ ملیت و ادبیات ملی شد.

۲- طاهریان هرات (۲۰۵ تا ۲۹۵ هجری)

طاهرپوشنگی و آزادی خراسان:

در هنگام جنگ امین و مامون پسران هارون الرشید بر سر خلافت طاهر خراسانی سرلشکر مامون بر امین غالب آمد و همینکه پیروز مندانه مرو را ترک کرد راه بغداد گرفت سردار لشکر طاهر بن الحسین در پاداش آن پیروزی حکومت مشرق را از طرف مامون که مادرش (ام والد خراسانیه) ازین دیار بود بگرفت و مؤسس سلطنت طاهریان شد سپس از ضعف دولت عباسی استفاده کرده نوعی از استقلال را بنیاد گذاشت و این مبادی آزادی خراسانست همینکه مامون خراسان را به طاهر بن الحسین بن مصب داد در شوال ۲۰۵ هـ بود و مامون او را ذوالیمینین لقب کرده بود دو سال بعد نام مامون را دیگر در خطبه ذکر نکرد که طاهریان هرات را میتوان نخستین سلاله شاهی نیم مستقل پس از اسلام افغانستان شمرد.

طاهر پوشنگی یا طاهر ذوالیمینین متولد در ۱۵۸ هـ مؤسس این سلاله اصلاً از پوشنگ یا فوشنج است که شهر کوچی بود در ده فرسخی هرات و می‌نویسند که این شهر در خراسان بعد از اسلام شهرت بسزا داشت و مشاهیر علمی و حربی و سیاسی از آن بر آمده اند امروز عوام آن را زنده جان نامند. قلمرو طاهریان عبارت بود از: بلخ، مرو، طوس، نیشاپور، هرات، زرنج و قندهار و حاکمان سجستان که غالباً از طرف طاهریان تعیین میشدند. آل طاهر همه مدت نیم قرن در مرکز هری (هرات) حکومت کردند و با عدل و هنر فضل دوست و علم‌پرور بودند و به ادب و شعر علاقه مند، عالمان و مؤلفان را قیمت میدادند و در عدل و داد سر آمد بودند عبدالله برای انتشار علم و رفاه مردم بخصوص زارعان همه قنیه‌های خراسان و بعضی از عراق را به مرکز طلب کرد تا کتابی در احکام کاریزها نوشتند و آن را کتاب قنی نام کردند و احکام این موضوعها همه بر حسب آن میشد بالاخره طاهریان هرات پس از مدت نیم قرن سلطنت در نیمه قرن سوم هجری بدست صفاریان سیستان «شوال ۲۹۵» منقرض شدند.

شاعران دوره حنظله بادغیسی:

با این نهج مهمترین اقدامات آریایی ضد سلطنت‌های بیگانه از خراسان و سیستان (افغانستان) نشأت کرد و خراسان مهد و کانون زبان و ادبیات دری بود و غالب شهرهای بلخ، غزنه، نیشاپور و بخارا تا چندین مدت مرکز علم و ادب به شمار میرفت.

از معروفترین شاعران آل طاهر حنظله بادغیسی بود که در هنگام امارت عبدالله بن طاهر امیر علم دوست میزیست و در حدود ۲۲۰ هجری وفات کرد و به تذکر چار مقاله دیوان شعر داشته و دیوانش مورد استفاده مردم بخصوص یکی از امیران سامانی قرار گرفته بیت زیرین او احمد عبدالله الخجستانی را به امارت رسانید:

مهتری گر بکام شیر دراست
شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بز رگی و عزو نعمت و جاه

یا چو مردانت مرگ رویا روی

این شعر بدیع هم از وست:

یارم سپند اگر چه بآتش همی فکند

از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

او را سپند و مجمر ناید همی بکار

باروی همچون آتش با خال چون سپند

صفاریهای سیستان (۲۴۵ - ۲۹۰ هـ) یعقوب لیث ابو سلیم:

نیم قرن از طاهریان گذشت و یعقوب لیث صفاری سیستان را فتح کرد و تا کرمان و شرق عراق و بغداد رسید. طاهریان و صفاریان اولین سلسله شاهان افغانستان اند اهمیت تأسیس این سلاله ها درین است که شعر دری درین گاه پدید آمد از قدیمترین شاعرانیکه آثار شان به ما رسیده تشویق های به عمل آمد بیشتر از طاهریان صفاریان به ادبیات توجه کردند مخصوصاً یعقوب باعث احیای سنن و زندگانی ملی گشتند علت آن دو چیز بود: اول آنکه سیستان خاک افسانه ای بود. در آن قهرمانانی مانند رستم، سهراب، زال، اسفندیار بوجود آمده بودند و این اساطیر برای تحریر و شعر مواد خوبی به شمار می آمدند.

شاعران نیز آن داستان ها را برداشته شعر کشیده و سروده اند:

دوم دوری از بغداد و عرب ها نیز باعث پیشرفت ادبیات خود ما شد که این دو علت باعث شد تا ادبیات دری پرورش یابد و پیش برود. یعقوب شخصی بود پهلوان، عربی نغیدانست و از نظر علم و هنر تربیت لازم ندیده بود. گویند روزی بوی شعر عربی آوردند در باره خودش سروده شده بود چون خواندن ندانست پس گفت: آنچه نیابم نباید گفت بنابراین این تشویق یعقوب اشعاری؟ زبان ملی بوجود آمد چنانچه منشی او محمد بن وصیف سکزی شعری گفت و شاعران دیگر سبک او را تعقیب کردند ابوسلیک: از شاعران بزرگی که در این دوره پدید آمد یکی ابوسلیک گرگانست. از وست:

گر بریزی خون خود را بر زمین
 به کسه آب روی ریزی در کنار
 بت پرستیدن به از مردم پرست
 یاد گیر و کار بند و گوشدار

پشای سبک خراسانی - ظهور نظم در اوج رباعی:

در زمانیکه سلطنت به افغانستان انتقال یافت مراکز فکری و علمی و نیز در افغانستان ماند و مهد آن خراسان شد. خراسان (افغانستان) ساحت جوش و خروش ملی شد و نظم درین دوره قوت پیدا کرد رباعی باور شد و زمانی شعر چهار مصراع میگفتند و رباعی اش نامیدند به عبارات دیگر منیع و منشأ نظم دره های کشور کوهسار آریانای دیروز یا افغانستان امروز است که در دوره اسلامی خراسانش نامند.

اشعاری که در بالا ذکر کردیم دارای یکتو پختگیست که نمیتوان گمان کرد اشعار ابتدائی اند بلکه برثوق میپیوندند که قبل از آن هم اشعاری وجود داشته است که در دست نیست اما بهر حال این ثابت است که خراسان (افغانستان) مهد ادبیات دری است. زبانیکه درین حوالی تکلم میشد پهلوی بود که در نگاه به صورت دیگری در آمده بود. زبان ساده شده، محلی از سبب خالص بودن و قدرت ادبی آن شهرت داشت و بنابر دوری از مرکز خلافت کمتر با عربی آلوده شده بود و کمتر تحت تاثیر سایر زبان ها آمده بود. اینست که نیروی ادبیات ملی و آزادی سیاسی هر دو نخست در خراسان بوجود آمد و در مدت کمی از شرق به غرب منتشر شد در ضمن این پیشرفت ها سبکی بوجود آمد که آن را سبک خراسانی نامیدند و وجه تسمیه آن اینست که در خراسان (افغانستان) بوجود آمد و پایه های آن در خراسان و سیستان ریخته شد و در غزنه و بلخ تکامل کرد.

طوریکه ذکر رفت از مختصات این دوره یکی ظهور نظم است که همه به سبک خراسانی است دیگر در عین حال رواج رباعی میباشد.

رباعی و دوبیتی قدیمترین صورت های شعر دری است سپس مثنوی یا

مزدوج می آید و بیشتر برای توصیف استعمال شده بعداً اشعاری مانند قصیده بوجود آمد که از آن قصیده تکامل کرد آنکه غزل و قطعه بروز کرد و مقام قریحتهای خود را بکار انداختند و آن را به بهترین صورتی تکمیل بخشیدند.

آنچه باعث احیای زبان و ادبیات دری شد از يك طرف تشویق و فضلپروری شاهان بود که در ظرف چندین صد سال زبان دری را در حیات سادگی و روانی و نیرو رقیب عربی ساخت از سوی دیگر قریحتهای مستعد شاعران و نویسندگان زحمتکشها و پشت کار مردم اوضاع سیاسی و احساس وطنی نیز انگیزه های عمده بودند. ادبیات نوین دری در ظرف يك و نیم هزار سال هجراتی را روبرو شده است اما از نظر دخول قسمت زیاد لغات عربی و اصطلاحات علمی دیگر تغییری ننموده. از نظر دستور زبان نسبت به پهلوی به مراتب ساده تر و آسانتر شده است.

مختصات سبک خراسانی:

سبک نخستینی که شاعران دری زبان پس از اسلام همان شعر گفتند و روش و مکتب خاص و مهمی نداشت «سبک خراسانی» است چه بزرگترین گویندگان از خراسان قدیم: بلخ، غزنه، هری بودند و چون شاعران بخارا و سمرقند و خوارزم نیز همان روش را پیروی میکردند سبک ترکستانی نیز نامیده شد از آنجا که این سبک در غزنه و بلخ دوره تکامل خود را پیمود آنرا سبک غزنه و بلخ نیز توان گفت از بزرگان این سبک روه کی، دقیقی بلخی، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، فردوسی، منوچهری، مسعود سعد و ناصر خسرو و علوی بلخی، انوری ابیوردی و ظهیر فاریابی بلخی بودند سبک خراسانی روش سخنسرایی دور سامانی، غزنوی و سلجوقی است که مجموع اشعار و روش و اسلوب و انتخاب وزن شعر و قصیده گوی شاعران این دوره ها که پیشوایان شعر و ادب دری و پیشروان احیای زبان و ادبیات ما هستند، بصورت کلی «سبک خراسانی» را بوجود آورده است و میزات آن بر حسب آتی است:

۱- کثرت قصاید مطول و محکم و کمی غزل، طوریکه در عصر های بعد رواج یافت: قصیده بمنتهای عروج خود رسید زیرا خریدار داشت و

شاعران از مد و حین خود صلوات گرانمایی می گرفتند.

۲- استحکام و متانت معانی.

۳- فصاحت و جزالت الفاظ.

۴- عدم رواج صنایع لفظی و تصنعات منشیانه نزد شاعران نخستین این سبک.

۵- پیوند و انجام معانی به یکدیگر و تسلسل و ترتیب آن ها که شاعر در سراسر قصیده همان یک فکر و مضمون و مقصد را دنبال میکند و بدون تناسب از یک معنی وارد معنی دیگر نمیشود.

۶- توصیف مناظر طبیعی مظاهر و آثار طبیعت با تشبیهات نزدیک به ذهن و طبیعت. چنانچه از کسای مروزی است:

بکشای چشم و ژرف نگه کن بشنلید
تا بان بان گوهر اندر میان خوید
بر سان عاشقی که ز شرم رخان خویش
دیبای سبز رو برخ خویش برکشید

سر تا سر دشت خاوران سنگی نیست
کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست
کز دست غمت فشسته دلتنگی نیست

- خواجه ابر سعید ابوالخیر -

فصل سوم

شالودهء مثنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه نگاری

الف: دور سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری
(۲۶۱ هـ - ۳۸۹ هـ)

۱- استقرار دولت سامانی در خراسان، تشویق و فضل پروری: مؤسس خاندان سامانی، سامان یا سامان خدا بود که در بلخ زندگانی میکرد و چهار پسر داشت: نوح، احمد، یحیی، الیاس. هر کدام در زمان مأمون مقامی داشتند و نوح در سمرقند، احمد در فرغانه، یحیی در چاچ و الیاس در هرات حکومت میکردند. احمد شایسته تر ایشان بود و توانست حکومت خود را وسیع سازد. پسرانش که به شاهی رسیدند مخصوصاً اسمعیل و نصر اساس سلطنت سامانی را گذاشتند و ترقی شایانی نصیب شان شد که شالودهء سلطنت را ریختند. دورهء سامانیان را میتوان نخستین دور از تقای زبان و ادبیات دری شمار کنیم زیرا برای اولین بار پایه های تکامل ادبیات دری نهاده شد و بهترین شاعران و سخنسرایان ظهور کردند. پایتخت سامانیان که گاهی بلخ و گاهی بخارا میبود مرکز عالمان، دانشمندان، فقیهان و ادیبان بزرگ بود. همچنین سمرقند به علم و ادب شهرت زیادی داشت. به این اساس بنیاد و تهداب نظم و نشر ادبیات دری پس از اسلام در دور سامانیان ریخته شد. بزرگترین نمونهء تکامل شعر درین دوره رودکی است و از بهترین نمونهء نشر، تاریخ بلعمی؛ که هر دوی آن بسیار شیوا و روان است. به علاوه بنای نظم

شاهنامه هم در دوره سامانیان گذاشته شده است. گذشته ازین، دوره سامانیان از نگاه فضلپروری دور برجسته و درخشانی است که شاهان این دور ادب و علمپرور بودند و به معارف توجه خاصی مبذول میکردند. از جمله میتوان نوح پسر منصور را نامبرد که خودش شاعر بوده به علاوه در دربار نوح وزیرانی بودند مانند جیهانی، ابوالفضل بلعمی که بزرگترین نویسندگان آن دوره بوده از تشویق سامانیها برخوردار بودند.

خلاصه ادبیات دری در قسمتی از پیشرفت خود، مرهون آل سامان است. ایشان از مشوقان بزرگ بشمار میروند و ظهور ادبیات ملی را تسریع کردند. این عصر از دید شاعران و نویسندگان معروفست که بر ادب دری مؤثر بودند. مؤرخان تعدادی از شاعران دربار سامانی را ذکر کرده اند. از جمله لباب الالباب عرفی مینویسد که در دربار سامانیان بیست و هفت شاعر سخنگوی وجود داشت. ابو عبدالله فرالاری، شهید بلخی، مرادی، ابو شکور بلخی، ابوالعباس بخاری، ابوالظفر نیشاپوری، ابو عبدالله جنیدی، معنوی، خبازی نیشاپوری، ابو شعیب ثعالبی، رودکی، دقیقی، ابوالفتح بستنی، عماره مروزی، ابوالحسن کسایی از آن جمله اند.

۲- اساس مثنوی سرایی:

فرالاری، مرادی، ابوشکور بلخی مانند ستارگان صبح پیشرو آفتاب روهگی بودند. مرادی به سزل های عشقی معروف بود. ابوشکور بلخی قدیترین نماینده ادبی دور خود بود. وی اساس مثنوی سرایی را گذاشت و نخستین کسی است که رباعی سرود و رباعی پسان نزد شاعران متصرف تکامل کرد. وی در مثنوی سرایی پیشقدم دقیقی است و از چند بیت ابوشکور به ما رسیده معلومست که وی درین نوع شعر نه تنها مؤسس بلکه هم ماهر بود. در روانی، سلامت و زیبایی ظاهری و معنوی از دقیقی دست کمی نداشت. لباب الالباب عرفی مثنوی آفرین نامه را با ابوشکور نسبت میدهد که در سال ۳۷۷ هـ سروده است. شهید بلخی یک شاعر معروف غنایی بود. وی برای نخستین بار دیوان غزل و اشعار درست کرد. ابوالعباس بخاری اشعار

زیادی داشت. ابو مظفر نیشاپوری و جنیدی به زبان دری و عربی شعر میگفتند. معنوی اشعاری دارد که افکار بکر و بدیع در آن است.

شاعران بلخ:

ابوشکور بلخی و سایر شاعران:

ابو شکور که در وسط دور سامانیان میزیست، اساس مثنوی سرایی را گذاشت و مثنوی آفرین نامه را به نظم کشید. وی برخی مطالب را از فلسفه های قدیم گرفته و زیبا به نظم آورده است. این بیت معروف ازوست:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

نخستین بار این فلسفه را سقراط اظهار کرد. مینویسند که روزی از وی راجع به دانشش پرسیدند که حد دانش خود را چه مقدار تعیین میکند. گفت اگر گویم که بکلی نادانم خواهید گفت که تمام علم را بخود ادعا کرده ام میتوان گفت آنقدر دانش کسب کرده ام که با آن دانستم که نادانم. نخستین کسی که در ادبیات دری آن را به شعر آورده ابوشکور بلخی است. این گفتار نخست از کوتاهی فکر بشر دوم از خود شناسی، سوم از زیادت و عظمت علم بحث میکند و چهارم يك نوع تربیت است. همچنین در مورد تغییر نخوردن خواص موروثی که پایه به پایه به نسل آینده میرسد، گفته:

درختی که تلخش بود گوهرها

از چرب و شیرین دهی مرو را

همان میوهء تخلت آرد پدید

ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

از مثنویهای اوست:

خردمند داند که پاکی و شرم

درستی و راستی و گفتار نرم

بود خوی پاکان چو خوی ملك

چه اندر زمینی چه اندر فلك

او گوید:

هر کس که نداند و بداند که نداند
 انهم خرك خویش به منزل برساند
 ابوالمؤید بلخی نخستین کسیست که به نوشتن شاهنامه به نثر آغاز کرده
 است. ابوالحسن شهید بلخی یکی از شاعران زیر دست آنعصر است.
 ازوست:

دانشا چون دریغم آبی از آنک
 بی بهایی ولیک از تو بهاست
 بیتو از خواسته مبادم گنج
 همچون زار و اریاتو رواست
 با ادب را ادب سپاه بس است
 بی ادب با هزار کس تنهاست

وی ادب و دانش و نیستی را بر بیدانسی و دارایی ترجیح میدهد و در
 جایی هم دانش و علم را با بیدانسی مقایست میکند:

دانش و خواسته است نرگس و گل
 که بیکجای نشگفند بهم
 هرکه را دانش است خواسته نیست
 و آنکه را خواسته است دانش کم
 اگر غم را چو آتش دود بودی
 جهان تاریک بودی جاودانه
 درین گیتی سراسر گر بگردی
 خردمندی نیابی شادمانه

شهید در حدود ۲۲۵ هجری مُرد و رودکی در مرثیه او سرود:

کاروان شهید رفت از پیش
 و ان ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یکتا کم
 وز شمار خرد هزاران بیش

دیگر از شاعران این دور کسایی مروزی و عماره مروزی است. کسایی در سال ۳۴۱ تولد شد و از شاعران قرن چهارم است. وی شاعریست که به اشعار دینی و فلسفی و پند های اخلاقی پرداخته. ناصر خسرو ویرا چنین ستوده است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند

عماره مروزی نیز او را ستوده است:

زیبا بود ارمرو بنازد بکسایی

چونانکه جهان جمله با استاد خراسان (۱)

کنیت عماره، ابو منصور و نام پدرش محمد و سال وفاتش ۲۶۰ است. که از متقدمان در شعر و ادب دری است و شیخ ابوسعید ابی الخیر با جماعت صوفیان به زیارت خاک او شده است. از او است:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت

تا بر دو لب بوسه دهم چونش بخوانی

بعد ازینان شاعرانی بوجود آمده اند که اکثر زیر تاثیر سبک رودکی

رفته اند.

۳- تکامل نثر دری:

نثر هم درین دور مانند نظم بر پایه های بلند ترقی رسید و عالمان و نویسندگانی بوجود آمدند که آثار ارجمند نثر از خود بیادگار گذاشتند که برخی اکنون در دست است و قسمتی به فنا رفته است، از آنچه مانده یکی مقدمه شاهنامه است که به امر ابو منصور بن عبدالرازق در سال ۳۴۶ نگاشته شده است. دگر ترجمه تاریخ طبری و سپس ترجمه تفسیر طبری است.

نمونه مقدمه شاهنامه ابو منصور:

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد نیک اندیشان را و بد کرداران را پاداش و باد افراه برابر داشت و در و دبر بر گزیدگان و پاکان و دین داران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر اهل بیت و فرزندان او باد.

آغاز کار شاهنامه از گرد آورده ابو منصور العمری دستور ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ اول ایدون گویند در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته، و نیکو ترین یادگاری سخن دانسته اند.»

روانی و سادگی نثر: دور بلعمی ها و طبری:

آثار این دوره غالباً بدست است اما عالمان و نویسندگان به آن کمتر علاقه گرفته اند چه درین گاه زبان عربی را یگانه وسیله علوم میدانستند، اما شهزادگان سامانی که تکامل و ارتقای ادب ملی را به دلی پرورانیدند به نثر دری توجه نموده آن را تشویق کردند.

منصور اول (۳۴۰-۳۴۵ هـ) نواده ممدوح رودکی به وزیر خود بلعمی امر کرد تا تاریخ عمومی طبری را از عربی به دری برگرداند و این شاهکار نثر دور سامانیست. این ترجمه در حدود (۳۵۲ هـ) تمام شد و قدیمترین نثر دری کامل و از نظر ادب و فقه الغه دارای اهمیت است. به علاوه کمال معنوی، نمونه خالص سبک شسته و نشانه کلاسیک، اسلوب ساده، روان زیبا و سلیس است.

بلعمی پدر نثر دری: تاریخ طبری:

بلعمی (ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح) فکر نمیکرد که این ترجمه او شهرت ویرا جاودان خواهد ساخت. وی پدر نثر دری است به همان معنی که رودکی پدر نظم دری است. در شرایطی که وی تحت آن کار میکرد ویرا بزرگترین نویسنده زبان محلی ساخت. وی برای بهترین کلمات بی نظیر مؤرخ عربی کلمه های متناوب دری دریافته است و این احتیاج ادبی ویرا موفق کرد نه تنها موضوع اصلی را دوباره به زبان دیگری اظهار کند بلکه سبک پرشکوه و نیرومند را نیز ایجاد کرده.

نمونه آن:

«سپاس و آفرین مر خدای کامگار و کامر و او آفریننده زمین و آسمان و آنکس که نه همتا دارد و نه انباز و نه دستور (وزیر) و نه پادشاه و نه فرزند.»

همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانهای آفرینش پیدا است. و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اند راست...»

ترجمه: دیگر طبری: تفسیر.

ترجمه: دیگر طبری نیز بدست است که درین عصر بوجود آمد. این عالم نه تنها مؤرخ بلکه مفسر بزرگ نیز بوده تفسیر وی از قرآن که به همکاری يك تعداد عالمان نوشته شد نمونهء دانش عمیق و مطالعت انتقادی اوست. منصور اول عالمان و دانشمندان دور خود را مامور کرد تا این اثر بزرگ را به زبان ملی ترجمه کند و این ترجمه شگفت انگیز سومین اثر نثر به زبان درست.

طوریکه نولدکه (Noeldeke) با رون روزن (Baron Rosen) و پروفیسر براون (Prof. E. Brown) اظهار میدارند این تفسیر که از اصطلاحات قدیم محلو و دارای مختصات لهجه ای است در آغاز قرن چهارم بوجود آمده آنچه در زبان این آثار قابل توجهست سادگی و نیروی محلی بودن آنست. از آثار مهم دیگر این عصر يك جلد ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان عربی است.

زبان دری در قرن چهارم:

آنچه از نثر و نظم این دور به ما رسیده، انتشار آن بیشتر مرهون شاهان منور و شریف سامانیست. هنگامیکه زبان های نوین اروپایی هنوز قایل به سخنگویی نداشتند زبان دری دارای ادبیات خوب و لغات پر مایه زینا و مفید بود و سبک آسان و پرشکوهی داشت. البته زبان آن عصر تقریباً زبان امروزیست که در دره های افغانستان بدان تکلم میشود و در ظرف هزار سال کمتر فرق کرده است چه مصراعها و ابیات قرن چهارم دری امروز به همان اندازه آسان و قابل فهمست که آن روز بود. در حالیکه در دور های بعد تکلف و مصنوعات رویکار آمد که زبان نگارش را برای مردم غیر مفهوم کرد. ازین نگاه زبان دری در دوره های نخست بین السنهء عالم یکتا و بیمانند است نثر این دور صورت عمومی ساده و روان بود. عبارت های پیچیده و مغلق کم داشت جمله ها کوتاه بود در نثر و نظم این دور کلمات عربی تقریباً

بسیار کم و گاهی هیچ به نظر نمی آید که این خاصیت دور اول سامانیان است در اخیر دور سامانی، کم کم کلمات عربی نفوذ کرد البته رسم الخط و تلفظ کلمات اندک دگرگونه بود.

نمونه تفسیر طبری:

«و این کتاب تفسیر بزرگیست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه کرده به زبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته به زبان تازی و پاسناد های دراز بود و باوردند سوی امیر...»

ب: نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری عصر رودکی:

دلم خزانه پر گنج بود، گنج سخن
نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود

(۱)

رودکی به دربار امیران خراسان:

در قرن سوم هجری که فکر آزادی در خراسان شدت گرفت و کشور را از، دولت عباسی مجزاء کردند، نخستین سخنسرایان زبان و ادبیات دری و سیستان آن روز (که افغانستان امروز است) مشعل شعر و ادب را بدست گرفتند و زرنج و قوشنج، سیستان و هرات، غور و بلخ، جوزجانان و تخارستان، کابل و زابل را با آن منور کردند. چنانچه دیدیم در جنوب صفاریان سیستان و در شمال سامانیان بلخی پیشرو و مشوق این جریان بودند. شعر دری که بامثال خنظله بادغیسی، محمود و راق هروی و محمد بن وصیف سگری سیستانی در قسمت های جنوب مملکت آغاز شد، با ابو شکور بلخی ابو الموید بلخی شهید بلخی، رودکی و دقیقی در بخش های شمالی خراسان به راه ارتقاء و تکامل افتاد و جوینهای شعر دری با رودکی شاعر خراسان نهزی عظیم گشت. به قول دار مستتر شرقشناس فرانسه «با ظهور سامانیان شعر بر مسند

نشست. يك نام بر تمام این دوره تسلط دارد، این نام شاعر است که شعر دری او را مانند يك هومر در مهد خود جای داده... رودکی در تمام انواع و اسلوب های شعر مقلدانی یافت...، با اصطلاح مرحوم قاری عبدالله ملك الشعراء رودکی قافله سالار نظم و ابو الایای شعر است. « برخی هم ویرا، مهندس شعر دری، گویند.

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در سال ۲۶۷ در رودک از حومه سمرقند متولد شد و در سال ۳۲ هجری وفات کرد که اخیراً «گراسیموف» از باستانشناسان شوروی ادعا می کند که مقبره ویرا به راهنمایی صدر الدین عینی کشف کرده است. وی بیشتر در بخارا به سر برده، آن تیره چشم شاعر روشن بین- به قول ناصر خسرو- را که برخی کور مادر زاد نویسند درست بر نیاید و از تحقیقات جدید ظاهر میگردد که در اواخر عمر بچشمش میل کشیده اند و ناپینا شده. از نیروی حافظه، وی حکایت کنند که در هشت سالگی حافظ قرآن کریم بود و در طفولیت شعر میگفت. به علاوه رودکی چنگ بر میگرفت و رود مینواخت و بدریار نصر بن احمد سامانی راه یافت و به مقام معنوی و مادی رسید. ابوالفضل بلعمی وزیر نصر مشوق او بود و شاه و وزیر هر دو بمدوح رودکی بودند. وی بزرگترین و مقدمترین شاعر در است که در عصر خود به شهرت رسیده. بین معاصران خود بزرگترین شاعر و در عصر خود از مردان علم و ادب به شمار میرفت و دارای استعداد عالی بود. کلیله و دمنه را که متأسفانه بیشتر آن از بین رفته به تشویق نصر بن احمد به نظم در آورد. وی نخستین شاعر دری است که دیوان مرتب کرد. به گفته رشیدی که شعر او را بر شمرده سیزده صد هزار می آید و گوید که هم شاید فزونتر آید:

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزونتر آید ار چونانکه باید بشمری

آغاز زندگی رودکی چنانچه از اشعار برمی آید بدر بارشاهان سامانی قرین راحت و آرامش بوده، در غنا و ثروت و عیش و عشرت معاشقه و مغازله بسر میبرد، غم و الم را نمی شناخته، پیوسته شاد و خرم بود.

مقام رودکی در شعر:

رودکی بر شاهان سامانی نفوذ زیادی داشت. چنانچه به يك غزل نصر بن احمد را بر اسب نشانند و به راه بخارا انداخت. این داستان را نظامی عروضی در چهار مقاله نقل میکند، که آن را از آنجا مختصر میکنیم:

«چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود و اوج دولت آن خاندان ایام ملك او بود و اسباب تمتع و علل ترفع در غایت ساختگی بود. خزاین آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار. زمستان به دار الملك بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهر های خراسان مگر يك سال نوبت هری بود به فصل بهار بادغیس بود که بادغیس خرمترین چرا خوار های خراسان و عراق است...» درین جا عروضی تعریف بادغیس و هری میکند و ازین که انواع میوه های فصل های مختلف و طبیعت زیبای آنجا ایشان را بخود جلب کرد و رفتن را از فصلی به فصلی می انداخت تا بهار سال برین بر آمد و همه ملول گشتند. و ازین که امسال نیز خیال داشت آنجا بماند؛ سخن گوید. تا آن جا که - « پس سران لشکر و مهتران به نزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند و از ندماء پادشاه هیچکس محتشمتتر و مقبول القولتر از او نبود گفتند پنجهزار دینار ترا خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین جا حرکت کند که دل های ما آرزوی فرزند همدرد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته دانست که با نثر با او در نگیرد رزی به نظم آورد و قصیده ای بگفت و بوقتی که امیر صبح کرده بود در آمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرود داشتند او چنگ برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد:

یاد یار مهربان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

پس فروتر شود و گوید:

زیر پایم پرنیسان آید همی

ریگ آموی و درشتیهای او

خنک ما را تا میان آید همی

آب چیحون از نشاط روی دوست

میرزی تو شادمان آید همی

ای بخارا شاد باش و شاد زی

میرماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
 میر سرو است و بخارا بوستان سر و سوی بوستان آید همی
 چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان متفعل گشت که از تخت فرود آمد
 وی موزه پای در رکاب خنء نویتی آورد و روی به بخارا نهاد چنانکه رانین و
 موزه در پی امیر برند به برته و آنجا در پای کرد و عنان تا به بخارا هیچ جای
 باز نگرفت و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر بستد...»
 مگر در اخیر عمر بنا بر ضعف و پیری، بیچارگی و حوادث دیگر، شکایت
 ها داشته بیاد ایام جوانی حسرت میخورد:

همیشه شعر ووا زی ملوک دیوانست
 همیشه شعر ووا زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان نبوشت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

رودکی ابوالطیب الطاهر مصعبی وزیر را مدح گفته. در مرثیت شهید
 بلخی (در ۳۲۵) چنین سرود:

کاروان شهید رفت از پیش
 و آن ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم يك تن کم
 وز شمار خرد هزاران بیش

دو مرثیه، وی بر دو نفر از معاصرانش شهید بلخی و مرادی مهیج و
 سوزناک و با عواطف رفیق توأم بوده، يك فکر عمیق فلسفی در آن بودیعت
 گذاشته شده است.

ابتکارات و تاثیر رودکی بر ادبیات:

نیروی رودکی را از تأثیر همگه بر شاعران دیگر وارد آورده میتوان دریافت
 و نمیشود از نبوغ او انکار کرد. چه وی در عصری میزیست که تعداد معدودی
 شاعر موجود بود و زبان هنوز صورت لهجهء محلی داشت. رودکی اولین نابغه
 کلاسیک بود که موجب بزرگی و عظمت زبان ادبی شد و در زبان دری دارای آن

مقام است که «چاسر» در ادبیات انگلیسی است. سپهسالاری و امامت رودکی بر سایر شاعران بعدی مسلمست. چه او در انواع شعر مبرع و مبتکر بوده، دیگران همان راه و سبک او را رفته اند. وی بود که نخست قصیده، رباعی، غزل، قطعه، مثنوی، مدح و رثا گفت.

پیش از رودکی جز رباعی سایر صورت ها شعر به صورت مشخص وجود نداشت وی در موارد زیاد صورت های جدید شعر را ابتکار کرد و بطور عمومی باسناد احتیاج انواع شعر عربی را در زبان دری مستعمل و مروج کرد. قدرت و نیروی شعری وی چنانچه در اشعارش دیده میشود قابل توجهست. عیصری ملك الشعراء چهار صد یا بقولی ششصد شاعر برجسته در بار سلطان محمود کبیر که درخشانترین دوره شعر در تاریخ ادبیات ماست و با روشنترین دوره های ادبی جهان پهلو میزد؛ قدرت ویرا در غزل چنین نمایش میدهد:

غزل رودکی وار نیکو بود

غزلهای من رودکی وار نیست

باینصورت در عمده کسانیکه در احیاء و تکامل زبان و ادبیات ماخدمتی کرده اند، رودکی مهمتر از همه قرار میگیرد چه از يك تعداد شاعران و نوابغ ادبی، حتی فردوسی نیز در طرز فکر به پایه او نرسیده است. اشعار وی متضمن يك روح جنبنده و متحرك بود که يك جنبش و احیای مجدی را بار آورده وی در قلب این انقلاب ذهنی و تحول ملی قرار داشت و باعث تغییر کلی در ذوق عامه شد که خاصیت مهم این عصر است.

ادبیات ما در دوره های پس از مغول تا يك پیمانانیه زیاد ابتکار و اورژانالیته خود را از دست داده، همانست که آثار و اشعار رودکی ازین نظر در صدر سایر آثار ادبی ما در قبل از دوره مغول قرار میگیرد. متانت و پختگی عبارت و انسجام معانی را از خاصیت های عمده اشعار او میتوان بر شمرد. رودکی که از پیشروان خود کمتر آموخته مگر همانست که شاعران بعدی از وی بیشتر فراگرفته اند. او بود که زبان ادبی را شسته بر و اسلوب را مرغوب تر ساخت و برای هر نوع گفتار و فکر آماده کرد و زبان شیرین،

روان و قوی ادبی پدید آورد که مستعد افاده هر نوع فکر بصورت موزون، مقفی و زیبا گشت. در غزل های کوتاه و عاشقانه رودکی يك جوش فوق العاده عواطف شخصی نهفته است. از همه اولتر مناظر بدیع طبیعت را طوریکه دلش میخوهد با روانی تمام وصف میکند و اشعارش در موضوع، در احساس و در تصور، تماماً دری و آریانی است. وی کوهها، جویها، سبزه زار ها، جنگلها و بلبلان را دوست میداشت. خلاصه شعرش دارای بهترین صورت بوده، از جریان سیال فکر، متمرکز بودن خیال نمایندگی کرده، تسلط ویرا بر زبان ارائه میدارد.

سبک رودکی در شعر:

اسلوب شعر رودکی که قوام سبک خراسانی یا سبک دور سامانی و غزنوی را ریخت از قسم ره الیست یعنی پیرو سبک ره آلیسم میباشد؛ که این سبک از نخستین سخنسرایان ادب دری شروع شده، بشاعران قرن ششم چون نظامی و خاقانی منتهی میشود، ره آلیسم در ادبیات آن روشی است که طبیعت را در همه مظاهر واقعی و حقیقی محسوس آن با هر زشتی و زیبایی که دارد، معرفی کنند و جلوه دهند و سعی نمایند که برخی از مظاهر آن را پنهان کنند یا اینکه تغییر بدهند یا زیبا تر بکنند. و هرچه را که هست همچنانکه هست شرح دهند. نخستین شاعران زبان دری از روز اولی که باین زبان لب گشوده اند یعنی از قرن سوم هجری که شعر دری پیدا شده، ره آلیست بوده است و این سبک در قرن چهارم و پنجم کاملاً رواج داشته است.

روبهرفته در ادبیات مهمترین چیز تشبیه است و ادبیات ما سابقاً تشبیه را دارای چهار رکن دانسته اند که در این سبک مشبه، مشبه به، ادات تشبیه و وجه شبه یعنی هر چهار رکن تشبیه مذکور میباشد. به علاوه رودکی اساس سبکی را گذاشت که در آن مظاهر طبیعت انسانی را بعینه توصیف میکنند و به تشریح احساسات بشری میپردازند. خلاصه حقایق را به چوکات سخن در می آورند و اظهار مینمایند که این مطالب از مطالعه شعر رودکی ظاهر است. اسلوب و سبک رودکی سلیس و پر شکوه است. اما کلماتی را که بکار برده،

گاهی از نظر امروز تاریخ و مغشوش است. در ارزش شعر وی مؤلف چهار مقاله مینویسد:

«... که هنوز این قصیده (یاد جوی مولیان آید همی) را کس جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند که ازین مضایق آزاد توانند بیرون آمد...»
که تواند گفتن بدین عذبی که او در مدح همیگوید درین قصیده:

آفرین و مدح سود آید همی

گر بگنج اندر زیان آید همی

و اندر این بیت از محاسن هفت صنعت است اول مطابق، دوم متضاد، سوم مرادف، چهارم بیان مساوات، پنجم عذوبت، ششم فصاحت، هفتم جزالت و هر استادی که او را در علم شعر تبحری است چون اندکی تفکر کند داند که من درین مصیبه و السلام.»

نمونه، کلام:

از غزلیات

ریشه، عمر من از بیخ بکنند	صبر صبر هجر تو ای سرو بلند
اگر آن زلف دو تانیست کمند	پس چرا بسته، اویم همه عمر
کز لب لعل تو یک بوس بچند	بیکی جان نتوان کرد سؤال
آنچه هجران تو از سینه فکند	بفکند آتش اندر دل حسن

از رباعیات

زلف دیدم سر از چمان پیچیده
و ندر گل سرخ ارغوان پیچیده
در هر بندی هزار دل در بندش
در هر پیچی هزار جان پیچیده

* * *

ای از گل سوخ رنگ بریده و بو
رنگ از پی رخ روده بو از پی مو
گل رنگ شود چو روی شویی همه جو
مشکین گردد چو موفشانی همه گو

از قصاید

ما در می را بکرد باید قـرـبان
بچه او را گرفت و کرد بزندان

* * *

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابا بود

* * *

ای آنکه غمگینی و سزاواری
وندر نهان سرشک همی باری

* * *

هرسه عالیترین و زیبا ترین است که متاسفانه بنابر ضیق جای نقل آن امکان پذیر نشد اگر استاد بعضی از آنها را به محصلان املاء کند در تنمیت ذوق آنها مفید واقع گردد.

۳- دقیقی بلخی: از قصیده بسوی شاهنامه نویسی، تحول شعر

بزمی به رزمی (حماسی):

دومین شاعر بزرگ این دور دقیقی بلخی است نامش ابومنصور محمد و پس از فوت رودکی در بلخ متولد شده است. آغاز زندگانی وی مجهول است و اصلاً به دربار چغانیان منسوب بوده است. در دانش و شعر ید طولا داشت. نوح (دوم) بن منصور شهزاده باشکوه سامانی در (آغاز نیمه دوم قرن چهارم هجری) از شهرت دقیقی شنید و دعوتی بوی فرستاد تا به دربار وی که درین وقت مرکز دانش و مدنیت به شمار میرفت بیاید. وی این دعوت را پذیرفت و آمد. دقیقی بلخی نخستین شاعر شاهنامه سرای است مگر کارش ناقص ماند و بوسیله فردوسی تمام شد، با اینهم شهرت دقیقی در گشتاسپنامه (شاهنامه دقیقی) و سایر غزلها و پارچه های کوچک اوست. قریحت شعری وی بسیار عالی بود و هر نوع شعر را به آسانی و سلاست بیان کرده اشعار عشقی و رباعیات او نیروی بزمی او را می نماید. در هنر وصف و تجسیم مهارت بسزایی

در انتخاب کلمات توجه تامی داشت کلمات روان و خالی از اختلاط بیگانه را بکار برده حتی بیشتر از فردوسی محتاط بوده. طبیعت را نیک وصف کرده است و قطعات کوچکش چون آثار بزمی ملون و پر آب و رنگ است. وی از عهده به شعر آوردن پیشآمد های تاریخی بخوبی بر می آمد به حدی که اشعارش از نظر لطافت و وزن قابل توجهست که اگر عمرش کوتاهی نمیکرد شاید بزرگترین رقیب فردوسی میشد. قتل وی به اغلب احتمال در (۳۵۶) بوده است.

قصیده ذیل یکی از اشعار معدودی است که از وی مانده است و مطالب

بالا را مجسم مینماید:

بر افگندی ای صنم ابر بهشتی	زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند	درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان خون آلوده زیبا	هوا برسان نیل اندوده و شتی
بطعم نوش گشته چشمه آب	برنگ دیده آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمان که در دشت	پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره	مهی کو دارد از خورشید پستی
بتی رخسار او هم رنگ یاقوت	می بر گونه جامه کنشتی
جهان طاوس گوته گشت و دیدار	بجایی نرمی و جای درشتی
بدان ماند که گویی از می و مشک	مشال دوست بر صحرا نوشتی
ز گل بوی گلاب آید بدانسان	که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چهار خصلت برگزیده است	بگیتی از همه خوبی و زشتی
لبه یاقوت رنگ و ناله چنگ	می خوش رنگ و دین زرد هشتی

شاعر در پارچه زیر مدوح خود را به دلیری، سخاوت و خرد دعوت میکند:

ز دو چیز گبرته مر مملکت را	یکی پر نیانی یکی زعفرانی
یکی ز نام ملک بر نوشته	دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایش آسمانی

دلی همش کینه همش مهربانی	زبان سخنگوی و دست گشاده
عقاب پرنده نه شبیر ژبانی	که ملکت شکاربست کور انگیرد
یکی تیغ هندی دگزر ز رکیانی	دو چیز است کور را ببند اندر آرد
بدینار بستنش پای ارتوانی	بشمشیر باید گرفتن مر او را
و بالا تن تهم و پشت کمانی	کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
فلک مملکت کی دهد رایگانی	خرد باید آنجا وجود و شجاعت

از تکامل نثر:

۴- عربی نویسان قرن چهارم:

البته اشتباه است اگر فکر کنیم احیای مجدد زبان و ادبیات دری و تشویق و پیشرفت آن درین دوره باعث تحدید و تضییق استعمال زبان عربی گشته است چه عربی درین وقت زبان سیاست و تجارت و فلسفه و علوم دین و مدنیت و نثر و نظم بود. البته در همه جا از طرف آنانی که در قله های بلند ادبیات و دانش و فضل قدم می زدند بکار میرفت. شواهد در دست است که بصورت اساسی حتی از طرف آنانی که طرفدار جنبش ملی بودند تحصیل میشد. شاهان و شهزادگان در تشویق و پیشبرد ادبیات دری و عربی يك اندازه سهم دارند، غالب شاعران به هر دو زبان شعر میسراییبندند. نگارش به زبان دزی نزد غالب آن ها بحیث تفنن و تفرج صورت میگرفت تنها بعضی نویسندگان بودند که گمان میکردند زبان محلی ممکنست مستعد افاده افکار روان و پر شور عشقی باشد و بناءً آثار ادبی را بدان مینوشتند.

محمد جریر طبری از عربی نویسان است که تاریخ عمومی مفصل و تفسیر به عربی نگاشته است و از ترجمه دری آن یاد کردیم.

ابوبکر محمد بن زکریا معروف به (زکریای رازی) متولد ۲۴۰ از دانشمندان و طبیبان بزرگ این دوره بود و تالیفات زیادی مخصوصاً در طبابت دارد و همچنین در شیمی مطالعات و تحقیقات بس ارجمندی کرده است.

ابومعشر بلخی: جعفر بن عمر منجم معروف قرن سوم که در آغاز محدث

بود و با یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف عرب معارضاتی میکرد. سپس حساب و هندسه آموخت و بعد به نجوم پرداخت و تالیفات گرانبهایی در نجوم دارد. وی قریب چهل کتاب درین فن نگاشت و در سنه ۲۷۲ به عمر تقریباً صد سالگی وفات یافت.

ج: حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن دقیقی تا فردوسی:

۱- اوستا تا شاهنامه غزنوی:

ابتدای شعر رزمی با بشر یکجا آغاز یافته، بنابراین در کشور ما نیز اشعار حماسی همواره وجود داشته است. تا جاییکه بدسترس است در ریگود آثار دیده میشود. از آن گذشته در اوستای زردشت هم در حماسه و حماسه سرایی کهنترین نمونه‌هایی موجود بوده است. باین ترتیب شاهنامه نویسی و کارنامه‌های بزرگی که شاهان و پهلوانان از ایام باستان از خود نشان داده‌اند زبان به زبان نقل و بعد به کتاب‌ها ضبط شده است. قدیمترین شاهنامه‌هاییکه به ما رسیده از دور ساسانیان است که بنام «خداینامه» (خوتای نامک) معروف بود. دگر کارنامه ارد شیر بابکان (یا به عبارت پهلوی کارنامک از تخت شیر پایگان) است. گذشته ازین «یاد کار زریر» است که «گشتاسپنامه» هم گفته میشود.

شاهنامه‌های نثر: ابومنصور، ابوالمؤید بلخی:

سامانیان علاقمند باحیای سخن و مفاخر گذشته بودند و میخواستند آن کارنامه‌ها به اشعار زیبا و متین جاوید بماند. همان بود که در قرن چهارم شاهنامه مسعودی مروزی و شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری به نثر نگاشته شد و این داستان‌های ملی را جمع آوری نمودند. آغاز این جنبش در زمان نصر بن نوح و نوح بن نصر دیده میشود که بنیاد شاهنامه نگاری در صفحات بلخ و باختر نهاده شد و با شاهنامه فردوسی در غزنه به

اوج رسید که گرشاسپنامه اسدی ظوسنی دامنه آن بشمار می آید.

۲- دقیقی: نخستین شاعر شاهنامه سرایی:

دقیقی يك شاعر نامی دور اخیر سامانیان و آغاز دور غزنویان بود به نگارش شاهنامه تشویق شد. وی این کار را سرکزد مگر متأسفانه این اثر بزرگ او به انجام نرسید.

وی تنها هزار بیت و بقول بعضی بیست هزار بیت سرود که به قتل رسید و فردوسی این قسمت را با انتقادی چند در شاهنامه خود جا داد. این هزار بیت دقیقی معروف؛ «گشتاسپنامه» است و حاوی ظهور زردشت، جنگ گشتاسب و ارجاسپ است، که شاهنامه اش بعداً از طرف فردوسی تعقیب شد.

شاهنامه فردوسی: آینه فرهنگ افغانستان:

شاهنامه، دقیقی را فردوسی بعداً ادامه داد و در شاهنامه خود از دقیقی وصف کرده است و در برخی مواقع سخن خود و او را نیز مقایسه کرده برتری شعر خود را بر دقیقی اظهار میدارد. فردوسی به غالب احتمال در سی و پنج سالگی به سال ۳۶۵ هجری به نگارش شاهنامه آغاز کرد، در نخست از طرف یکی از دوستانش تشریح میشد. وی در مدت چهل سال که مشغول شاهنامه سرایی بود در حدود شصت هزار بیت سرود که در بعضی نسخه ها کم و بیش هم آورده اند و این حد وسط است.

۳- مأخذ فردوسی:

از مأخذ های شاهنامه فردوسی که کانون حماسه سرایی افغانستان است یکی اوستا میباشد و اجزای آن که در آنجا سخن از یزدان و اهرمن، از قدیمترین شاهان بلخ مانند کیومرث و شاهان کیانی و حکایات جم و فریدون که در اوستا موجود بود و بعد در شاهنامه ها آمده، فقط با تحریفی در نام ها ذکر شده است، از جمله داستان جمشید، کاوه و کیکاوس است که به قدیمترین حکایات آریایی یا هند و آریایی تعلق میگیرد که هنوز هندیها به هند نرفته بودند و برخی داستان ها از منشأ ادبی هند و اروپایی حکایت میکنند؛ از دوریکه مردم

هند و اروپایی به طرف آسیا و اروپا مهاجرت نکرده بودند. حکایات شاهنامه قسماً از افسانه های زابلستان و بخش های جنوب و جنوب غرب افغانستان اتخاذ شده، زابل، کابل، بلخ و سیستان صحنه های آن بشمار می آیند.

همچنین قسمتی از حکایت های اسکندر یونانی و در اخیر از داستان های هخامنشی و اشکانی و سامانی است و از تاریخ اسلامی نیز تذکر رفته است. همینکه شاهنامه نویسی شروع شد دقیقی و فردوسی مستقیماً از آثار اصلی پهلوی و یونانی استفاده نمی کردند بلکه آثار ترجمه شده آن را که ما درین جا به شاهنامه های منشور از آن سخن گفتیم، بکار می برند و این موضوع را فردوسی میگوید که در نخست این حکایت ها و افکار وجود داشت و پهلوانی که شاهزاده بود این داستان ها را از موبدان جمع کرد به صورت داستان های شاهنامه در آورد.

۴- اهمیت و ارزش شاهنامه برای افغانستان:

برصاحب نظران پوشیده نباشد که شاهنامه برای افغانستان چه اهمیتی دارد: شاهنامه به علاوه احتوای ارزش های ادبی و نکات اخلاقی کم نظیر متضمن مطالبی در زبان، ادبیات، تاریخ و جغرافیای افغانستان و تاریخ آزادی و تحریک وطن خواهی و روح حماسی ما بوده بزرگترین اثر تاریخی، ادبی و ملی و سند تاریخ و ملیت افغانستان با کشور دو طرف هندوکش است.

الف: در شاهنامه مخصوصاً در دو ثلث اول آن از تاریخ و جغرافیای افغانستان به تفصیل صحبت شده است شاهنامه به نقل از اوستای زردشت داستان های ملی و قومی را از تشکیل قدیمترین سلطنت در خاک افغانستان و فراهم آوردن آزادی در دوره های مختلف مجادله و مبارزت برای استقلال کشور؛ حکایت میکند و وطنخواهان و آزادی دوستان کشور سلطان محمود غزنوی را با روح رزم و حماسه مجهز مینماید. به این ترتیب فردوسی در شاهنامه تاریخ ملی ما را که مشحون احساس آزادی خواهی ماست احیاً و باقیاء کرده است و با داستان های شاهان پاراداتا (پیشدادیان) و اسپه و کاوه یا کیان

بلخی افغانستان آغاز شده که این خاندان ها در دو طرف هندوکش سلطنت داشتند و در وید او اوستا بدین نام یاد شده اند. از دوره های مدنیت ویدی و اوستایی افغانستان به تفصیل صحبت کرده، بوجود آمدن دین زردشت و انتشار آن را از بلخ و صفحات شمال هندوکش نشان میدهند. بعد در جنوب هندوکش از داستان های زال و رستم در سیستان و افسانه های رودابه و مهرباب شاه کابل در کابل وصف کرده در سمنگان و حوالی آن از تهمینه دختر شاه سمنگان و از دواجش با رستم سخن میگوید و تاکشته شدن نوذر پسر منوچهر بدست افراسیاب شاه توران و پیدا شدن علل دشمنی بین توران و ایران و جنگهاییکه پهلوان آن رستم است تمام حوادث شاهنامه در صحنه های افغانستان صورت گرفته، در دوره های دیگر از قبیل دوره کیکاوس که شامل جنگ رستم و سهراب است و تا هنگام شاهی گشتاسب که رستم می میرد باز مطالب مربوط به افغانستان است تا اینکه در ثلث اخیر داستان اسکندر شروع میشود بعد دور اشکانیان و ساسانیان می آید.

به این صورت دو ثلث اول شاهنامه شامل تاریخ و کارنامه ها، جغرافیا، جاها، محل ها و فرهنگ و عادات و اخلاق و طرز زندگانی باستان مردم افغانستان و داستان های ملی ماست که بهترین سند تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی ادوار باستانی و قدامت این سرزمین میباشد و در ثلث اخیر از سلطنت ها ییکه بر افغانستان قسماً حکومت رانده اند و از برخی حوادث جسته جسته یاد میکند.

ب: طوریکه گفته شده زبان و ادبیات ما در برابر عرب و اسلام در ظرف چند قرن متوقف شده بود، شاهنامه دوباره آن را احیاء کرد و کلمات، اصطلاحات و لغات را طوری بکار برد که بعداً سر مشق شاعران شد. با مطالعات شاهنامه ظاهر میشود که فردوسی به زبان افغانستان سخن گفته، به زبان غزنه، بلخ، کابل، هرات و بدخشان

شعر سروده کلمات و مصطلحات معین، طرز جمله بندی و گفتار، انشاء و سبک شاهنامه همه معرف زبان و طرز احتمالات افغانستان است که تا هنوز در شهرها و دهگده های افغانستان معمول بوده غریب به نظر نمی آید. خلاصه شاهنامه زبان رایج در مناطق مختلف افغانستان را به کتاب و قلم آورده و آن را به سایر نقاط رواج داد و با شصت هزار بیت که کمتر لغات عربی به کنار برده است طرح ادبیات ما را ریخت که تا امروز زبان نوشته و گفتارها را در یک چوکات نگهداشته است.

ج: چون شاهنامه در افغانستان و بدربار سلطان محمود غزنوی کبیر و با مرو تشویق او سروده شد و مأخذ های آن نیز غالباً در همین سرزمین افغانستان (آریانا) پدید آمده بود بهترین معترف و شناساننده گذشته و فرهنگ و مدنیت کشور ما بود و بزرگترین اثریست که دولت غزنوی و قلمرو آن، دربار و شاهان آن ضمن سایر پهلوانان در آیین شاهنامه منعکس شده است. در داستان های شاهنامه که دراز است و دوره های مختلفی را در بر میگیرد پیوسته روحیه مبارزه در راه حصول آزادی، فداکاری و جنگاوری و احساس وطنیت و ملیت محور مدار روایات است. از آزادی کشور پس از استیلای عرب ها سخن میگوید و مردم را در راه حصول آزادی و جنگاوری تشجیع میکند؛ سلطان محمود غزنوی را بحیث بزرگترین جنگاور راه آزادی، قهرمان میدان های جنگ، فاتح کشور های متعدد و مؤسس سلطنت آزادی ملی مدح میکند و میگوید:

نه گند آوری گیرد از تاج و گنج

نه دل تیـره دارد ز رزم و زرنج

فردوسی در راه رسیدن به آرزو های ملی میگوید:

اگر جز بکام من آید جواب

من و گرز و میدان و افراسیاب

در ضمن شرح نبرد پهلوانان و دلیری و شجاعت قهرمانان در همه جای شاهنامه حس وطندوستی و علاقه به مملکت و شجاعت و فداکاری ترغیب شده است چنانچه در مدافعه از وطن میگوید:

همه سر بسترن بکشتن دهیم

از آن به که کشور بدشمن دهیم

چنین گفت موید که مردان بنام

به از زنده دشمن برو شاد کام

مگر تا نترسی تو از مرگ و چیز

که کس بی زمانه نموده است نیز

وگر کشت خواهد ترا روز گار

چه نیکو تر از مرگ در کار زار

چنین گفت مرجفت را نره شیر

که فرزندان ما گر نباشد دلیر

بیریم از و مهر و پیوند پاک

پدرش آب دریا و مادرش خاک

شاهنامه مرگ در راه وطن و آزادی و کشته شدن مردانه را در راه ننگ و نام به مراتب بهتر از زندگی بیشرافانه می‌شمارد. شاهنامه بزرگترین اثریست که به بزرگترین سلطان افغانستان (محمود کبیر) اهداء شده است که آن را در آغاز شاهنامه جا داده است:

در مدح سلطان کبیر؛ بدین نامه من دست کردم دراز

بنام شاهنشاه گردن فراز

۵- صورت داستان های شاهنامه:

اگر شاهنامه فردوسی را ورق بزنیم می بینیم که فردوسی بعد از آغاز شاهنامه به نام خداوند و حمد و ثنا و وصف دانش و خرد و مدح پیامبر و یاران او مطالبی میگوید، باز تاریخچه شاهنامه و گرد شدن آن سخن رانده، از آزادی این مملکت برای سه صد سال در قدیمیترین دوره های قبل تاریخ روایات و

حکایت می سراید سپس شاهنامه تشکیل قدیمترین سلطنت آریایی را در صفحات باختر با کیومرث یا پهلوان جاویدان آن آغاز میکند و قریب پنجاه شاه را در شاهنامه ذکر کرده است. بالاخره داستان را بشکست یزد گرد سوم شاه ساسانی ختم مینماید. شاهنامه مرکب از پنجاه فصل است از فصل کیومرث تا منوچهر از کشف آتش، ساختن منزل و کشت و کار و کشف آهن، اهلی ساختن حیوانات و غیره بحث کرده، یعنی به آغاز مدنیت بشر و دورهء ماقبل تاریخ پرداخته است. سپس داستان ضحاک و کاوه آهنگر را ذکر کرده است بعد از استیلای ضحاک برای استرداد آزادی از وی، و مجادله و مبارزه علیه استعمار و استبداد حکمران خارجی یک تلقین حماسی میدهد و مردم را تحریک میکند تا اینکه فریدون با کاوه آهنگر قیام کرد و آزادی و استقلال را بدست آورد. در زمان منوچهر پدر زال پدید آمد نوذر پسر منوچهر بدست افراسیاب شاه توران کشته شد. این کشت و خون باعث جنگ هایی بین تورانیان و آریانیان گشت. در حدود مدت هزار سال شاهان و جنگاوران بیشماری آزادانه و با افتخار زندگی کردند تا آنکه رستم تهمتن سیستانی زابلی آن مبارز بزرگ راه آزادی زابل و کابل، بلخ و سمنگان به میان آمد و در صحنه های متعدد علیه دشمنان آزادی ما جنگید و بارها فتوح نمایان را به این خاک ارمغان داد و تاج زرینی را که کیقباد بخواب دیده بود، دو باره به او میدهد در دشتهای بلخ واقعاً بر سر کیقباد زد و تهمتن برای مبارزه علیه دشمنان قوم در خدمت او ایستاد. تا اینجا تمام، و تا آغاز داستان اسکندر غالب حوادث شاهنامه در افغانستان یا به عبارت فردوسی در دشت نیزه وران صورت گرفته است.

از دوره های مهم دیگر دورهء کیکاوس است که آن شامل جنگ رستم سیستان با سهراب پسرش نوادهء شاه سمنگان است. آتش دشمنی های توران و ایران با کشته شدن سیاوش پسر کیکاوس دوباره روشن شده کارنامه هایی صورت گرفت. پهلوان این میدان ها رستم است. سپس فصل عشق بیژن و منیژه است. در زمان شاهی گشتاسب رستم مرد و بعد از آن داستان اسکندر

آغاز یافت. درینجا کم کم از افسانهء تاریخ نما به تاریخ افسانه نما مبدل شده و حکایات شاهنامه از افغانستان به وقایع فارس منتقل شده از اشکانیها و ساسانیان بحث میکند. ازین رو دو سوم حصهء شاهنامه مربوط افغانستان و یک سوم آن از حوادث پارس است. گویا ستون فقرات شاهنامه حوادث و پیشامد های افغانستان یا کشور دو طرف هندوکش است.

گذشته ازین در شاهنامه یک مقدار معانی لطیف و فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستان ها گفته شده تا داستان ها را بدیع و آبدار و زیبا بسازد.

۶- ارج ادبی و هنری شاهنامه:

از نظر زیبا بیهای هنری و لطایف ادبی که شاهنامه دارد محکمت بگوئیم شاهنامه، شاه نامه هاست. باساس نمونه هاییکه مانده فردوسی در استعمال و دسترسی کامل که در زبان و ادب داشته است شاید خوب غزلسرا میشد و قطعه میسرود اما بنسبت شوق زیادی که به داستان های ملی داشت شاهنامه را در بحر متقارب فعولن فعولن سروده است. این وزن برای حماسه سرایی بهترین وزن است و فردوسی درین فن استاد. چنانچه قبل از وی و بعد از وی کسی نتوانسته است با او برابری کند.

بگفته. خودش:

چی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیاید گزند

رو بهمرفته در تمام شصت هزار بیت شاهنامه بیت بد از پنجمصد کمتر خواهد بود.

این شاعر در تشبیه و نمایش طبیعت استاد بود و حالت روحانی و درونی بشر، خلوص، مهر و صفا را بسیار زیبا تمثیل کرده در همهء آن خوب دست داشت. مثلاً داستان زال را که به کابل به خواستگاری رودابه دختر مهرباب شاه کابل آمده بود و زمانی را کنیزکان بیباغ زال رفته گلچینی میکنند، فوق العاده عالی وصف کرده است. رستم قهرمان سیستان در طول زندگانی خویش حالاتی

پیدا میکند که شور انگیز است و شاعر، آن حالات را به زبان شعر در می آورد که اگر خواسته باشیم در تمام قصه سرایی شاعر بحث کنیم شاید روزها در آن بیگانه کنیم و هنوز هم قسمتی از آن را نگفته باشیم، مثلاً داستان های زیبای زال و رودابه، بیژن و منیژه و یا رستم سیستانی و تهمینه دختر شاه سمنگان یا تراژدی رستم و سهراب را بسیار جاذب و عاطفه انگیز سروده و به زبان ترجمانی دل کرده است. ترجمه انگلیسی رستم و سهراب به وسیله ماتهور نولد Mothew Arnold شاعر انگلیسی از شاهکار های ادبیات انگلیسی است.

از هنر های این حماسه سرای دربار سلطان محمود غزنوی پاک گفتاری اوست و آنچه را که بر خلاف ادب و اخلاق بوده هیچ اظهار نکرده است. داستان های پهلوانان را طوری بیان میکند که از آن درس شجاعت و عفت گرفته میشود. مطالب نغز فلسفی، اجتماعی و اخلاقی زیادی دارد. سبک شیوا و بیان خوبی دارد. پیوند سخن را در سراسر شاهنامه حفظ کرده، دقایق شعری در آن زیاد است.

شاهنامه يك اثر ادبی دنیایی شده که در ادبیات سراسر عالم متمدن اثر و نقش بارزی داشته در زبان های بیگانه نیز نقل و ترجمه شده است عالمانی مانند موهل Mohl فرانسوی، نولد که آلمانی Noeldeke روکرت Rukert و ولف Wolf آلمانی پیزی Pizzi ایتالیایی مترجمان و محققان شاهنامه به زبان های زنده اروپایی اند.

فیرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

۷- مطالب اخلاقی و ارزش معنوی شاهنامه:

فردوسی در سراسر شاهنامه همواره دو فکر کلی را پرورش میدهد که «روح آزاد» و «روان روشن» است و خواننده را به آزادی سنجیده و قلب پاک رهنمونی میدارد.

وی از زبان پهلوانان خود اندرز هایی را ذکر میکند که هر کدام به جای

خود دارای معانی بلند و پر از حکمت عملی است و بهترین سرمشق عملی زندگی بشر میباشد. در سراسر این کتاب اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی و همچنین ارزش هایی از نگاه شجاعت، بزرگ منشی، خدا پرستی، راه و رسم کشور داری، عدالت، انسان دوستی، و سایر موضوعات اخلاقی به بسیار زیبایی و شیوایی بیان شده است. وی در ضمن حکایات داستان های شرح جنگها و کشت و خون و یا در اخیر افسانهها تبصره ها و اظهار نظر هایی سودمندی دارد و در گرفتن نتیجه از داستان ها خواننده را کمک میکند و پند های عالی و اندرز های سودمندی میدهد و آنچه را وی در سراسر شاهنامه پیوسته به عبارت های مختلف تکرار میکند به صورت خلاصه عبارت ازین مطالب است:

سخن باید کوتاه و سودمند باشد، شخص باید پی هنر برود و تنها اندوختن مال نباید آرزوی او باشد چه بهترین کار درین دنیا مردمی است و روشنایی جهان از راستی و درستی بر آید. مرد خردمند باید به هر خوی بسازد و نباید انسان عقب نایاب و ناشد بگردد زیرا عمرش تلف میشود. اما آنکه مهمست اینست که مرد باید در تن و در روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید و باید دانش آموخت تا شخص، قوی شود. از همه برتری باید خدا پرست بود. این گونه مطالب در اکثر جا های شاهنامه موجود است:

همه روشنی مردم از راستی است
 ز تاری کژی بباید گریست
 بنا یافت رنجبه مکن خویشتن
 که تیمار جان باشد و رنج تن
 ز دانش چو جان ترا مایه نیست
 به از خاموشی هیچ پیرایه نیست

فردوسی آیین جنگاوری را بسیار ماهرانه توصیف میکند، طوریکه گویی خودش در هر میدان حاضر و ناظر حادثه بوده است. فردوسی شخصی ملیت خواهیست اما با اینهمه يك افق نظر وسیع دارد، چنانچه تمام جهان را به صورت

واحد می بیند و وحدت بشری و یگانگی آفاقی منظور نظر اوست. این اثر از نظر معانی ارزش زیادی دارد: درس شجاعت، عفت، فداکاری، وطن دوستی، علاقه و حس وظیفه نسبت به وطن و کشور را سرمشق قرار میدهد و مطالب نغز فلسفی، اجتماعی و اخلاقی را داراست. جانفشانیهای رستم را برای نگهداشت وطن چنین ذکر میکند:

چو کشور نباشد تن من مباد
 بدین بوم ویر زنده یکتن مباد
 ز بهر بر و بوم و فرزند خویش
 زن و کودک، خرد و پیوند خویش
 همه سر بسر تن بکشتن دهیم
 از آن به که کشور بدشمن دهیم
 جهان جوی اگر کشته آید بنام
 به از زنده دشمن برو شاد کام

فصل چهارم

جنبش قصیده سرایی و تکامل آن

دور عنصری و فرخی

الف: دور غزنویان و اوج قصیده سرایی «۳۸۹-
۵۸۳ هجری»

۱- سلطان محمود و دولت غزنه:

سلطان محمود غزنوی در تاریخ این گوشه آسیا بحیث فاتح بزرگ و مشوق سترگ علم و ادب ظهور کرد و در ۳۳۷ هجری در بلخ به تخت نشست.

شهرت غزنویان با کوشش الپتگین آغاز یافت و بعد از وی کارسبکتگین دامادش بالاگرفت و در ۳۴۸ از طرف نوح بن منصور سامانی امیر خراسان گشت و امارت نیمه مستقلی را بنا نهاد که پسرش محمود خود را مستقل کرد و با سلطان کبیر سلاله غزنویان باوج خود رسید. سلطان چون استعداد نظامی زیاد داشت در مدت کمی سلطنت باشکوهی را در قلمرو وسیعی تاسیس کرد که به علاوه افغانستان (خراسان و سیستان) شامل ماوراء النهر، طبرستان، کشمیر، پنجاب و سایر ایالات هند و ایران بود. پس از سلطان پسرانش مسعود و بهرامشاه نیز به نوبت خود شاهان عالیمقداری به شمار می آمدند. سلطان آرزو داشت که شاعران ویرا «سیف الدوله»، «امین الملة»، «سلطان المومنین» و «حامی دین اسلام» بگویند. به هندوستان لشکر کشیها کرد و دین اسلام و علوم و زبان دری را به آن دیار برد.

۲- اهمیت غزنه و بخششهای محمودی: شاعران و

فاضلان غزنه:

در دوره غزنه، فردوسی محور ادبیات ما بشمار می آید اما شاعران بزرگ دیگر نیز ظهور کردند که هرکدام استاد بودند. فردوسی نخستین شاعری بود که پس از تسخیر عرب ها افکار و آثار ملی، داستان ها و روحیه از بین رفته و مرده را بوسیله شاهنامه دوباره زنده کرد. درین دور بزرگان و مشوقانی چون قابوس و شمگیر وزیر، عالمان و دانشمندان و اهل هنر را تشویق میکردند. با سلطان کبیر غزنویان باوج خود رسیده شهر غزنه مرکز تازه و بزرگ علم و ادب شد و شاعران و عالمان از هر جانب برای آموزش سخن و هنر به غزنه روی آوردند. غزنه دارالفنون علم و ادب گشت و مرکز فرهنگ اسلامی و مآمن عالمان و شاعران نامدار گردید و قرینه بغداد شد تا حدیکه بغداد در قبالتش رونق خود بباخت: مدرسه ها، مسجد ها، پلها، قصر ها و باغ ها پدید آمد. دیوان و دفتر به توجه حسن میمندی وزیر به زبان دری در آمد.

سلطان محمود به زبان و ادب دری خدمت زیادی نموده و شاعر و نویسنده و ادیب را حرمت زیاد میگذاشت، و موجب شد تا در حدود چهار صد شاعر به دربارش گرد آیند و سلطان خودش هم شعر میگفت. چنانچه در ذوق ادبی وی برخی نویسندگان گفته اند که در شعر و ادب دست خوبی داشت. شاعران و عالمان را نیک مینواخت و صلوات های گرانبهایی داد، دربار سلطان خود مجمع شاعران نخبه و بارز و مرکز اعیان و عالمان گشته بود. مسعود و بهرامشاه نیز شاهان فضلپرور و ادب دوست بودند. آثار سنائی، ترجمه کلیده و دمنه بهرامشاهی و کتب و اشعار دیگر گواه دانش پروری و شعر دوستی بهرامشاه و مسعود سعد را نیز اکرام زیاد کرد چنانچه از گفته ملك الشعراء امیر معزی بر می آید:

شاه بهرامشاه بن مسعود

خواجه مسعود سعد را بنواخت

۳- عروج قصیده:

بزرگترین جنبش این دور آنست که در شعر راهی نو رفتند و دل فکر روشی تازه اختیار کردند. رودکی، ذققی و بلعمی ثابت گرده بودند که زبان محلی تا چه حد غنی، پرمایه، دارای قدرت و سیال بود. قدرت این دور و عقول و قریح مقلد ما زبان دری اصحاب ادبیات پرمایه و نیرومند جهانی کرد: عنصری، فرخی، فردوسی و سایر شاعران که نام محمود را در ادبیات ما جاودا کردند پدید آمدند. اسدی، عسجدی، غطایری و فنوچهری نیز از آن جمله بشمار می آیند. سایر قصیده گویان غزنوی عبارتند از: ابوحنیفه اسکافی، بوزر جمهرقائینی، شاه ابروچا، مید حسن غزنوی، مسعودی غزنوی، راشدی، بوالفرج زونی، سنائی، عثمانی مختاری، مسعود سعد سلمان، بهرامی، زینتی علوی، قنشوری.

الف: متالت و واقعیت در قصیده

عنصری ملك الشعراى دربار محمودی:

نامش ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری است در حدود ۳۵۰ هجری در بلخ تولد و در ۴۳۱ وفات شد. نخست پیشه، تجارت داشت، سپس تحصیلاتی کرد و بوسیله امیر نصر برادر کهنش محمود به دربار رسید و تقریباً نخست. بالآخره به مقام ملك الشعراى رسید و مورد نظر خاص سلطان واقع شد. همه شاعران دربار از وی قدردانی میکردند و او را استاد میشمردند. مانند یکه رودکی به دربار سامانیان مقامی داشت، عنصری به دربار محمود دارای حیثیت بود و مال و دارایی زیادی از بخشش های محمود گرد آورد به قول چهار مقاله چهار صد غلام سیمین کمر از پی او بر نشستندی. چنانچه خاقانی راست:

شنیدم که از نقره زد دیگران

ز زر ساخت آلات خوان عنصری

اکثر اشعارش قصایدست در مدح محمود غزنوی و بخشی در مدح امیر

نصر و مسعود پسر محمود و هم امیر یوسف.

شعر عنصری سخت نیکو، عباراتش زیبا و نغز و روان است. بطور قطع مدیحه سرای درجه اول شمرده میشود. به علاوه ویرا فلسفی و عالم نیز دانسته اند. منوچهری دامغانی که معاصر اوست ویرا بحیث استاد وصف کرده:

توهمی تابی و من بر تو همی خوانم بهر
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
استاد استادان زمانه عنصری
عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع
طبع او چون شعر او هم با ملاحات هم حسن

پیش از عنصری کسیکه در مدیحه سرایی با عنصری برابری کند غیر از رودکی نیست که وی بر عنصری فضل تقدم و تقدم فضل داشت. عنصری خود برتری او را مسلم دانسته:

غزل رودکی وار نیکو بود
غزل های من رودکی وار نیست

عنصری قصیده را با غزل و تشبیب شروع کرده سپس بمدح ممدوح میپردازد. سبک او خراسانی، عالی و روان است، طرز شعر و روش او رودکی وار و تشبیهات او زیباست. شعرش بسادگی فرخی نیست بلکه کلماتش پرشکوه و ترکیباتش متین است، البته به هیچ وجه سنگین و پیچیده و غیر روان نیست. دیوان عنصری اضافه از دو هزار بیت است که در اول سی هزار بیت بوده است. وقتی که شاهد جنگ ها و دلیرهای سلطان محمود بود واقعیت حوادث را بچشم خود دیده، بیان کرده در قصیده توانا و نیرومند است. در ضمن ممدوح را بشجاعت و مردانگی و دانش و داد تشویق میکند و فواید اجتماعی میدهد.

وقتی محمود در حال مستی زلف ایاز را امر کرد ببرند و بعد که بحال آمد افسوس میخورد و ناراحت بود و همه بهراس بودند عنصری ویرا بدین دو

بیت خوشوقت کرد:

کی عیب سر زلف از کاستن است
 کی وقت بهم نشستن و خاستن است
 روز طرب و نشاط و می خواستن است
 کاراستن سرروز پیراستن است

باری در اثنای چوگان بازی محمود از اسپ افتاد و به قهر بود عنصری بر
 بداهت گفت:

شاهها ادبی کن فلک بد خورا
 کآسیب رسانید رخ نیکو را
 گر گوی خطا کرد بچوگانش زن
 ور اسپ خطا کرد بمن بخش او را

و اسپ را گرفت وی گذشته از قصیده درمثنوی نیز ماهر است. و امق و
 عذرا و سرخ بت و خنگ بت ویرا داستان سرا نیز جلوه داده.

قصیده در مدح شمشیر سلطان
 چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
 بی روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان
 ارجنبانیش آیت اربلرزانى درخش
 اربیند ازیش تیر است اریخمانى کمان
 آینه دیدی برو گسترده مروارید خرد؟
 ریزه الماس دیدی یافتنه بر پرنیان
 بوستان دیدار آتش کنار نشناسد خرد
 کاتش افروخته است آن یا بشگفته بوستان
 تا بدست شاه باشد مار باشد بی فسون
 کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان
 شاه گیتی خسرو لشکر کش لشکر شکن
 سایه یزدان شهء کشور ده کشورستان

زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
 زیر پیمانش سپهر و زیر فرمانش جهان
 پست گشته راسی، از نام او گردد بلند
 پیر گشته مردمی، از یاد او گردد جوان
 ای خرد را جان و جان را دانش و دل را امید
 پادشاهی را چراغ و نیک نامی را روان
 بر سپهر عدل مهری بر نگین داد مهر
 در سرگفتار چشمی در تن کردار جان
 کوه کان باد وزان گردد به جنبش اسپ تست
 کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

عسجادی هروی:

از معاصران عنصری است. اسمش عبدالعزیز بن منصور مروزی است که تا سال ۴۱۶-۴۲۳ زندگی داشته.

در مدح محمود قصادی پرداخته که غالب آن از بین رفته است. در اشعار خود از شکوه محمود، فتح سومنات با ابهت تام ذکر میکند. کمی از اشعارش به ما رسیده اشعارش را تا سه هزار بیت تخمین میکنند:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
 کردار خویش را علم معجزات کرد
 آثار روشن ملکان گذاشته را
 نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
 بزودن اهل کفر جهان را ابراهل دین
 شکر و دعای خویشان از واجبات کرد
 محمود شهریار کریم آنکه ملک را
 بنیاد بر محامد و بر مکرمت کرد
 شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه
 هر شاه را بلعب دگر شاه مات کرد

شاهها تو از سکندر پیشی بدانجهت
 کاوهر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
 عین الرضاء ایزد جویی تو در سفر
 بازار او سفر بجستن عین الحیات کرد

* * *

بازان قطره قطره همی بارم ابروار
 هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار
 زان قطره قطره، قطره باران شده خجل
 زان خیره خیره خیره دل من زهجریار
 یاری که ذره ذره نماید مرا نظر
 هجرانش باره باره بمن بر نهاد یار
 زان ذره ذره چه کوه آیدم بدل
 ز آن باره باره باره بچشم آیدم غبار
 دندانش دانه دانه درست جانفزای
 لبه‌اش پاره پاره عقیق است آبدار
 زان دانه دانه دانه درستم زرد
 ز آن پاره پاره پاره، یاقوت سرخ خوار
 حوری که تیره تیره بپوشد رخان روز
 چونانکه طره طره شود طره پر عذار
 زان حلقه حلقه حلقه، زنجیر شرمگین
 ز آن چشمه چشمه چشمه، خورشید درد خوار
 زلفینش نافه نافه گشاید نثار مشک
 عارضش لاله لاله نماید فروغ نار
 ز آن نافه نافه نافه، خوشبوی با دریغ
 زان لاله لاله لاله، خود روی با بهار
 سیم است بیضه بیضه بر آن سیم سنگدل
 ریحان دسته دسته بر آن طرف گل نگار

ز آن بیضه بیضه کافور جفت خاک
 ز آن دسته دسته دسته سنبل بیوی خار
 تیمار عقده عقده اندر دلم زده است
 و ز خواجه تحفه تحفه نشاط دل قرار
 ز ان عقده عقده ابروی تو مدام
 ز ان تحفه تحفه تحفه چنین مدح پایدار
 وی خواجه تازه تازه بر الفاظ شعر من
 زان گونه گونه نیز من کرد برنشار
 زان تازه تازه بهر شهر از و شکر
 زانگونه گونه گونه من چو نگل بهار
 از چرخ برخه برخه سعادت بجانش باد
 از عرش جمله جمله ز احسان کردگار
 زان برخه برخه برخه ابر جان از و سعد
 ز آن جمله جمله جمله مرا و راز بخت یار
 همتش پایه پایه عزیز و شود بلند
 گسترده سایه سایه از هر سوی هزار
 زان پایه پایه پایه خدمت ملوک
 زان سایه سایه پر از زرمستعمار
 از عطر حبه حبه دهد هرکسی عطا
 از جود ریزه ریزه کم و بیش بر عیار
 دیدنش نوبه نوبه چو نوماه گاه گاه
 رفتنش گوشه گوشه کران کرده زی دیار
 زین نوبه نوبه نوبه خواهم شدن تباه
 زان گوشه گوشه گوشه جان و دلم فگار
 دل گشته رخنه رخنه بزاری به تیغ هجر
 ز آن مشک توده توده بر آن گرد لاله زار

زان رخنه رخنه رخنه شیده عقل و دین مرا
 زان توده توده توده بدل غم نگار
 آن یار حقه حقه دهد عطر خلق را
 چونانکه تخته تخته دهد عود راکبار
 زان حقه حقه حقه سیماب زار اوست
 زان تخته تخته تخته ار زیر ریزوار
 از چرخ بهره بهره طرب باد خواجه را
 و ز خللق شهره شهره بناهاش یادگار
 زان بهره بهره بهره رسیده بما نعم
 زان شهره شهره شهره ایام شهریار
 تا هست سوره سوره کتاب خدای را
 وز علم نکته نکته بهلا سوره اشکار
 زان سوره سوره سوره مهتر باد خور
 زان نکته نکته نکته بهترش غمگسار

ب: روانی و زیبایی در قصیده

فرخی سیستانی:

اسمش ابوالحسن علی پسر جولوغ در ۴۲۹ وفات نمود. وی نخست در خدمت امیر بانو صاحب سیستان بسر میبرد و در سیستان دهقانی میکرد. برای تکافوی احتیاج خود نزد ابوالمظفر چغانی از امیران سامانیان بلخی رفت و این قصیده برد:

با کاروان حله برفتم ز سیستان
 با حلهء تنیده ز دل بافته ز جان
 با حلهء بریشم ترکیب او سخن
 با حلهء نکار گـر نقش او زبان

هر تار او برنج هر آورده از ضمیر
 هر بود او بجهد جدا کرده از روان
 از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر
 و ز هر بدایعی که بجویی بر او نشان
 نه حله ای کز آب مر او را رسد گزند
 نه حله ای کز آتش او را بود زیان

چون بدانجا رسید بهار گاه بود و امیر بداغگاه. فرخی بوسیله عمید
 اسعد بدانجا رسید و قصیده، داغگاه را سرود. امیر شعر شناس بود وصله
 فراوان بخشیده، این قصیده امروز یکی از معیارها و شاهکارهای ادبیات
 است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
 خاک را چون ناف آهر مشک زاید بیقیاس
 بید را چون پر طوطی برگ روید بیشمار
 دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد
 حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
 ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله
 نسترن لؤلوی مکتون دارد اندر گوشوار
 راست پنداری که خلعتهای رنگین یافتند
 باغهای پرنگار از داغگاه شهریار
 داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
 کاندرو از نیکویی خیره بماند روزگار
 سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر
 خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار
 در آغاز سلطنت سلطان محمود به غزنه آمد و مقام ارجمندی بدست آورد
 و در مرثیه، سلطان داد سخن داد:

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار
 چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار
 خانها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش
 نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار
 رسته ها بینم پر مردم و در های دکان
 همه بر بسته و هر در زده هر يك مسمار
 حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه
 کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار
 بانوان بینم بیرون شده از خانه بکوی
 بر در میدان گریان و خروشان هموار

تعداد اشعار فرخی آنچه بدست است نه هزار بیت است. قصاید او بیشتر در مدح محمود و فرزند اوست. شعر هایش زیبا و شیوا است. اگر میان فرخی و عنصری در قصیده مقایستی کنیم: از عنصری دارای متانت و سنگینی و از فرخی دارای روانی و سادگی است. اشعار فصیح و روان، طبعش ساده و سرشار و نازکخیال است. سنائی ویرا ستوده:

حال با شعر فرخی آریم

رقص بر شعر بو الفتوح کنیم

در وصف طبیعت خیلی ماهر است، آهنگ اشعارش گوارا و فوق العاده متناسب موسیقی است آواز خوش داشت و چنگ تر میزد. فرخی نیز مانند عنصری در جنگ ها با محمود یکجا میبود و واقعات و رویداد ها را دیده ~~بمان کرده که هستی آن بر واقعیت است حالات روحی و عواطف~~ بشری را خوب تشریح کرده است. فرخی قصاید و مثنایح را با وصف طبیعت آغاز کرده در تغزل قدرت نشان داده است در لفظ و معنی استاد کامل بود. اشعارش ساده و شیرین است صفات عالی و اخلاق بلند به ممدوح بخشیده است. تشبیهات خیالی، استعارات و کنایت زیاد دارد. از خلال اشعارش مراسم و آداب دربار محمودی و مراسم عصری مانند داغگاه، جشن های مهرگان، سده و نوروز و غیره پیداست.

منوچهری:

از شاعران دور محمودی و مداح سلطان و پسرانش یکی هم منوچهری دامغانی است که در حدود ۴۳۲ هجری وفات کرده قبل از سال ۴۲۶ که سلطان مسعود به گرگان رفت منوچهری در غزنه و به خدمت سلطان بود، بیشتر شاعر در بار مسعود است. عربی نیک میدانسته و به دیوان شاعران عرب نظر داشته است. و از آنها لغت، ترکیبات و افکار را نقل نموده است و به حدی مقرر است و لغات عربی را طوری به زبان دری می آورد که گویی لغت اصیل دری است از مضامین عربی و طرز گفت و شنید عرب استفاده بسیار برده حتی اشعار عربی را ترجمه کرده است. منوچهری در شعر سبک خاص دارد که مخصوص بخود اوست. اشعارش، مخصوصاً مسطهایش زنده، حساس و مهیج و دارای احساسات شدید است:

(طاؤس مدیح عنصری خواند دراج مسط منوچهری)

دیوانش مشتمل بر سه هزار بیت است و در حکمت و طب و نجوم تیز

ماهر بود و در منظره سازی خیلی مستعد:

سر از البرز برزد قرص خورشید
چو خون آلوده دزدی سرزمکن
بکس در دار چراغ نیم مرده
که هر ساعت فزون گردش روغن

* * *

تو مرا ماننی بعینه من تو را مانم درست
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان
دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
هر دو گریانیم و هر دو زر دو هر دو در گداز
هر دو سوزانیم و هر دو فرد هر دو محتجن
آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی
آنچه تو در سر نهادی در دلم دارد وطن

اشك تو چون زر كه بگذاری و بر زری بزر
 اشك من چون ریخته بر زر برگ یاسمن
 راز دار من تویی همواره یار من تویی
 غمگسار من تویی من آن تو تو آن من

۴- تکامل نشر و نشر نویسان این دور بیهقی، قابوسنامه،

دانشنامه، تاریخ گردیزی و التفهیم:

جنبش نشر نویسی ایکه در دور سامانیان پدید آمده بود در عصر غزنویان پیشرفت. گرچه باید گفت عصر غزنویان بیشتر به نظم معروفست با اینهم نشر نویسانی بوجود آمدند که واقعاً شاهکارهای ادبیات دری بوجود آوردند و از برجسته ترین نشر نویسان بشمار میروند. در زمان سامانیان کتب تاریخ و تفسیر و جغرافیا وجود داشت در دور غزنه نخست در نشر نویسی بتاریخ نگاری توجه بیشتری شده بعداً کتب اخلاقی و ادب و آداب معاشرت سپس فلسفه و ادبیات محض، داستان پدید آمد. در اخیر دور غزنویان نشر و نظم دری با جنبش تصوف همدوش شد. آثار تصوف شرح حال عارفان و امثال آن نگاشته شده معروفترین اثر این دوره «تاریخ بیهقی» است.

تاریخ بیهقی:

یا شاهکار نشر مرسل و ساده هرکب از سی فصل بود در اوضاع سلاطین آل ناصر یا سلاله غزنویان که قسمت اعظم آن در حملات مغول از بین رفته و فقط شش جلد آن در شرح سلطنت و وقایع سلطان مسعود بنام تاریخ مسعودی بدست است که بتاریخ بیهقی مشهور است. تالیف کتاب در ۴۵۱ هجری آغاز و در ۴۶۷ به انجام رسیده است.

نویسنده آن ابو الفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی است که در قرن پنجم هجری میزیسته، زده سال رئیس دیوان رسایل غزنویان و در انشاء شاگرد ابو نصر مشکان وزیر دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی بود که بحکم وزیر خارجه میباشد. بیهقی در ۳۸۵ متولد و در ۴۸۰ فوت شده.

بنا بر این اثر، بیهقی بیگمان استاد بلاغت بود و سبک نویسندگی اش یکتاست. بیهقی مؤرخ حق بین و دارای عفت قلم بود و ارزش کتاب او یکی درین است که تاریخ بیطرفانه نوشته زمان بر وی تاثیر نکرده است. چه غالب حوادث را به چشم سر دیده نقل کرده از راستی تجاوز نکرده است. کتابش به علاوه بهترین اثر ادبی است که از شرح حال شاعران یاد کرده شعر هایشان را ضبط نموده است و شاهکار نثر دری بحساب می آید که در نوع خود بینظیر و یکتاست.

زین الاخبار گردیزی:

دگر از آثار نثر این دوره تاریخ گردیزی است که حاوی تاریخ مختصر افغانستان و کشور های همجوار آن تا زمان مؤلف است، بعلاوه شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفا را نیز مختصراً درج کرده است. تالیف این کتاب در زمان سلطنت عبدالرشید پسر سلطان محمود غزنوی بین ۴۴۰ و ۴۴۴ در غزنه صورت گرفت. مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمد گردیزی است و مینویسد که ولایتی بوده در مسافت يك روزه از غزنه بر سر راه هند و محققان گردیز افغانستان و مرکز ولایت جنوبی است. نثر آن روان و ساده است از نظر تاریخ سامانیان و غزنویان که نزدیکترین تالیف بدان عصر است مهم میباشد.

قابوسنامه:

این کتاب را عنصر المعالی کیکاوس که از نواده های دختری سلطان محمود و پدرش اسکندر بن قابوس و شمگیر از شاهزادگان آل زیار بود، تألیف کرد. منظور وی از تألیف این کتاب تربیت پسرش گیلانشاه بود که برای رهبری وی این کتاب را نوشته است. شمس المعالی بن و شمگیر یکی از بزرگان و بستگان اوست که کتاب را بنام او کرده است. این کتاب هم در قرن پنجم نگاشته شده دارای چهل و چهار فصل در مباحث کسب فضایل، تهذیب اخلاق، آداب معاشرت است و برای راهبری باخلاق نیکو دستور و قواعد خوبیست. اما باید گفت تنها دستور های خشک نبوده حکایات جالب و دلجسپی در هر مورد دارد که از نگاه داستان نویسی و حکایت

نگاری نیز قابل توجهست.

دانشنامه بوعلی؛

از شاهکار های نشر ساده و علمی زبان دری است که بوعلی آن را برای علاء الدوله دیلمی نگاشته و حاوی دو بخش است: یکی در منطق فسوزی (منطق ارسطو) دیگر در ماورای طبیعت یا حکمت الهی. چون این کتاب را به زبان دری نوشته است سعی کرده لغات و اصطلاحات را نیز به همین زبان بیان کند مثلاً چرایی برای علیت (Causality)... آرد نشر آن روان و دور از تعقیدات است.

ابن سینا مؤلف دانشنامه:

شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله سینا از فحول دانشمندان افغانستان و جهان شمرده میشود. پدرش عبدالله بن سینا از اهل بلخ بود به بخارا رفت و دختری را ازدواج کرد که حسین متولد گشت. بوعلی فقه و منطق و نجوم و طب و سایر علوم مروج را تحصیل کرد و به طبابت مشغول شد. یحیی دارای ذهن رسا بود که در هژده سالگی همه علوم زمان خود را اتمام کرده از آن بیعد کتاب های الفا را بی را در فلسفه و ماورای طبیعت مطالعه میکرد و به معالجت ها میپرداخت، نوح بن منصور سامانی و شمس الدوله دیلمی را معالجت کرد و شمس الدوله نیز بوعلی را وزارت داد. بوعلی متجاوز از صد کتاب نوشت که معروفترین آنها به زبان عربی است مانند شفا در فلسفه، قانون در طب و اشارات در منطق و حکمت. از آثار وی به زبان دری یکی همین دانشنامه علانی است.

بوعلی بزرگترین عالم مابعد طبیعت در اسلام است و محقق بزرگ بود گفته بود که متافزیک ارسطو را چهل بار و اثر فارابی را صد بار مطالعه کرده بفارابی ارادت میورزید و ویرا معلم دوم پس از ارسطو میخواند.

فارابی در قرن چهار هجری میزیست و موسیقی هم میدانست، فارابی کتاب ارسطو را صد بار مطالعه کرده بر آن شرح و تفسیر نگاشته است. وی در

عصر سامانیان در ماوراء النهر میزیست. (۱)

بوعلی به علاوه دست داشتن در علوم و فلسفه نویسنده بزرگ دری است و شعر هم کم اما زیبا میگفته گاهی که ویرا تکفیر کردند در جواب گفت:

کفر چو منی گزاف (۲) و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

درد هر چو من یکی و آنهم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

باری میخواست از علم و دانش خویش ستایش کند عجز علمی دم راه او را گرفت پس گفت:

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شگافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر بکمال ذره ای راه نیافت

التفهیم البیرونی:

التفهیم از بزرگترین کتاب های علمی این عصر است که به زبان دری نگاشته شده است و در آن از هندسه و نجوم و بعضاً فیزیک را به زبان دری آورده است مثلاً سه گوش (مثلث)، راست پای (متساوی الساقین) و...

بیرونی نویسنده التفهیم:

ابوریحان از بزرگان عالمان اسلام بود و به دربار غزنویان میزیست. محمد بن احمد بیرونی در ۳۶۳ هجری در بیرون از حوالی شهر خوارزم متولد و در ۴۴۰ در غزنه وفات کرد. ریاضی، طبیعی، هیأت، جغرافیه و السنه تحصیل کرد و کتبی به زبان عربی نگاشت. منسوب بآل ناصر بود و با سلطان های غزنه در فتوح هند شرکت کرد. در آنجا به تحقیقات خود در السنه، تاریخ، جغرافیا و فرهنگ هند پرداخت. معروفترین اثرش «التفهیم لاوائل صناعة

۱- فاراب حوالی خوارزم.

۲- محقق.

التنجیم» است که آن را به زبان دری نیز نوشته اصطلاحات را به همین زبان آورده است. از آثار او یکی دیگر «آثار الباقیه عن قرون الخالیه» در تقویم و اعیاد آریانی، یونانی، یهودی مسیحی و غیره است. دو دیگر تحقیق ما لهند است که راجع به زبان ها، تاریخ و فرهنگ هند در آن سخن میگوید، سدیگر «قانون مسعودی» است که بنام سلطان مسعود نگاشته است. وی با ابن سینا در تماس بود.

۵- ادامهء سلطنت غزنویان در افغانستان ۴۳۲-۵۸۳ هـ:

با تغییر سلطنت روش ادبیات هم تحول کرد. قلمرو وسیع سلطان محمود پس از مرگش تجزیه شد و نواده اش سلطان مسعود از طغرل سلجوقی شکست خورد، قسمت اعظم کشورش را متصرف شدند و سلطنت غزنویان به قسمتی از افغانستان امروز (خراسان آن روز) و شمالغرب هند (پشتونستان امروز) محدود گردید. از شاهان معروف این دور سلطان ابراهیم پسر مسعود و بهرامشاه غزنوی بودند. بهرامشاه مخصوصاً شاه دانشپرور بود و دربار شان محفل عده ای از شاعران و دانشمندان بود که مهمترین آن ها ابوالفرج روزنی، مسعود سعد، سناتی، عثمان مختاری غزنوی، سید حسین غزنوی، و ابوالعالی نصر الله منشی بود.

بنیاد یک روش نو در شعر حبسیات مسعود سعد:

مسعود سعد از شاعران مشهور این دور است. پدرش و خودش در غزنه متولد و بزرگ شده اند. پدرش مدت شصت سال بدربار غزنویان خدمت کرد. مسعود هم بکار پدر مشغول شد. حسود ان مسعود سعد را نزد شاه (سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی) بد گفتند، بیچاره بزدان افتاد و بتفاریق هژده سال در قلعه های؛ دهک، سو و نای بزدان بود. در اخیر عمر آزاد شد و بکتابداری شاهی اش برگماشتند. شخصی دارای همت عالی بود در زجرهای زندان هم خود را نباخت و شخصیت عالی خود را از دست نداد. در وصف جنگجویی و نبرد نیز ید طولای داشت، عربی و هندی را هم به فصاحت میدانست. مسعود سعد سلمان از قصیده سرایان معروف بود و بسبک گذشتگان شعر میسرود،

حالات روحی را به گمناهی مهارت و هنر اداء کرده است و حبسیاتش خیلی معروف است. البته مقلد نیست بلکه این سبک از جوانی ملگه او شده است و باطن روان و قدرتیگه در نظم داشت طرز مخصوصی به شعرش داده است. شعرش پر از سوز و گداز است، وصف طبیعت معشوق یا شراب نسبت بشاعران سبک خراسانی کمتر است، اما غزلهای نادر شیرین دارد. سبک خاص وی در اشعار زندانی یا حبسیات او ظاهر میشود. سوز و گداز، رنجهای بی پایان، الم، معائنات، هجاعت، عزت نفس، ناله های جانگداز و زجر های شب های دراز، ظلمت زندانها، بیگناهی و تهمت دشمن را در قصیده سبک خراسانی آمیخته سبک مخصوصی را تشکیل داده است، خاصه که برخی نازک خیال های هندی را نیز بر آن علاوه داشته گاهی یگان مدعا مثل و یا حسن تعلیل میساخت و این در سبک خراسانی نادر است. در نثر نیز دست درازی داشت چنانچه گوید:

بنظم و نثر کسی را گر افتخار سز است

مرا سز است که امروز نظم و نثر مراست

وفات مسعود ظاهراً در سال ۵۱۵ بوده که تقریباً هفتاد و پنج سال داشت. شاعرانی مانند سنائی، سید حسن غزنوی، ابوالفرج رازوی و خاقانی ویرا ستوده اند.

طوریکه از شکوه و جلال قصاید عنصری و فرخی عظمت محمود را پی میبریم سوز و گداز از مسعود سعد هم علایم شکسته های مسعود را نمایندگی میکند.

سید حسن غزنوی:

سید حسن بن ناصر علوی غزنوی هم واعظ بود و هم شاعر بلند قریحت، قصاید او غالباً در مدح بهرامشاه و فتوح اوست. وفات وی در ۵۰۶ در حدود سی سالگی بود و برادرش جمال الدین محمد نیز شاعر دربار بهرامشاه بود. دیوان اشعارش پنج هزار بیت است سفر حج کرد و بعد به دربار سلجوقیان عراق نیز پیوست. مسعود سعد باوی دوست بود چنانچه مرگش مسعود را

متالم نمود:

بر تو سید حسن دلم گروید
که چو تو هیچ غمگسار نداشت

سبک او در انتخاب کلمات و ترکیب ساده، دلچسپ و متین است. تفضلی
از مدیحه وی بنام بهرامشاه غزنوی:

هفته دیگر بسعی ابر مروارید بار
آورد شاخ شگوفه عقد مروارید بار
گاه باد از عارض گلبن بر انگیزد نسیم
گاه ابراز طره شمشاد بنشانند غبار
باد میسوزد بخور و ابر میریزد گلاب
چرخ میگوید نوید و باغ میبارد نثار
گلبنان هر صبحدم چون بلبلان خندند خوش
بلبلان هر نیم شب چون بیدلان گیرند زار

۶- نثر فنی: کلیله و دمنه ابوالمعالی:

تاریخ نگاری عموماً منظور نظر شاهان بوده است و نویسندگان نیز بدان پرداخته اند. نثر نویسی درین دور تکاملی کرد: ترجمه تاریخ طبری، تاریخ بیهقی و غیره در ساده نویسی و روانی خود در ادب دری بحیث معیار و نمونه نثر مرسل و مثل اعجازی آن شمرده شده اساسات این رشته اند درین دور نثر نویسی تحولی کرد و از ساده به فنی مبدل شد. این نقطه انعطاف (Pion of Transition) از نثر ساده به نثر فنی، کلیله و دمنه ابوالمعالی است نثر پیش ازین ساده و عاری از هرگونه آرایش بود، نثریکه در رسایل و نامه ها بکار میرفت. در نثر فنی پیرایه ها و آرایش ها و سجعها و قافیه ها و امثال آن داخل شد.

کلیله و دمنه از آثار دانشمندان قدیم هند است که بنام «پنجه تنترا» یا «پنج افسانه» معروف بوده اسم اصلی آن در سانسکرت «کرنکاد منکا» بود. در دور ساسانیان به دستور انوشیروان عادل از طرف برزویه طبیب از هند آورده

شد و از هندی به زبان پهلوی ترجمه گردید. عبدالله بن مقفع در آغاز اسلام آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد چنانکه گذشت. در دور سامانیان آن را به نثر فارسی ترجمه کردند و رودکی آن را به نظم در آورد که هر دو از میان رفته جز آنکه از ترجمه منظوم رودکی بیتی چند به ما رسیده است.

کلیله و دمنه حاضر که دو سه فصل اسلامی و آریایی هم بدان زیادت کرده اند بوسیله ابوالعالی نصر الله بن محمد منشی اهل غزنه از فاضلان قرن ششم در عصر بهرامشاه غزنوی ۵۳۸ هجری از روی متن عربی ابن مقفع به زبانی دری ترجمه شد و ابو المعالی اشعاری هم به عربی و دری از شاعران دیگر بدان افزود و کتاب را به بهرامشاه هدیه کرد که امروز بنام کلیله و دمنه بهرامشاهی نیز معروفست. نسخه پهلوی برزویه از آن رودکی از میان رفته، از نسخه عربی ابن مقفع قسمتی پراکنده باقیست فقط از ابوالعالی است که تا امروز نثر متین آن با تمام شیوایی بدست است.

این اثر که نقطه تحول نثر مریخی و نثر فنی است خاصیت هایی از هر دورا دارا است و از شاهکارهای ادبیات ما به حساب می آید. ابوالعالی در ترجمه آن از عربی به پیمانانه زیاد تحت تاثیر کلمات و مصطلحات و عبارت پردازی و سبک نگارش نثر عربی آمده کلمات متعدد عربی را غالباً بصورت متوازن و مقفی و مسجع بکار برده در جمله بندی بیشتر پیرو طرز عرب گشته است که با کلیله و دمنه يك تعداد لغات معتنی به از عربی داخل زبان دری شد. بتبع از عربی جمله های عربی بین متن دری آورده با شعار عربی استشهاد کرده است و گاهی هم همان ترتیب و نظم جمله های عربی را نگهداشته است باینوسیله تهذاب نثر فنی گذاشته شد که بعد خواجه انصار بدان پرداخت و سعدی اش با گلستان باوج اعلی رسانید. در ترجمه کلیله و دمنه ابو المعالی که غایت قدرت و نهایت مهارت را بکار برده در حسن اسلوب و تناسب، ترکیب و متانت کلام کمال استادی و هنرمندی را معمول داشته، ترجمه جملات و عبارت عربی را چنان به زبان دری نزدیک میکند و متناسب میسازد که اگر کسی نداند، گمان نمیکند ترجمه باشد و آن را انشاء بکر خودش میشمارد.

ابوالمعالی که غالب دیوان های شاعران عرب و سخنسرایان دری را بدقت مطالعه کرده به انواع مضامین و معانی مختلف و فنون سخن آگاه و بصیر بود، در استعمال آیات و اخبار و امثال و اشعار عربی و دری در مواقع متناسب رنج فراوان کشیده است. در انتخاب اشعار بیشتر به دیوان مسعود سعد سلمان، حکیم سنائی غزنوی، ابو الفرج روزنی، شاهنامه فردوسی، عنصری و فرخی، معزی، مختاری غزنوی و امثال شان نظر داشت و انتخاباتی کرده است. ازین است که کلیله و دمنه ابوالمعالی بر بیشتر کتاب های مهم نثر دری مزیت آشکاری دارد و بهترین نمونه و معیار کلام فصیح و روان تواند بود و بنا بر اهمیت مطالب و زیبایی و شیوایی انشاء مورد توجه بزرگان ادب و بلاغت و اهل شعر و فرهنگ گردید و آوازه اش نه تنها در افغانستان و ممالک همجوار ماوراء النهر، هند و ایران بلکه در غالب محافل ادبی جهان رسیده، شیخ سعدی غالباً به مضامین و معانی و انشاء کلیله و دمنه توجهی داشته اغلب آن را در گلستان درج کرده.

کلیله و دمنه داستان هایی به زبان حیوانات و پرندگان است که دارای مفاهیم و معانی عمده فلسفه های عملی زندگانی میباشد و فصول متعددی دارد. اما قسمت عمده آن همان دو فصل اول و دوم: باب شیر و گاو و باب تفحص از کار دمنه است که بیشتر از نصف کتاب را مشتملست. فصول دیگر از قبیل باب کبوتر طوقدار (داستان دوستان موافق) و باب بوم و زاغان (حکایت دشمنی که بود فریفته نباید شد) و باب بوزینه و سنگ پشت و غیره مختصر اند.

کلیله و دمنه دو روپاهی بودند. دمنه بنا بر حب جاه آرزوی نزدیکی شیر کرد، هرچند کلیله که قناعت پسند بود ویرا ممانعت کرد کارگر نیفتاد. دمنه بوسایلی خود را از مقربان پادشاه کرد و بهوی خدماتی نیز نمود. در اخیر شیر بهوی مظنون شد و او را به زندان کرد که بتدبیر کلیله دوست قدیم از آن نجات یافت. آغاز هر داستان بصورتی است که رای از شاهان هند بر همن وزیر و حکیم مطالبی میپرسند و وی این حکایت ها را بیان میکند، بعد در ضمن

داستان ها، افسانه های کوچک و ضمنی به زبان حیوانات و پرندگان بعمل می آید. که بصورت کلی پند ها و اندرز های فراوانی را بصورت تمثیل بخواننده عرضه میدارد.

ابو المعالی شخص دانشمند و فاضل و منشی بهرامشاه بود در کسب فضل و هنر و علم و ادب مجاهدت بسیاری تحمل کرد و رنج فراوان برد بهر دو زبان دری و عربی معرفت کامل داشت و حتی بهر دو شعر میسرود. وقتی از وزارت معزول بود به ترجمه کلیله و دمنه پرداخت بنا بر سعایت غمازان که باید بدار میرفت گفت:

از مسند عزا گرچه ناگه رفتیم
 حمداً لله که نیک آگه رفتیم
 رفتند و شدند و نیز آیند و روند
 ما نیز توکلت علی الله رفتیم

ب: دور سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غوریان هرات
 و بامیان (۴۲۲-۴۲۸ هجری)

۱- دربار سلجوقیان و مدنیت غزنه فضل پروری و رواج
 ادب دری:

سلجوقیان از اولاد سلجوق نام بودند. این شخص رئیس طایفه ترکان ماوراء النهر بود که در ابتداء به اجازه محمود و بعد مسعود در بعض قسمت های ماوراء النهر سکونت اختیار کردند. اما غزنویان از خطر بعدی ایشان آگاه نبودند، چنانچه پس از وفات محمود قدرت یافتند که حتی در زمان سلطان از آمو گذشته بین هرات و میمنه جاگزین شدند. از سر سلسله سلجوقیان طغرل نام بود که این شخص در ۴۳۲ مسعود را و شش سال بعد مسعود پسر ویرا شکست داد و قسمت زیاد دولت غزنه و ولایت غرب و شمال خراسان را متصرف شد. مدتی بعد تر اینان به شمال و شمال غربی ایران نیز راه یافته سلطنت آل زیار را نیز منقرض کردند و خوارزم را هم بخود پیوستند. سپس به

بغداد تاخته آل بویه را زیر تسلط در آوردند و يك سلطنت وسیعی را که بزرگتر از قلمرو غزنویان بود تشکیل دادند و به شعبه های مختلف از هم جدا شدند: سلجوقیان خراسان، عراق، کرمان، شام و آسیای صغیر. معروفترین شان سلجوقیان خراسان است که از نظر ادبیات ما نیز دارای اهمیت اند.

سلجوقیان از ابتداء با دربار شاهی در قاس بوده با مدنیت دربار غزنه آشنایی بهم رسانیدند. راه و رسم دربار و کشور داری و فضلپروری را آموختند. زمانیکه خود شان به سلطنت رسیدند در اداره و روش های مختلف مملکتداری فرق و امتیازی آنقدر بوجود نیامد و تفسیر کلی رو نداد. ادبیات نیز همان مقام و منزلت پیشین خود را حفظ کرد و فضلپروری و شعر خواهی و ادب دوستی غزنویان درین جا دیده شد. اینان نیز مانند غزنویان عدالت را پیشه کردند و به اعمار مسجد و مکتب پرداخته از مشوقان علم و هنر گشتند، عالمان و شاعران را حرمت کردند. در تشویق ادب و علم و همچنان در داد گستری معروف شدند. در نظم و نثر شاعران دربار شان در مدت کم ادبیات پر مایه ای پدید آوردند. از وزیران شان عمید الملك کندی و نظام الملك هر دو فضلدرست و ادب پرور بودند. عمید الملك از دری نویسی و عالمان آن رشته تشویق میکرد و نظام الملك توجهی عام به علوم و فرهنگ و ادب عربی مبذول میداشت که درین دور علم و ادب و فرهنگ ترقی مزید کرده پیش رفت و باعث تکامل ادبیات آن دور گشت. به توجه این شخص دارالفنون های عالی در شهر های عمده تأسیس شد و به نظامیه ها معروف گشت که دانشمندان بزرگی در آن دانشگاه ها به تدریس گماشتند و عالمان از هر گوشه و کنار بدانجا روی آورده به تحصیل پرداختند. این نظامیه ها در بلخ، مرو، هرات، نیشاپور، بغداد و اصفهان بنا یافت که حتی شخصی مانند سعدی مدتی در نظامیه نیشاپور و سپس در نظامیه بغداد درس خوانده است. همچنین از ساختن رصد گاهها تشویق به عمل آورد و عالمان به ریاضیه فلکیات، حکمت و علوم پرداختند. خیام نیشاپوری و ابوالعباس لوگری برای این رصد خانه ها دعوت شدند.

سلطنت سلجوقیان خراسان رویهمرفته دارای دو دورهء خاص اند: اول دورهء اقتدار شان که شاهان معروف این دور طغرل، الپ ارسلان، ملکشاه اند. این سه شاه که پیهم سلطنت کرده اند از مقتدر ترین شاهان این سلاله بودند.

دوم دور ضعف شان که از حدود ۴۸۵ الی اخیر سلجوقیان ادامه یافت و در کشور شان جسته جسته ملوک الطوائفی دیده شد از مهمترین شاهان این دوره سنجر است و به علم و دانش و ادب علاقمند بود و شاعران و عالمان اهل فضل در دربارش جمع بودند.

در آوان سلطنت سلجوقیان سلاله های دیگری نیز وجود داشتند که در جوار و کنار های قلمرو سلجوقی حکمفرمایی میکردند و ایشان نیز مراکز ادبی و فرهنگی داشتند و شاعرانی در دربار هایشان زندگانی بسر میبردند:

از جمله یکی دربار غزنویان است (طوریکه دیدیم) هنوز باز ماندگان شان در قسمتی از افغانستان جنوبی و مشرقی و شمالغرب نیم قارهء هند حکمروایی داشتند و از مشوقان علم و ادب بودند و چراغ ادبیات دری را در هند روشن نگهداشتند.

دگر دربار غوریان است که در غور از حوالی غرب و جنوب افغانستان حکمروا بودند. سدیگرا تابکان فارس و چهارم برخی از آل بویه است، چون سلجوقیان سرزمین های آل غزنه، آل زیار و آل بویه را گشودند غالب شاعران آن دربار ها نیز به دربار آل سلجوق روی آوردند. جلال الدین ملک شاه و برادرش طوغانشاه و سنجر از حکمرانان خراسان بنا بر علت تماس با شاعران اهل فضل خود نیز سخن شناس و فاضل و حتی شاعر گشته بودند. طوغانشاه که خود هم شاعر بود شاعران کثیری را به دور خود فراهم آورده ذوق و علاقهء مخصوص داشت. عالمان و شاعران درین دور حمایت میشدند به فلسفه، علوم، تاریخ، دینیات، داستان، ترسل و دبیری و شعر پرداخته میشد و هم آل سلجوق شعر دوست بودند و شاعران ندیمان شان بود.

آنچه از نظر ادبیات مهمست اینست که ادبیات ما در دور سلجوقیان در

واقع همان ادامه ادبیات دور غزنویان است که متکاملتر شده است. ادبیات بیشتر قوام گرفت، شاعران نامی و فاضلان مشهور و تاریخ‌نویسان و فقیهان ظهور کردند. عالمان و شاعرانیکه در این دور ظهور کردند برای يك صد سال بزرگترین مقام را احراز کردند و زبان دری زبان عمومی و علمی آسیای میانه گشت. در مفهوم و روح شعر از تخیل بسوی بصیرت و واقعیت رفتند و سبک و وزن مستقیمتر، شسته تر و نرمتر شد، خلاصه بیشتر کلاسیک شد که این تفاوت نه تنها در مقایست ادبیات دوره های غزنوی و سامانی با سلجوقی ظاهر است که حتی بصورت کلی در ادبیات دو دور قدرت و انحطاط سلجوقی نیز نمایان بوه، هر دو از همدیگر متمایز است. شاعران قرن پنج که بدوره نخستین متعلقند بیشتر شعر شان نیز مظهر قدرت و جلال، ابهت و شکوه است. شاعران قرن ششم که به دوره پسین تعلق دارند در شعر خود روح را تواضع و نرمی و شکستگی را نمایش داده اند؛ چنانچه از مختصات همین دور است که تصوف رواج شد و در نظم و نثر دری راه یافت. اساس بنای تصوف درین دور گذاشته شد و یک تعداد نویسندگان از میان صوفیان بیرون آمدند که به نگارش نظم و نثر پرداختند و از نظر اطلاع بعقاید طبقه صوفیه و اهل تصوف مهم شمرده میشوند.

۲- دربار خوارزمشاهیان و غوریان: ادبیات محلی افغانستان

دور سلجوقیه:

خوارزمشاهیان را برخی جزء سلجوقیان دانند. این سلاله در نیمه قرن پنجم (۴۵۶ هـ) با قطب الدین محمد یکی از منسوبان دربار ملکشاه سلجوقی تأسیس شد و در زمان آتسزاساش استوار گردید. ایل ارسلان و تکش از شاهان این سلاله اند. این ها تا آخر قرن شش سلطنت داشتند و از رقیبان سنجر سلجوقی به شمار می آمدند. باز ماندگان شان سلجوقیان را بر انداختند و یک شاهنشاهی وسیعی را بنیاد گذاشتند، اما کمی پیش از حمله مغول چراغ این دودمان خاموش شد و سلطان محمد خوارزمشاه آخرین شاه این سلاله از چنگیز شکست خورد.

خوارزمشاهیان نه تنها در سیاست و فتوح بلکه هم از نظر علم و فضل مشهور بودند. آتسز خودش شاعر بود و علمدوست، با شاعران و اهل فضل می نشست، مشاعره میکرد، نکته ها میگفت؛ رشید الدین و طواط بلخی شاعر و نویسنده دبیرش بود، وی را تشویق ها میکرد تا حدیکه «حدایق السحر» را بنام این پادشاه رقم کرد و بهاء الدین محمد بن مؤید (از جوین بین هرات و فراه) منشی علاء الدین تکش «التوسا الی الترسل» را در انشاء نگاشت.

در نیمه قرن ششم و آغاز قرن هفت که هنوز خوارزمشاهیان در شمال و شمالغرب افغانستان سلطنت داشتند غوریان در غرب و جنوب و قلب افغانستان سلطنت غوری را تأسیس کردند که بنام ملوک غوریا ملوک الجبال یا شاهان کوهها یا ملوک شنسب و یا آل شنسب نامیده میشوند. غوریان دو سلسله بودند: یکی غوریانیکه فیروز کوه پایتخت شان بود از طرف خلیفه بغداد لقب سلطان داشتند. این ها مستقل بودند و بین ۵۴۳ و ۶۱۲ هجری فرمانفرمایی میکردند. علاء الدین حسین غوری ملقب به جهانسوز از معروفترین شاهان این سلاله است که با بهرامشاه غزنوی جنگیده ویرا شکست داد و غزنین را آتش زد دیگر غوریان ملوک بامیان و تخارستان (مرکز و شمال افغانستان) اند که از شاهان مشهور شان ملک فخر الدین بن مسعود بن عزالدین حسین برادر سلطان علاء الدین جهانسوز (۵۵۸) و ملک شمس الدین محمد پسر ملک فخرالدین بن مسعود استند. هر دو سلسله غوریان شاهانی بودند که پیروش فضل و ادب پرداختند و دربار شان مرجع فاضلان، عالمان و شاعران بود. چنانچه نظامی عروضی سمرقندی به دربار غوریان بسر میبرد و «چهار مقاله» یا «مجمع النوادر» خود را بنام یکی از شاهزادگان نوشت همچنین ابو نصر فراهی (مؤلف نصاب صبیان) ضیاء الدین هروی شاعر و ظهیر الدین سیستانی و ده ها شاعر و نویسنده بزرگ به دربار اینان منسوب بودند.

جهانسوز:

علاء الدین (حسین بن حسن بن حسین بن محمد بن عباس) مشهور به ملك الجبال سلطان حسین غوری با آنکه غزنین را آتش زد، سلطان فضلپور و شعر دوست و هم خودش شاعر بود و نویسنده که دیوان شعر داشته، پیش از حمله به غزنین یعنی بعد از کشتن برادرش سوری بدست سلطان ابراهیم به قاضی القضاة غزنی شعری فرستاد:

اعضای ممالک جهان را بدنم
جوینده، خصم خویش و لشکر شکنم
گر غزنین را از بیخ و بن برنه کنم
پس من نه حسین بن حسین حسنم

پس از فتح غزنین چنین سرود:

چراغ دوده، عباسیانم	جهان داند که من شاه جهانم
اجل بازیگر نوك سنانم	علاء الدین حسین بن حسینم
که باقی باد ملك خاندانم	که بادا موج زن گرد سپاهم
یکی باشد زمین و آسمانم	چو بر گلگون دولت بر نشینم
بهر کشور شهء دیگر نشانم	همه عالم چو سکندر بگردم
به تیغ تیز جوی خون برانم	بدل بودم که هم ازواج غزنین
شفاعت میکند بخت جوانم	و لیکن گنوه پیرانند و طفلان
که بادا جان شان پیوند جانم	بیخشیدم بایشان جان ایشان

در منازعت تکین آباد بخسرو غزنه نوشت:

اول پدرت نهاد کین را بنیاد
تا خلق جهان جهان ببیداد افتاد
هان تا ندهی ز بهر يك تکناباد
سر تا سر ملك آل محمود بر باد

هنگامیکه سلجوقیان و خوارزمشاهیان در غرب و شمالغرب افغانستان (خراسان آنروز) حکمرانی میکردند و تقریباً تمام ایران را در حیطه قدرت داشتند، غزنویان در شرق و جنوب شرق افغانستان و شمالغرب هند سلطنت

میگردند و غوریان در وسط و جنوب و جنوب غرب افغانستان به فرمانداری میپرداختند، گذشته از سلجوقیان بزرگ «خراسان» سلجوقیان کوچک در عراق، کرمان، شام و آسیای صغیر سلطنت های کوچک داشتند و علت ترویج زبان دری و ادبیات ما در آسیای صغیر شدند. در همین دور در ماوراء النهر ملوک خانیه ماوراء النهر پادشاهی میگردند و اتابکان از سلسله سلجوقیان کوچک در فارس و آذربایجان سلطنت داشتند: از جمله سعد بن زنگی از اتابکان فارس است که سعدی به دربار وی منسوب و تخلص خود را از نام او گرفته است. عمیق بخارانی شاعر دربار ملوک خانیه ماوراء النهر بود و خاقانی شیروانی و نظامی گنجوی به دربار اتابکان آذربایجان منسوب بود و ظهیر فاریابی از شاعران دور سلجوقیان افغانستان به شمار می آید.

۳- مرحله نخست: تکامل شعر تعلیمی و فلسفی:

ترویج تصوف و نفوذ آن در ادبیات در این دوره پدیده ای در شعر بوجود آورد و زمینه را برای آن مساعد کرد تا شعر را که قبلاً برای شعر و زیبایی میگفتند، برای وسیله اظهار عقیدت و منظور معین بکار برند. این جنبش در شاعران این دور جسته جسته ظاهر شد و تکامل کرد، اما با ناصر خسرو خطوط آن روشن و واضح گردید و تثبیت شد، چنانچه بعد عمر خیام نیز در رباعیات خود این روش را بکار برد و سرودن شعر برای منظور خاص و بیان افکار معین که با ناصر خسرو نضج گرفت و با خیام بصورت دیگر در آمد و در سراسر دور سلجوقیان و خوارزمشاهیان ادامه داشت. شاعرانی هم درین دور پدید آمدند که با نام خسرو اندک تفاوت داشتند، اما همان جنبش را بیش برده اند. از بزرگان این جریان که شعر و قصیده را برای بیان فکر بکار برده، فکر را در شعر داخل کرده اند، ناصر خسرو، ازرقی هروی و خاقانی اند.

ازرقی:

(ابوبکر زین الدین ازرقی هروی) مداح سلطان طوغانشاه است و پدرش اسمعیل وراق هروی است که فردوسی مدتی به خانه او متواری بود. وی نیز شعر را به منظور اظهار مطالب سروده است. بقول چهار مقاله روزی طوغانشاه

نرد میباخت، دوشش خواست، دویک افتاد، شاه تیره شد و بر آشفست و هر ساعت دست بر شمشیر میکرد ازرقی که حاضر بود ترسید مبادا حریف را بکشد بر بداهت این رباعی بگفت:

گر شاه دوشش خواست دویک زخم افتاد
تا ظن نبیری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رأی شاهنشده یاد
در حضرت شاه روی بر خاک نهاد
و شاه عظیم شادمانه بگشت.

ناصر خسرو بلخی:

اما ناصر خسرو نخستین کسی بود که شعر را برای منظور معین و اظهار فکر سرود و نگاهی بشرح حالش موضوع را روشن کند.

ابو معین الدین ناصر خسرو بن حارث بلخی در سال ۳۹۴ هجری در ناحیت قبادیان از حومه بلخ (حالا در شهر مزار شریف افغانستان) تولد شده است. گرچه معاصر خیام بود اما در شهرت و تأثیر افزونتر از او بود. از آغاز جوانی به مطالعت علوم شوقی وافر داشت. سپس منشی و دبیر دربار سلجوقی بود. به طبیعیات، نجوم، فلسفه یونان و ادیان مقایسی مشغول شد. در چهل و یکسالگی قصد سفر حج کرد و هفت سال به مسافرت پرداخت. سوریه، فلسطین، ممالک عربی، مصر و شمال افریقا را گشت. معروفست وقتیکه به تبریز رسید قطران شاعر تبریزی که شعر نیکو میگفت مگر زبان دری خود نمیدانست پیش وی آمد و از در حل مشکلات شعر و لغات و کلمات و عبارات زبان دری کمک خواست. ناصر خسرو در مصر به مذهب اسمعیلیه گروید و در آن پیشرفت، تا اینکه ویرا بحیث حجت خراسان برای تبلیغ به کشور خودش مأمور کردند. وی به افغانستان آمد و تبلیغ کرد اما به مخالفت اهل سنت دچار گشت و فرار کرد. پیوسته از مردم رنج میکشید و الم میدید و خانه بدوش بود. این وضع ویرا سخت متاثر ساخت، گرچه خودش از جا نرفت اما این تأسف در اشعارش هویداست. از قصیدهء معروف اوست:

آزرده کرد گژدم غریت جگر مرا
 گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
 در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
 صفراهمی برآید ز اندوه بسر مرا
 گر در کمال و فضل بودمرد را خطر
 چون خوار و زار کرد پس این بیخطر مرا
 گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
 جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
 نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
 این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
 دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک
 این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
 با خاطر منور روشن تر از قمر
 ناید بکار هیچ مقرر قمر مرا
 بالشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
 دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
 اندیشه مر مرا شجر خوب پرور است
 پرهیز و علم ریزد از و برگه و بر مرا
 منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
 زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا
 هرچند مسکنم بزمین است روز و شب
 بر چرخ هفتم است مال سفر مرا
 هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند
 وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
 نام قضا خرد کند و نام قدر سخن
 یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
 و اکنونکه عقل و نفس سخنگوی خود منم
 از خویشتن چه باید کردن حذر مرا

وی پس از آوارگی زیاد در قرینهٔ میگان بدخشان رفت و عزلت گزید و در همانجا مرد. وی هم شاعر بزرگ و هم نثر نویس معتبر است. از آثار معروفش یکی دیوان اوست دارای یازده هزار بیت، همه قصاید علمی فلسفی و مذهبی است. دیگر سفرنامه، اوست در نثر حاوی شرح حالات سفر و وضع مسلمانان آن کشور هاینکه دیده، از مهمترین کتاب های این دور بشمار می آید و بسیار ساده نوشته شده. سدیکر زادالمسافرن و چهارم وجه دین است: این دو کتاب مشتمل بر مباحث دینی است که عقاید اسمعیلیه در آن شرح یافته است.

سبک و فکر ناصر خسرو در شعر این دور تحولی وارد کرد وی بهیچ دربار مربوط و پیوسته نبود و شاعری بود آزاد، اشعارش نیز دارای مضامین عالی، اخلاقی و معنوی بود که از بزرگ منشی و روح آزاد شاعر حکایت میکرد. اینگونه شعر در نوع خود بیمانند است. گرچه کسایی و ازرقی درین راه پیشرو ناصر خسرو بودند اما ناصر خسرو آن را بکمال رسانید و بانی آن گشت: در اشعار ناصر خسرو مدح وجود ندارد، زندگانی درباری و مداهنه را نکوهش میکند و اظهار میکند که نباید گوهر قیمتی سخن را برای مدح و صفت شکست:

من آنم که در پای خسوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

وی در قصاید و آثار خود مردم را به ایمان، معنویت، اهمیت ندادن به جهان مادی، دوری از آرایش های ظاهری، تزکیه نفس، تقوی و پرهیزگاری راهبری نموده است و مطالب را طوری بیان کرده است که از خلال آن ممکنست به حقایق دینی و مذهبی پی برد. ارزش وقت را اظهار میداشت و در قصاید خود از فضیلت و دانش سخن میراند و آن دانشی را بزرگ شمرده که با دین و مذهب آمیخته باشد. علم با عمل را پر ارزش خوانده است، گفته که بزرگترین نتیجه، علم اخلاق است. باینصورت وی دارای عقیدت و هدف خاص بود و اولین شاعر است که شعر را برای بیان یک عقیده معین بکار برد و شعر را وسیله تبلیغ عقاید و افکار ساخت که شاعران دیگر خاصه متصوفان از وی پیروی کردند. خلاصه از قصیده و شعر برای ارشاد و راهنمایی مردم استفاده

کرده است.

ناصر خسرو غزل نساخته، مگر گاهی در اشعارش توصیف طبیعت دیده میشود طوری که با سایر شاعران مانند نیست. قصیده های وی سبک و اسلوب مخصوصی دارد که از شاعران دیگر ممتاز است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن ز سر باد خیره سری را

بری دان ز افعال چرخ برین را

نشاید نکوهش ز دانش بریرا

همی تا کند پیشه عادت همی کن

جهان مر جفا را تو مر صابری را

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

بچهره شدن چون پری کی توانی

بافعال ماننده شو مر پری را

نگاه کن که مانند همی نرگس نو

ز بس سیم و زر تاج اسکندری را

سپیدار مانندست بی هیچ چیزی

از ایرا که بگزید مستکبری را

اگر تو ز آموختن سر بتابایی

نجدید سر تو همی سروری را

بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خوه هیمن است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیری

بزیر آوری چرخ نیلوفری را

* * *

قصاید خاقانی (افضل الدین بدیل بن علی متولد در ۵۲۰ و فات ۵۹۵ در شیروان) که از شاگردان ابو العلاء گنجوی بود و بوسیله وی به دربار راه

یافت؛ نیز حاکی شکایت وی از حسد مردم بوده همت بلند ویرا مینماید و مسلک دینی و اخلاقی او را بیان میکند. وی که از قصیده گویان درجه اولست معنی دقیق و نغز را در قالب لفظ جامع و فصیح ادا کرده در عربی تبحری داشت و بر آن حاکم بود، کلمات، ترکیبات و معانی تازه ای بکار برده، چون مادرش مسیحی بود از مصطلحات مسیحیان بکثرت استعمال کرده، قصایدش مفصل و دامنه دار و دراز است. با وجود خصوصیت های مخصوص خودش از تاثیر گویندگان بزرگ خراسان مانند منوچهری و عنصری فارغ نبوده شیوه آنان را بکار برده. تمایل خاقانی به دیانت و زهد، از اشعار مانند قصایدیکه در وصف کعبه و نعت حضرت پیغمبر (ص) وغیره دارد، روشن است. همه جا روحانیت و ایمان را اساس میداند و حکمت الهی را بزرگ می شمارد. بدیگران پند و اندرز میدهد و خود هم بدان کار بندد و احساس دیانت و پاکدلی را در خواننده بیدار مینماید؛ اما باوجود رنج ها و آلامیکه دیده عزت نفس را از دست نداده و زبان به عجز نگشاده مردم را بحصول اخلاق پسندیده میخواند، از ظاهر پرستی و تملق و ریا گریزانست و شخص را به معنی پرستی دعوت میکند تا از آرایش بیرون آزاد گردد و به پیرایش درون بگراید. قصایدش بیشتر فلسفی و تعلیمی است و در شعر منظوری دارد که افکار معینی را تلقین کند و درست همان روش ناصر خسرو را مگر بصورتی دیگر تعقیب مینماید. در برگشت از سفر حج دیدن خرابه های باستانی دل حساس ویرا تحریک کرد و دجله وار گریست و قصیده ایوان مد این را سرود که از شاهکار های ادبی و اثر ارجمندی بشمار میرود، در ضمن آن ارشاد و راهنمایی میکند، پند و اندرز میدهد.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مد این را آیینه عبورت دان

یک ره ز لب دجله صد دجله خون گویی

وز دیده دوم دجله بر خاک مد این ران

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی

کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
 تا سلسله ایوان بگسست مد این را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
 گه گه بزبان اشک آوازه ده ایوان را
 تا بوکله بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
 دندانہ ہر قصری پندی دہدت نونو
 پند ســـــر دندانہ بشنو ز بن دندان
 گوید کہ تو از خاکی ما خاک تو ایم اکنون
 گامی دو سه برمانہ اشکی دو سه ہم بفشان
 آری چہ عجب داری کاندہ چمن گیتی
 جغد است پی بلبل نوجہ است پی الحان
 ما بارگہ دادیم این رفت ستم برما
 بر قصر ستمگاران تا خود چہ رسد خذلان
 بر دیدہ من خندی کاینجا ز چہ میگیرد
 خندند بر آن دیدہ کاینجا نشود گریان
 اینست همان درگہ کور از شہان ہودی
 دیلم ملک باہل ہند و شہ ترکستان
 اینست همان صفہ کز ہیبت او بردی
 بر شیر فلک حملہ شیرین شاد وران
 اینست همان ایوان گز نقش رخ مردم
 خاک در او ہودی دیوار نگارستان
 پندار همان عہدست از دیدہ فکرت بین
 در سلسلہ درگہ در کوکبہ میدان
 از اسپ پیادہ شو بر نطع زمین رخ نہ
 زیر پی پیلش بین شہمات شدہ نعمان
 کســـــری و ترنج زبرویز و ترہ زرین
 بر باد شدہ یکسر با خاک شدہ یکسان

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
 ز ایشان شکم خاکست آبتن جاویدان
 خاقانی ازین درگه در یوزه عبرت کن
 تا از در تو زان پس دریوزه کند خاقان

۴- مرحله دیگر، شاعران دریاری و قصاید تعلیمی:

در دوریکه شعر و سخنسرایی برای هدف و مطلوب بخصوصی به عمل آمد شاعرانی هم ظهور کردند که اصلاً در باری بوده، قصاید شان مدحیه است اما بازهم قصیده برای مطلوب خاص و تلقین فکر بکار برده اند؛ در حالیه ناصر خسرو اصلاً شاعر دریاری نبود. از برجستگان این جریان انوری، معزی و ظهیر فاریابی اند.

انوری ابیوردی:

(محمد بن محمد بن اسحق اوحدالدین) از ابیورد، دشت خاوران (خراسان) بود و در قریه دهنه متولد گشت. ابتدا خاوری تخلص میکرد سپس با نوری مبدل کرد در عصر سلطان سنجر از شاعران معروف شد که قصیدهء معروف با مطلع:

گر دل و دست بحروکان باشد دل و دست خدايگان باشد

ویرا از نزدیکان و مقربان پادشاه گردانید. انوری در نجوم متبحر بود. باری پیشگویی کرد که بادی سخت خواهد آمد و نیامد، نزد مردم مسخره شد و مسافرت اختیار کرد. دیوانش دارای سیزده هزار بیت است، طبع روان داشت و قصیده سرای چیره دستی بود. در علم لغت زبان عربی و دری سخت ماهر بود. در حکمت، نجوم، علوم طبیعی و منطق ید طولا داشت و در شعر خود از آن استفادت کرده الفاظ و لغات عربی را به مهارت در سخن خود گنجانیده است. اشعارش از حیث متانت الفاظ و کلمات و از نگاه دقت معنی جمال لفظ و کمال معنی را دارا بوده استادانه است. مدایح انوری غالباً اغراق آمیز است، گذشته از مدیحه بعضی قصاید پیچیده و پر تکلف هم دارد و بر می آید که به صنایع لفظی توجه کرده است. غزلیات و قطعات اخلاقی خوبی سروده، قصاید

تعلیمی متضمن نکات عالی فلسفی و دانشمندانه دارد که خواننده را راهبری مینماید. قصیده «اشک خراسان» وی که از شاهکار های ادبیات ماست بهترین اثر تعلیمی است که قلب و روح و احساسات خواننده را متحرک میکند و به هیجان می آورد، آنگاه آماده پذیرش هرگونه پند و اندرز مینماید، بشر را به خیر و نیکی دلالت میکند. انوری در هجو نیز مهارت بسزایی داشت.

سفر مربی مرد است و آشیانه جاه
 سفر خزانه مال است و اوستاد هنر
 در آن زمین که تو در چشم خلق خوار شدی
 سبک سفر کن از آنجا برو بجای دینگر
 درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای
 نه جور اره کشیدی نه هم جفای تبر
 به شهر خویش درون بیخطر بود مردم
 بکان خویش درون بی بها بود گوهر
 بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد
 که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر
 من توانم که نگویم بدکس در همه عمر
 نتوانم که نگویند مرا بد دگران

* * *

گر جهان جمله بید گفتن من برخیزند
 من و این کنج و بعبرت بجهان در نگران
 جز نکویی نکنم با همه گردهست دهد
 که بر انگشت بپیچند بدم بی خبران
 نفس من برتر از آنست که مجروح شود
 خاصه از گپ زدن بیسده بی بصران

* * *

اشك خراسان:

در اواخر عهد سنجر ترکمانان غزیر ولایت خراسان دست یافته به نهب و غارت بلاء و قتل و آزار مردم پرداختند چون استیلاء آنان بطول انجامید مردم خراسان با احمد سلیمان والی سمرقند ملتجی شده خواجه کمال الدین را که از معتمدین سنجر بود به صوب او روانه داشت، انوری نیز در همین آوان قصیده ای در تحریک و تشویق احمد سلیمان ساخته توسط کمال الدین به خدمت فرستاد: اینک ابیاتی از آن:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر

نامه اهل خراسان ببر خاقان بزر

نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان

نامه ای مقطع آن درد دل و خون جگر

نامه ای بر رشمش آه عزیزان پیدا

نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمز

تاکنون حال خراسان و رعایا بوده است

بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر

نی نبوده است که پوشیده نباشد بروی

ذره ای نیک و بد نه فلک و هفت اختر

گارها بسته بود بیشک در وقت و کنون

وقت آنست که راند سوی ایران لشکر

خسرو عادل خاقان معظم گر چند

پادشاه است و جهاندار بهفتاد پدر

دایم فخر بآنست که در پیش ملوک

پسرش خواندی سلطان سلاطین سنجر

باز خواهد ز غزان کینه که واجب باشد

خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر

چون شد از عدلش سر تا سر تران آباد

کی روا دارد ایران را ویران یکسر

ای کیومرث بقا پادشه کسری عدل
 وی منوچهر لقا خسرو افریدون فر
 قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف
 چون شنیدی ز ره لطف بر ایشان بنگر
 بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
 بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
 بر دره و نان، احرار حزین و حیران
 در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
 شاد الا بدرمرگ نبینی مردم
 بگر جز در شکم مام نیایی دختر
 بر مسلمانان آن نوع کند استخفاف
 که مسلمان نکند صد يك آن با کافر
 هست در روم و خطا امن مسلمانان را
 نیست يك ذره سلامت به مسلمانی در
 خلق را زین غم فریاد رس ای شاه نژاد
 ملک را زین ستم آزاد کن ای پاک گهر
 بخدایی که بیبار است بنامت دینار
 بخدایی که بر افراخت بفرقت افسر
 که کنی فارغ و آسوده دل خلق خدای
 زین فرومایه غز شوم پی غارتگر
 وقت آنست که یابند ز رحمت پاداش
 گاه آنست که گیرند ز تیغت کیفر
 سوی آن حضرت کز عدل تو کشته است بهشت
 دور ازین جای که از ظلم فزان شد چو سفر
 هر که پای و خری داشت بحیلت بگریخت
 چه کند مسکین ان را که نه پای است و نه خر

رحم کن رحم بر آن قوم که جویند جویند
 از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر
 رحم کن رحم بر آن ها که نیابند نم
 از پس آنکه ز اطلستان بودی بستر
 رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
 در مصیبتشان جز نوحه کری کاردگر
 رحم کن رحم بر آن قوم که رسوا گشتند
 از پس آنکه بمستوری بودند سمر
 از تورزم ایشه و از بخت موافق نصرت
 از تو عزم ایملک و از ملك العرش ظفر
 همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان
 همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر
 بهره ای باید از عدل تو نیز ایران را
 گرچه ویران شده بیرون ز جهانش مشمر
 تو خور روشنی و هست خراسان اطلال
 نه بر اطلال بتابد چو بر ابادی خور؟

امیر معزی:

محمد پسر عبدالملك برهانی از شاعران معروف دور سلجوقی و ملك الشعراى ملكشاه و سنجر بود. شاعری خوش محضر و بدیهه گوی بود. قصیده را بسبك غزنویان میسرود و بوی عنصری از گفته هایش می آید، اما از ادب عرب بسیار متأثر بوده کلمات عربی در آثارش دیده میشود:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار من
 تا يك زمسان زاری کنم بر ریع و اطلال دمن
 ریع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
 اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
 از روی یار خرگهی، الوان همی بینم تهی

وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
 بر جای رطل و جام می گوران نهاد ستند پی
 باجای چنگ و نای و نی آواز ز اغست و زغن
 آنجا که بوده دستان با دوستان در بوستان
 شد گرگ رو به را مکان شد کوف کرگس را وطن
 ابر است بر جای قمر ز هرست بر جای شکر
 سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
 آری چو پیش اید قضا سروا شود چو مرغوا
 جای شجر گیرد گیاه جای طرب گیرد شجن
 کاخی که دیدم و آن ارم خرمتراز روی صنم
 دیوار او بینم بخم ماننده پشت شمن
 تمثال های بلعجب چاک آوریده بی سبب
 گویی درید ندای عجب بر تن ز حسرت پیرهن
 زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را برون
 دیار کی گردد کنون گسردد دیار یار من

ظهیر فاریابی:

اسمش ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیر الدین فاریابی است و در دهکده فاریاب ناحیت بلخ متولد شده که فاریاب امروز بدولت آباد در حوالی میخنه معروف است. وی در آغاز جوانی به کسب علم و تحصیل پرداخت، در علم و حکمت و نجوم معلوماتی وافر اندوخت و شاگرد رشیدی سمرقندی بود. سپس به سیاحت و جهانگردی آغاز کرد. نیشاپور، مازندران و آذربایجان را بگشت و مداح طوغانشاه محمد بن ایلدگزوقزل ارسلان بود. وی در عصر خود شهرتی بسزا یافت و از شاعران مشهور شد دیوانش که دارای پنج هزار بیت است بحدی محبوب بود که بدست کس نمیرسید و میگفتند: دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیایی، وی در اخیر عمر از مداحی دست گرفت و در سال ۵۹۸ در تبریز وفات یافت. قصاید و غزلیات ظهیر فاریابی عالی و پر ارزش

سبك او شسته و روان. و قصاید مدحیه او متین است. البته در شعر راه نوی نه پیموده و همان روش غزنویان را پیروی کرده است، مدایح ظهیر و اغراق وی در آن معروفست، چنانچه در مدح قزل ارسلان سلجوقی بحدی مبالغه کرده که نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه میگذارد تا برکاب مدوح بوسه دهد:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه برکاب قزل ارسلان زند

* * *

گوهر

سحر چو تافت ز دریای خاوران گوهر
زمانه کرد بدرج فلک نهان گوهر
نگاه بخت چو لعل در افشان گوهر
شکسته درج درو شد سبك گران گوهر
تر است لعل شکر بار و در میان گوهر
میان لعل چرا کرده ای نهان گوهر
بخنده چون لب یاقوت رنگ بکشایی
ز شرم زرد شود هم چو زعفران گوهر
رخم چو زرد شد از جزع دیده هر ساعت
فشانم از غم آن لعل درفشان گوهر
مرا بیاد مده گرچه خاکسارم از آنک
بخاک تیره کند بیشتر مکان گوهر
اگر چه سیم و زرم نیست هست گوهر اشک
که نزد عقل به از صد هزار کان گوهر
سزد که ننگ نیاید ترا ز صحبت من
از آنکه ننگ ندارد ز ریسمان گوهر
همین بس است که الماس طبع من دارد
چو خنجر ملك شرق در میان گوهر

چنان بچشم تو بی قیمتم ز بی در می
که روز بزم بچشم خدایگان گوهر
خدایگان ملوک جهان طغان شه آنک
نثار میکند از جود بر جهان گوهر
ز بسکه خوف مخالف بریخت روز مصاف
گرفت در دل کان رنگ ارغوان گوهر
به ین بخت چو گیرد قلم بدست کند
بصورت شبه از نوک او روان گوهر
اگر تو دست سخاوت کشیده تر نکنی
بهیچ کان ندهد هیچکس نشان گوهر
خروس عدل تو تا پرزده است در عالم
بجای بیضه نهاد است ماکیان گوهر
ز هی زمانه که بعد از هزار غصه و رنج
مرا نهاد ز مدح تو در دهان گوهر
زمانه گرچه بیازاردم نیازم
کسی بیفکنند از دست را یگان گوهر
اگر چه موج بر آورد سالها دریا
بهیچ وقت ننگند پرگران گوهر
قصیده ای که بمدح تو گفت بنده چو در
ردیف ساختنش از بهر امتحان گوهر
درین دیار بسی شاعران با هنر اند
که نور فکرت ایشان دهد یگان گوهر
سزد بنظم چنین گوهری کنند قیام
از آنکه خوب نماید به تو امان گوهر
همیشه تا که بهنگام نوبهار سحاب
کند نثار باطراف پرستان گوهر
نثار مجلسست از چرخ گوهری بادا
که در حساب نیاید بهاء آن گوهر

۶- تکامل نشر:

خواجۀ انصار و مقدمات نثر فنی، سیاستنامه نظام الملك، چهارمقاله، عروضی و حدایق السحر و طواط

خواجۀ انصار و نثر فنی:

خواجۀ عبدالله (بن محمد) انصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱ هجری) از معاصران ابو سعیدایی الخیر و نظام الملك بوده در هرات تولد شد و مرقدش نیز آنجاست. از آوان طفلی ذکای خوبی داشت و اشعار زیادی بحفظش بود، حدیث، تفسیر، فقه، کلام و فلسفه تحصیل کرد و تصوف فرا گرفت. آثار زیادی به زبان های دری و عربی نوشت. از جمله؛ دل و جان، الهی نامه، محبت نامه، قلندر نامه و هفت حصار اند. مشهورترین اثر او به زبان دری الهی نامه اش است که در آن سبک مخصوص بکار برده، بصورت جملات مقطع آورده. وی اولین کسیست که شعر و نثر را یکجا نوشته و در این روش پیشرو سعدی در گلستان است. همچنین خواجۀ انصاری هروی و ابو المعالی نصر الله مؤلف کلیله و دمنه اساس نثر فنی را گذاشته که سعدی آن را ارتقاء داد و شاهکار این رشته (گلستان) را بوجود آورد. خواجۀ انصار کتاب طبقات صوفیه عبدالرحمن سملی را به زبان هروی تقریر کرد و شاگردان آن را نوشتند که جامی در قرن نهم اضافاتی به زبان دری و نفحات الانس نام کرد.

سبک خواجۀ در نظم و نثر آمیخته، سلیس و مخصوص بخود اوست.

از مناجات اوست:

بنده آنی که در بند آنی، آن ارزی که میورزی؛ خداوند می بیند و میپوشد، همسایه نمی بیند و میخروشد. اگر بهوا پری مگسی باشی، اگر بروی آب روی خسی باشی، دل بدست آر تا کسی باشی.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

یک کعبه صورتست یک کعبه دل

تا توانی زیارت دلهـا کن

کافزون ز هزار کعبه آمد یکدل

روز گاری او را می جستم خود می را می یافتم، اکنون خود را میجویم او

را می یابم.

عشق آمد و شد چون خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامی است زمن برمن و باقی همه اوست

سیاستنامهء خواجه نظام الملک:

سیاستنامه با سیر الملوك خواجه نظام الملک نخستین کتاب معروف در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست اهل اداره است. همچنین در مورد برخی فرقه های تاریخی معلومات کافی دارد. این کتاب که در سال ۴۸۴ بنام ملکشاه سلجوقی تالیف شده است سبک شیوا و روان داشته یکی از نثرهای عمده این دور است. که اطلاعات و نظریات و عقاید يك مرد سیاسی و اداری را نشان میدهد و در توصیف بیان جزئیات و عمق مشاهدات کمتر مانند دارد.

خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملک در تاریخ اجتماعی این عصر شخص مهم و وزیر الپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی بود که در ظرف سی سال زندگی بحیث مرد، سیاسی نویسنده و فیلسوف. همه امور کشور را اداره کرد و مدارس، مساجد و سایر جاهای عمومی ساخت. نظامیه های او مشهور است و سیاستنامه وی را جاویدان نمود.

چهار مقاله نظامی عروضی:

چهار مقاله شاهکار نظامی عروضی شاعر دربار غوریان هرات کتابی است مخصوصاً تذکر که به ما رسیده. ابوالحسن احمد نظامی عروضی سمرقندی از شاعران دربار غوریان و از شاگردان امیر معزی و نثر نویس درجه اول است که چهار مقاله در صف تاریخ بیهقی کلیله و دمنه می ایستد این کتاب در ۵۵۰ هجری تالیف و بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری هدیه شده است.

به علاوه مقدمه این کتاب دارای چهار مقاله است: مقاله در ماهیت علم دبیری، در ماهیت علم شعر، در ماهیت علم نجوم، در ماهیت علم طب در

هر مقاله نخست يك خلاصه و پیشگفتار در کلیات و مبادی آن رشته دارد و سپس ده حکایت طرفه و نغزاز بهترین امثله را ذکر میکند. حکایت دهم هر مقاله از سرگذشتهای خود اوست. وی نتیجه میگیرد که يك پادشاه در دربار خود ناگزیر است چهار شخص داشته باشد: دبیر، شاعر، منجم و طبیب. انشاء آن روان و متین و سبک آن عالی است. از مشخصات عمده کتاب شرح حال شاعران و فاضلان معروف زمان خودش و قبل از زمان خودش میباشد، مخصوصاً از نظر آن شاعران و نویسندگان و اهل علم که بعصر وی نزدیکتر بوده اند قابل استفاده و تذکر است. اطلاعات و معلوماتش راجع به شاعران قیمتدار و پر ارزش میباشد.

حدایق السحر و طواط:

حدایق السحر فی دقایق الشهر را رشید و طواط بلخی در صنایع شعری و قواعد بدیع بنام آتسز خوارزم شاه تألیف کرد و پس از ترجمان البلاغه (منسوب به فرخی که اصلاً از عمر الرادیانی است) نخستین کتاب در فن خود است و از نظر احتوای امثال و شواهد در نثر و نظم دری و عربی خیلی مهم است. اسلوب نثرش مخصوص و مسجع بوده که ویرا در نثر نویسی مقام عالی میدهد. مؤلف آن محمد بن محمد عبدالجلیل رشید الدین عمری و طواط بلخی که در حدود سالهای ۴۸۰-۴۸۷ در بلخ متولد و در سال ۵۷۳ در همانجا وفات یافت که در نثر و نظم مقام عالی دارد. تحصیلاتش در نظامیه بلخ صورت گرفت در منطق و فلسفه مقتدر بود برز مخشری انتقادها دارد. ابو سعید هروی از استادانش هست. و طواط سمت دارالانشاء یا وزارت رسایل و ملك الشعرايي آتسز رقیب سنجر را داشته در عربی و دری دارای ید طولا بود، نثر را موجز و پر لطف مینوشت و نظم را با مراعات صنایع لفظی نغز میسرود. دیوان اشعارش پنجهزار بیت است و شعرش سهل ممتنع بوده از انوری دست کم ندارد از فضل او مینویسند که هزار کتاب را تصحیح و مقابله کرده بود.

از عربی نویسان ما:

امام غزالی (حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی) از نثر نویسان بوده در نثر دری «کیمیای سعادت» او معروف است شهاب الدین سهروردی، مؤلف حکمت اشراق که به جرم دست داشتن به فلسفه از طرف پسر سلطان صلاح الدین ایوبی به قتل رسید. حکمت اشراق، آمیخته و گزیده فلسفه های زردشت، افلاطون و اسلام است. امام فخر رازی مؤلف تفسیر کبیر در هرات زندگی کرده در آنجا مدفون است.

ج: داستان سرایان عشقی و رباعی سرایی

۱- تکامل مثنویهای عشقی، از عنصری تا نظامی و

امیر خسرو:

از قدیمترین داستانسرایی عشقی در مورد عنصری سخن گفته اند که قصه و املق و عذرا را نخست او نظم آورد. همچنین مثنویهای عشقی دیگر مانند سرخ بت و خنگ بت (در مود دو بت ۵۲ متری و ۲۵ متری بامیان) شاد بهر و عین الحیات را بوی نسبت داده اند. فردوسی نیز در شاهنامه که اصلاً اثر حماسی است، بنا بر ایجاد موقع داستانسرایهایی غالباً عشقی دارد از قبیل داستان عشق رودابه و زال، رستم و سهراب، بیژن و منیژه، داستان اسکندر و امثال آن که ازین نظر پر ارزش و اهمیت بوده قابل تذکر اند. ازین جمله هم یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی را میتوان بر شمرد که همان حکایت حضرت یوسف (ع) است به اساس قرآن کریم، انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی جای تردید است چه به اساس نخستین نسخه خطی ای که از آن بدست آمده آن مثنوی بسیار بعد در زمان سلطان ملک شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) بنام برادر وی طوغانشاه بن ارسلان نظم شده. سپس از نظر سبک نیز نه تنها بآن سبک عالی و شسته و محکم فردوسی نمیرسد که اصلاً به سبک دور غزنه شباهتی ندارد و شعرش بسیار سست است.

خمسهء نظامی:

ازین ها که بگذریم بزرگترین داستانسرای قابل ذکر نظامی گنججوی از گنجه حومه باد کوبه (باکو) پایتخت آذربایجان است که از ۵۳۵ تا ۵۹۹ هجری زیسته و به دربار قزل ارسلان رسیده وی پنج اثر منظوم دارد که هر یک در کشور رومانس شاهکار است. این آثار در سی سال نگاشته شده که بنام «خمسهء نظامی» یا «پنج گنج» معروفست و عبارتند از:

۱- مخزن الاسرار در حدود دو هزار و سه صد و بیست (۲۳۲۰) که معانی عالی تصوفی در قالب امثله گنجانیده شده، به علاوه حمد و نعت از بیست مقاله مرکب است در آفرینش عالم عدل و انصاف بزرگواری آدمی عاقبت اندیشی...

۲- خسرو و شیرین قریب دارای هفت هزار بیت که نزد ما بفرهاده و شیرین مشهور است و از افسانه های مشهور نظم دری است مشتمل بر داستان شاهی خسرو و پرویز دوم شاه ساسانی است که عشق خسرو با شیرین و جفا کشیدن های عاشق ستمدیده شیرین، و فرهاد کوهکن بیان میشود.

خسرو پرویز پسر هرمزنیای خود را بخواب دید که ویرا بچهار چیز مخصوصاً نصیحت میکند، روزی شاهپور ندیم وی از زیبایی و دلفریبی دختری شیرین نام حکایت کرد وی شاهپور را بخواستگاری شیرین فرستاد. شاهپور صورت خسرو کشید و بر راه شیرین گذاشت، چون شیرین از آنجا گذشت و آن صورت بدید بدان عاشق شد و راه رسیدن بوی را نمیدانست ندیمه هایش وعده چاره جویی دادند. خبر به شاهپور رسید، خود را به شیرین رسانید و از شاهی و شاهزادگی خسرو سخن گفت. شیرین عشق خود را بوی اظهار نمود وی نیز از عشق خسرو به شیرین گفته خواستگاری خود را نمود، و انگشتری از خسرو بوی داد، فردا شیرین بر حسب رهنمایی شاهپور آهنگ شکار کرد و بر شبیدیز نشست. روز در هنگام شکار شبیدیز اسپ شیرین پیشی گرفت، دگران هرچند در جستجو شدند او را نیافتند و شبانگاه با نومیدی برگشتند. خسرو با انتظار شیرین نشسته بود و اطلاع یافت که پدرش عزم گوشمال او دارد پس قصد صید کرد و به نوکران سپرد اگر ماهپاره ای آمد او را گرمی دارند. در ضمن

رام از فرط ماندگی جایی آرام کردند. خود به تنهایی این طرف و آن طرف می‌گشت. دید بتی در چشمه ای نشسته غسل میکند، بخاطرش رسید با این جوان ناشناس عشق ببازد و گاهی می‌اندیشید که یک نماز در دو محراب روا نیاید. بالاخره شب‌دیز بر نشست و رخ بسوی شهر مد این کرد، آنجا به سرای خسرو آمد و منتظر شد. شاهپور نزد خسرو آمده از شیرین وصف کرد، خسرو شاهپور را به طلب شیرین فرستاد او نیز شیرین را در قصرش در میان یافت. بالاخره خسرو و شیرین به یکدیگر رسیدند و در عشرت شدند اما شیرین خوشتن را اندک دور می‌گرفت و بهانه‌ها می‌تراشید. درین آوان داستان فرهاد کوهکن را به وی گفتند، کوهکن را نزد وی آوردند. دل کوهکن را ناآرام دید، به وی گفت قصری سازد. قصر ساخته شد اما فرهاد به عشق شیرین افتاد و راه صحرا گرفت. این خبر به خسرو گفتند. خسرو فرستادگانی فرهاد را طلب کرد و از وی پرسشها نمود و چون در جواب عاجز ماند، از و خواست که کوه بیستون را از میان بردارد وی نیز مشغول شد. شیرین روزی آنجا به نظاره، فرهاد آمد و او را دلداری داد و باستقامت در کار تشویق کرد. دیدن شیرین نیروی فرهاد را دو چندان کرد. خسرو که میدید نزدیکست شرط را ببازد، تدبیر کرد. کس فرستاد تا به فرهاد بگوید شیرین مرد. چون این سخن بگوش فرهاد رسید، گفت بی روی شیرین زندگانی بر من حرامست. این گفت و برد. خبر به شیرین آوردند...

۳- لیلی و مجنون در چهار هزار و پنجمصد بیت و موضوع آن عشق مجنون آواره و دوشیزه، زیبای بدوی لیلی و وصلت شان در بهشت است.

۴- هفت پیکر یا بهرامنامه، داستان بهرام و هفت شاهدخت. این اثر منظوم سرگذشت پادشاه ساسانی بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) است که روزی تصویر هفت شاهدخت را دید که هر یک زیبا ترین دختر هفت شاه هند، چین، خوارزم، روم، کسیری، قیصر و مغرب بودند. پس از رسیدن به شاهی با این هفت دختر ازدواج کرد، هر کدام قصری جداگانه به رنگ‌های مختلف بر مزاج هر ستاره سیاه

(کیوان)، صندلی (مشتیری)، سرخ (مریخ)، زرین (آفتاب)، سپید (زهره)، فیروزه (عطارد)، سبز (ماه) درست کرد و در هفت روز پیهم از شنبه تا جمعه در هفت کاخ مختلف اینها را ملاقات نمود. هر شاهدخت به لباس ملی خود به همان رنگ معین آراسته بود و به نوبت خود داستان جالبی را از علت انتخاب همان رنگ بر شاه حکایت میکردند. فرجام کار آنکه بهرام بالاخره هفت کنبه را گذاشت و به غاری ناپدید شد هر چند پالیدند او را نیافتند.

۵- اسکندر نامه در حدود ده هزار بیت متضمن شرح اساطیری جنگ های اسکندر کبیر در قاره آسیاست. این کتاب دارای دو قسمت است:
الف: شرفنامه، بخش درازی است که بطرز جالبی حوادث تاریخ اسکندر را بیان میکند.

ب: اقبالنامه، تذکارات خیالی راجع به عفايد اسکندر در موضوع حکمت و حملات اخيرش.

شعر نظامی روان و الفاظش متین و با شکوه است ترکیب های لفظی مخصوص بخودی دارد: یکی گوی، نیکو سر الحجام، پیش وجود، در داستانرایی روش فردوسی را داشت اما خود در این فن صاحب مدرسه و سبک است که بعد بخصوص امیر خسرو بلخی و جامی از وی تقلید کرده اند. گرچه نظامی ظاهراً داستانسرا است اما در ضمن از اندرز و پند و فلسفه نیز خود داری نکرده، یکنوع عرفان را در داستان های خود میپرورد که بعد مورد توجه عطار و مولوی واقع شد. نظامی همتی عالی داشته مدیحه گوی درباری نیست، از کمالات انسانی و فضایل اخلاقی با تمام معنی بهره ور بود.

امیر خسرو:

از داستانسرایان پیرو نظامی که آن جریان را امتداد داده، امیر خسرو بلخی است که بدهلوی معروف است. در هنگام فتنه مغول پدرش سیف الدین محمود از امیران محلی بلخ که در ناحیت کش زندگانی داشت مهاجرت کرد و سپس مدتی در سنگ چارک از حوالی مزار شریف، بعد در غوربند از توابع کابل وطن گرفت و بالاخره به هند رفت. تولد امیر خسرو را بلخی در کابل (و

بعضی در پتیاله) در ۶۵۳ هجری نویسنده و فاتش در ۷۲۵ هجری در دهلی و مزارش در دهلی است. پدرش دربار های سلطان شمس الدین التمش و سلطان محمد تغلق شاه را در دهلی درک کرده، در عصر شان امارت داشت و به خدمت شاهان غوری افغان و خلجی در هند رسیده به دربار شان زیسته است. امیر خسرو بلخی به اشعار سنائی، مسعود سعد، خاقانی و نظامی نظر داشته قصیده را بسبک مسعود سعد و خاقانی، مثنوی را به اسلوب سنائی و داستانسرایی را به شیوه نظامی و غزل را به اقتضای سعدی میسروده، در شعر سبک خاصی دارد که شبیه سبک مسعود سعد است و پسان شاعران دیگر آن را اتخاذ کردند و به سبک هندی معروف شد. وی در موسیقی مهارت بسزایی داشت. دیوان قصاید و غزلیات نیز دارد که آن را به پنج دوره از هم جدا کرده است: تحفة الصغر. وسط الحیوة غرة الکمال، بقیه نقیه، نهایت الکمال و در دیوان خود از سنائی، خاقانی، سعدی و نظامی یاد کرده است.

امیر خسرو در داستانسرایی نظامی را تتبع کرده بوی اعتقاد خاصی داشت و به تقلید وی کتاب خمسه خود را انگاشته در آن همان موضوعات خمسه نظامی را پرورده است.

۱- مطلع الانوار مقابل مخزن الاسرار نظامی دارای اشعار دینی و اخلاقی.

۲- شیرین و خسرو که تقلید خسرو و شیرین نظامی است.

۳- مجنون و لیلی یا تقلید اثر نظامی به همین نام.

۴- آینه سکندری مقابل سکندر نظامی.

۵- هشت بهشت در مقابل هفت تیکر، هشت داستان بهرام گور را حارست.

خمسه وی دارای هژده هزار بیت است و در سه سال سروده شده که ازین میتوان به قدرت و قویخت وی پی برد. شعرش لطافت خاص دارد و از جهت زیاد اشعار از شاعران درجه اولست. او به حلقه ارادت یکی از صوفیان هند شیخ نظام الدین اولیاء نیز در آمد. داستانسرایان عشقی تا پیش از دور مغول باین صورت تکامل کرد، در نخست تنها رومانس و داستان های عشقی بود

سپس رزم به آن افزوده شد مرحله دیگر معانی و مفاهیم عرفان و تصوف به آن آمیخت تا دور جامی که در آنجا منظور های عرفانی اساس قرار گرفت. که باشد آنجا مطالعه میکنیم.

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد
زمین را سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد

۲- جنبش رباعی سرایی و تکامل آن تا خیام:

رباعی در ادبیات عرب وجود نداشت و از اختراعات شاعران دری میباشد که در آغاز دور اسلامی در سرزمین های ما پدید آمد: شعر چهار مصراع گفتند و آن را رباعی نام کردند. آنچه در تذکره ها آمده وقتی پسر یعقوب لیث در اثنای چهار مغز بازی که جوز را بغو چک می انداخت بی مها با بر زبانش جاری شد که: غلطان غلطان همیرود تالب گوی. چون یعقوب را پسند افتاد عالمان و شاهران را فرمود سه مصراع دیگر بر آن بیفزایند. افزودند و رباعی بوجود آمد. دگر ترانهء کودکان بلخ است که در آغاز قرن دوم هجری اسد بن عبدالله بختلان، لشکر کشید و بعد به بلخ فرار کرد این ترانه را برایش گفتند:

از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه
آبار و باز آمدیه خشک و نزار آمدیه

أ- در دور سامانیان رباعی گفته شد، شهید بلخی ابوشکور و همچنان رودکی رباعیات لطیفی دارند که گاه گاه شاعرانی رباعیاتی نیز می سرودند. اما بعد برخی از شاعران متصوف دور اخیر غزنوی دور سلجوقی مانند ابن سینا، ابوسعید ابی الخیر، بابا طاهر عربان و خواجه عبدالله انصاری هروی بدان روی آوردند و با عمر خیام بذروه کمال رسید. البته پس از آن نیز شاعران بصورت تفتن رباعیاتی سروده اند از قبیل رباعیات مولوی، سعدی، حافظ بیدل و غیره و این جنبش تا امروز ادامه دارد.

ب- بوعلی سینای بلخی (ذیل تکامل نثر دور غزنوی) رباعیات چند سرود از نظر تعداد بسیار کم اما از نظر معانی پر ارزش است و بیشتر فلسفی و حکمتی است.

مانند:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
 محکمتر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر چو من یکی و آنهم کافر
 پس در همه دهر یک مسلمان نبود
 دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
 یک موی ندانست ولی موی شگافت
 اندر دل من هزار خورشید بتافت
 آخر یکسال ذره ای راه نیافت

اهمیت رباعیهای ابن سینا در آنست که با آنکه آغاز کار بود مگر از نظر سبک و هنر شعری متین و روان و متضمن افکار عالیست. دگر آنکه درین راه پیشوای رباعی سرایان گشته گر چه از نظر شعر و تخیلات شعری ساده و بی پیرایه است.

* * *

ابو سعید ابی الخیر (شیخ ابوسعید فضل الله) متولد در ۳۵۰ در مهنه از ناحیه خاوران خراسان و پندار انوری که در ۴۴۰ وفات کرده پس از تحمیل فقه در کسوت صوفیان درآمد. وی از نخستین سخنگویان متصوف است که رباعیاتش را وسیله اظهار بیان مطالب فلسفی و عرفانی کرد و باین اساس تهداب ادبیات تصوفی افغانستان را گذاشت. رباعیاتش بعضاً در اسرار التوحید در جست:

جانا بزمین خاوران خاری نیست
 کش بامن و روزگار من کاری نیست
 بالطف و نوازش جمال تو مرا
 در دادن صد هزار جان عاری نیست

در اخلاق و کردار و گفتار وی عقاید صوفیانه جلوه کرده بود و مهریان شکسته نفس، شیرین بیان و خوش زبان بوده. وی به حکم ذوق وحدت و عرفان با سایر ادیان نیز راه مهر و یگانگی پیش گرفته بود چنانچه باری با مریدان به

کلیسای عیسویان حاضر شد. این رباعی را برای تاپوش سروده بود:

بهتر ازین در جهان چه بود کار
دوست بر دوست رفت یار بر یار
آنهمه اندوه بود و اینهمه شادی
آن همه گفتار بود و اینهمه کردار

* * *

یا پست و بلند دهر را سرکوی
یا خار و خس زمانه را جاروی
تا چند توان وضع مکرر دهن
عزلی، نصیبی، قیامتی، آشوبی

* * *

گفتم که گرایی تو بدین زیبایی
گفتا خود را که من خودم بکتایی
هم عشقم و هم عاشق و هم ممشوق
هم آیینه هم جسمالوهم بینایی

وی مضامین عالی و لطیف عرفانی را در قالب الفاظ زیبا و مهیج نیک گنجانیده. برای گنجانیدن مطالب کوتاه عرفانی و فلسفی در رباعی ابتکاری به خرج داده. اگر چه قبلاً ابرو شعیب در عصر سامانیان و بوعلی سینا رباعیاتی در فلسفه و اندرز گفته برده‌اند. اما شیخ ما درین راه مؤسس کتاب نو اند که بابا طاهر و خواجه انصار آن را پیش برده، تکامل بخشیده اند: چنانچه بابا طاهر عریان (همدانی) که تولدش در اواخر قرن چهار و بعد از ابروسعید است و در عصر سلجوقیان زیسته دارای سوز باطنی و صاحب‌دل دردمند بود، دویتی‌هایی دارد که همه شیرین و عارفانه است و در آن از تنهایی و پریشانی و عشق یاد میکند. اگر چه وی همان فکر عرفان را در قالب رباعی نشو و نمو داده ارتقا بخشیده، اما چون به لهجه، عوامت کمتر معروف شده:

اگر در دل دلبر و دلبر کدومه

وگر دلبر دلو دلرا چه نومه

دل و دلبر بهم آمیخته و نیم
ندونم دل که و دلبر کدومه

* * *

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند دل کنه یار
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

* * *

دل عاشق به پیغامی بسازد
خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافیهست
قناعتگر ببادا می بسازد

خواجه عبدالله (بن محمد) انصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱ هجری) از معاصران ابو سعید ابو الخیر در هرات تولد شد و تصوف را نزد شیخ ابوالحسن خرقانی فراگرفت. وی نیز همان روش ابوسعید را در رباعی پیروی کرد و مضامین پر لطف عرفانی که نماینده صفای روح و نرمی قلب است در لباس رباعی های روان و جاذب عرفانی و روحانی سروده کار خویش را به کمال رسانید، که نامش در اعداد نخستین و قدیمترین رباعی سرایان به خصوص در معانی دینی و عرفانی آمده باین ترتیب راه را برای سرودن رباعیات فلسفی و عشقی خیام باز کرده، زمینه را مساعد ساخته:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامی است ز من بر من و باقی همه اوست

* * *

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
یک کعبه صورتست یکی کعبه دل

تایقوانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل

* * *

در عشق تو گه پست و گهی مست شوم
وز یاد تو گه نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی ازنگیری دستم
یکبارگی ای نگار از دست شوم

رباعی های ابوسعید در سبک، ساده و مشخص و در فکر واضح است، در حالیکه طی یک قرن این تکامل صورت گرفته و رباعیهای خواجه انصار از نظر سبک و تخیلات، شاعرانه تر هنرمندانه تر و از نظر فکری پیچیده تر و متکاملتر اظهار شده که این تکامل در خیام زیادت پذیرفت و سبک وی شسته تر و محکمتر و فکر وی عمیقتر و فلسفی تر گشت.

عمر خیام: (ابو الفتح عمر بن ابراهیم نیشاپوری) از دانشمندان بزرگ و شاعران برازنده است در حدود ۵۴۰ وفات شده در شهر های خراسان: بلخ، هرات مرو و بخارا مسافرت هایی کرد و سال ها زیست که عروزی سمرقندی در کوی برده فروشان شهر بلخ به خدمتش پیوسته بود، به بغداد و حج نیز رفت. وی در اکثر علوم عصر خود به خصوص فلسفه، ریاضیات و نجوم و طب متبحر بود، تقویم را اصلاح و سنجر را معالجت کرد. در جدول های ریاضی و رصدگا ها کار کرد و حتی شعر گفت. اهمیت خیام در تاریخ فرهنگ و علوم بیشتر به حیث عالم، فیلسوف، ریاضی دان و منجم است باز به درجه بعدی شاعر. اما نزد ما که بحث در تاریخ ادبیات است بحیث شاعر مهم است و فقط از جهت ادبیات و شعر بوی مینگریم و تذکر جهات دیگر فضلش فقط برای نمایش قدرت شعری و ادبی اوست، باینصورت نزد ما جنبه ادبی وی به نسبت جنبه علمی اش متبازل است. همچنان وی با وجود شهرت علمی اش تحت شعاع شهرت ادبی و شاعری خود واقع شده است. آثار وی بیشتر در طبیعیات و ریاضیات است که رساله جبر و مقاله و رساله وجود و کتاب

نوروز نامه اش به زبان دری مشهور است، آنگاه که از تحقیق و مطالعه در علوم خسته میشد برای فرحت دماغ رباعیات خود را میسرود. خیام در رباعیات خود تنها شاعر نیست بلکه مکتب های فلسفی مختلفی را تماس میکند و تجربتهای حیاتی خود را نیز بدان می افزاید. نکاتی را که وی پیوسته تلقین میکند اینهاست:

۱- فلسفه ولادری: که فهم بشر محدود است و باوجود این همه زحمت و کوشش در واقع از رموز طبیعت چیزی درک نمیکنیم و آوردن و بردن ما از بهر چیست:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بروز
گفتند فسانه ای و در خواب شدند

۲- فلسفه چیر: که بشر محکوم سرنوشت است، از خود اراده ای ندارد و ما لعبت دست فلک لعبت باز استیم.

۳- اعتراض و انتقاد: محیط خود را زیر تدقیق گرفته جهات بد و فاسد جامعه را با زبان مخصوص انتقاد میکند و از گردش چرخ خرسند نیست. تعصب و خرافات، ریاکاری و تزویر را نکوهش میکند:

ای مسفتی شهر از تو پرکار تریم
با این همه مستی از تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و من خون رزان
انصاف بده کدام خونخوار تریم

۴- فلسفه اپیکور: اظهار میکند که عمرت چه صدو چه دو صد و چه سه صد و چه هزار آخر ترا ازین کهنه سرا ناچار برون برند، بهترست زندگی ات را به خوشی بگذاری، غم گذشته و آینده نیامده را مخور، حال خوش باش و عمر بر باد مکن.

۵- می: خیام میخواهد حالتی در شخص ایجاد شود که نا ملایمات جهان

را تحمیل کند و بر رفته افسوس نخورد. البته وی مردم را به میخوارگی دعوت نمیکند، بلکه هزاران گناه بد تر از آنست که نباید کرد:

گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا باصنمی لاله رخ و خندان خور
بسیار مخور ورد مکن، فاش مساز
گه گاه خور و اندک خور و پنهان خور

* * *

گر می نخوری طعنه مزین مستان را
بنیاسد مکن تو حسیله و دستان را
تو غره بدان مششو که می می نخوری
صد کسار کنی که می شلامست آنرا

۶- تعالیم اخلاقی: وی در ضمن، تعالیم اخلاقی و پند و اندرز میدهد که بد نباید کرد، در فکر آزار مردم نباید بود همت بلند داشت اما خود خواه نباید بوده جهان گذرانست و بدی نمی ارزد باید عبرت گرفت: سبزه ها خال نگاری بوده، لاله خون شهریاری، دستهء کوزه دستبست که برگردن نگاری:

در خواب بدم مرا خردمندی گفت
کز خواب کسی را گل شادی نشگفت
کاری چکنی که با اجل گردد جفت
بر خیز که زیر خاک میباید خفت

خیام در اروپا و امریکا هم در مجامع علمی و هم در محافل ذوقی مشهور است. شاعران مابعد افکارش اقتباساتی کرده اند مخصوصاً حافظ بسیاری از مطالب او را مخصوصاً در جبر و اختیار و لذت پرورده. رباعیات خیام از سنخ رباعیات ابوسعید، باباطاهر و خواجه انصار است و هدف عمده اش تبلیغ و اندرز و رهنمایی مردم، منتها با این فرق که خیام تنها به عرفان و افکار صوفیانه قناعت نکرده به رباعیات فلسفی ابن سینا عمیق شده قدمی فراتر گذاشت و به مکتب های فلسفی ایکه نظر داشته تماس کرده و بدون آنکه باستدلال کامل بپردازد همان نتیجه را افاده کرده، فکرش عمیق، پر مغز و

فلسفی است که با ذوق آمیخته و اگر آن را در ساخت فلسفه ببریم البته بسیاری مطالبش درست بر نمی آیند اما آن را بوسیله روح ذوقی و قریحت خود مقبول گردانیده از لحاظ شعری و تخیلات و سبک به نسبت پیشروان خود بسیار پیشتر رفته، استحکام و روانی و فصاحت کامل دارد و از تصنع دور است. وی درین رشته به حدی متکامل است که اگر رباعیات محض ذکر شود فوراً حافظه شنونده به خیام منتقل میشود مثلیکه « مثنوی » برای مثنوی عرفانی مولوی معنوی علم شده است. رباعیات خیام نقطه اوج رباعیات تعلیمی است. البته پس از وی نیز رباعی سرایی ترک نشد، اما به منزلت او نرسید که درین فصل تا همین جا موضوع بحث است.

فصل پنجم

جنبش تصوف و تکامل مشنوبهای عرفانی

I

جنبش تصوف و ظهور آن در ادبیات دری

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ)

عناصر تصوف و موتیف های آن:

تصوف طریقت و روشی است که از قرن‌ها در سرزمین های آریایی پدید آمده تکامل کرده در فکر ها داخل شده در ادبیات ما جلوه گری نموده است. در خصوص آغاز تصوف عقاید و نظریات مختلف وجود دارد. برخی آن را مولود تعالیم دینی هندو گروهی زاده حکمت اشراق غرب و بعضی شرق دانند. اما تکامل تاریخی آن را در فلسفه ها و تعلیمات باستانی میتوان مطالعه کرد. یکی از ادیان قدیمه و باستانی در کشور ما (افغانستان)، مذهب بودایی است که روشنایی و تجلی در آن عنصر اساسی بود چنانچه معنی بودا هم متجلی و روشن شده بود. در فلسفه های قدیم و مدنیت اوستایی نیز روشنی و آتش قابل احترام بود و آفتاب و آتش را مقدس می‌شمردند که این سیت (Cult) را در غالب ادیان و مذاهب ابتدایی و بسیط با اندک تغییر دیده میشود. زردشتی ها به علاوه تقدیس روشنی و آتش، عقیده دیگری نیز داشتند که اولیای زردشتی یا سوسیانتها پیوسته در دنیای ما وجود دارند و جهان نمیتواند خالی از آنها باشد؛ به علاوه می‌پنداشتند زردشت اول دویاره عودت و دنیا را پر از

عدل داد خواهد نمود. عقاید مانی و مزدک نیز همان فکر زردشتیان بود که با مسیحیت آمیخته شده، و غالب این عقاید و افکار و پندار ها عکس العمل های ظلم و استبداد برخی از حاکمان و فرمانروایان بود.

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را نامند که در قرن سوم میلادی در اسکندریه در پی فلسفه های یونان قدیم مخصوصاً افلاطون ظاهر شد، این مکتب معتقد بود که آنچه درین جهان می بینیم همه و همه تنها پرتو و انعکاس حقیقت مطلق، خیر مطلق و زیبایی مطلق است که ورای این دنیا است و این جهان و موجودات آن فقط نمود های حقیقت مطلق است. پس از لشکر کشی های اسکندر بزرگ عالمان یونانی متشتت و پراکنده شده بنا بر مهاجرت ها در اسکندریه مدرسه ای تأسیس شد که عالمان غرب شرق باهم در تماس آمدند، اینها فلسفه و علوم بخصوص را بنیاد گذاشتند و باین صورت فرهنگ از قبیل آریایی و سامی آمیخت و عشق و روشنی محور آن قرار گرفت. در مسیحیت زهد و تقوی، پارسایی و ترک دنیا به پیمانیه زیاد موجود بود و از آنجا که مسیحیت خود درد و ره یابس و تودهء مایوس یهود بوجود آمده بود و مغلوبیت ها و شکستهایی را دیده بودند، فشار زیاد هم از هر طرف بر ایشان وارد آمد بناءً فکر آمدن مسیح موعود روزی برای نجات آنها در بین شان شدت گرفت و آن را بحدی بزرگ میپنداشتند که حتی به حضرت مسیح جز معدودی نگیرویدند و منتظر مسیح نشستند این فکر مسبا نیزم نامیده میشود و با نظریات زردشتی بیربط نیست؛ مخصوصاً که هخامنشیها اهل یهود را از ظلم بخت النصر رهانیدند و عقاید خود را منتشر ساختند.

در قدیمترین دوره های تاریخی که بشر زیر شکنجه و فشار می آمد بخود متوجه میشد، خود را از جهان مادی مجرد میکرد و به درون و به عالم داخلی میپرداخت و در آن يك نوع دنیای خوش برای خود خلق میکرد تا در آن لحظه ای بیاساید و در آن يك روشنی میدید. در یونان قدیم، مصر، بین النهرین و... غلامهایی بودند که به کار های شاقه از قبیل ساختن پارتونها، اهرام و باغ های معلق گماشته میشدند. یأس و نومیدیها ایشان را وادار میکرد بخود بپرد از ندفکر کنند و بامید روزی خود را خوش نگهدارند که ازین فشار و بدبختی

برهند؛ باینصورت، پندارها، تعلیمات، عقاید، افکار، مذاهب و ادیانی پدید آمد که عکس العمل زندگانی شان بود. فسادهای اجتماعی، گمراهی و ناراحتیهای تاریخی و نجات توده از ظلم و استبداد و احتیاجات روز مره بشر به پیشرفت ادیان کمک کرد، مسیحیت و اسلام به پیمانهای زیاد منتشر شد. دولت های روم و فارس نیرو و قدرت واقعی خود را از دست داده بودند و غرق در ظواهر پیر طنطنه گشته از معنویات بی بهره شده بودند همینکه اسلام طلوع کرد آن ها را متوجه زندگانی معنوی و عقلانی و باطنی گردانید و موجب شد که ایشان به بنا و اساس بشریت پردازند. در اسلام به سعی و عمل تقوی و قناعت و سایر فضایل نیکو توصیه شده که در آن وقت بین مؤمنان کفایت شعار و قناعت عرب ها از يك سو و ثروت و دارایی تازه واردان و غنا و تجمل کشور های مفتوح از سوی دیگر بهترین راه حل بود.

علل ظهور تصوف:

اسلام در آغاز فتوح و کشور گشاییهای فراوانی بدست آورد و هر جا فاتح بود. اما سپس در عصر عباسیان که ثروت و غنا و شکوه دریافتند بیشتر به فرهنگ و علوم و هنر پرداختند، افکار عرفانی برجسته کمتر دیده شد. بنا بر عوامل متعدد تاریخی ملت اسلام پراکنده و متشتت گشت که این نوع یأس بار آورد و چون شاهنشاهی بزرگ اسلام رو به انحطاط میرفت و اعاده شکوه و جلال امپراطوری بعید به نظر می آمد بیشتر متوجه عالم درونی و باطنی شدند، آنست که مذاهب مختلف و روش های متعدد بوجود آمد. گاهی برخی مهدی موعود میشدند، خلیفه نیز آنان را میکشت و با این کشتن و بستن مخصوصاً این فکر مهدی موعود و نظریه امامت شدت گرفت حتی خلیفه ها نام های هادی و مهدی بر فرزندان خود گذاشتند. مخالفت بین علویها و عباسیها سبب شد که برخی از عالمان منسوب بعلویها را خلفای عباسی کشتند و مردم دو گروه شدند خلاصه در عصر عباسیان ظلم و استبداد خلفاء در روحیه مردم یکنوع یأس و نومیدی تولید کرد. برخی امارت ها خود را مستقل کردند، بعضی دست به دامان افکار و تعلیمات زدند: افکار تصوفی و

عرفانی شدید شد به زهد و پارسایی پرداخته آمد؛ تشیع قوت گرفت و اهمیت نشر شد، قرن دوم هجری این همه آثار را برای قرن سوم گذاشت. همچنین به وسیله ترجمه کتاب های زیاد درین دور افکار و عقاید غیر اسلامی نیز داخل اسلام شد، از آثار یهود، یونان، هند، زردستی و غیره ترجمه هایی شد و این تعلیمات داخل کتال ها و آثار اسلامی گردید و بر عقول مؤثر آمد که همه این تحولات سیاسی و تاریخی و انقلابات فکری باعث شد که جنبش نو به دو صورت در عالم اسلام جریان پیدا کرد و مرکز هر دو جریان بغداد بود یکی ازین جریان ها تصوف بود که در اوایل قرن سوم هجری از مجموع جنبش های سیاسی و فرهنگی پدید آمد اگر جریان بوجود آمدن مذاهب مختلف در فروع دین و فقه و احکام و عقاید تشیع در آغاز متصرفه مانند پیروان سایر مکتب ها و مذهب ها مورد تعقیب بودند و بیم جان شان میرفت و از سویی هم امن کافی حکمفرما نبود، ایشان دستور «مباش در پیآزار و هرچه خواهی کن» را مشهور کردند، از سویی هم چون نمیتوانستند تعلیمات خود را از ترس و خوف بنویسند بنا به پیروان میگفتند:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که درس عشق در دفتر نباشد

درینگاه هدف، عمده تصوف تزکیه نفس و بصلاح آراستن خویشان و ترك تکلف بود از مؤسسان و پیشروان تصوف درین قرن منصور حلاج، با یزید بسطامی، کرخی، حسن بصری «رح»، هاشم کوفی، امام جعفر صادق «رح»، جنید و شبلی بودند.

اما بعد آثار عرفانی چه به نظم و چه به نثر در رشته نگارش کشیده شد، از قدیمترین آثار، حالات ابوسعید ابی الخیر است به زبان دری.

سیر تصوف:

کلمه تصوف و وجه تسمیه آن را صوف گویند که پارچه خشنی بود و اهل تصوف در بُو میکردند، همچنین گویند از صفه آمده چه نخستین صوفیان اصحاب پیغمبر از اهل صفه بودند. اما ممکن است تصوف از کلمه تیوصوفی

Theosophy یونانی آمده باشد که در آن زبان به معنی خدا دوستی و خدا شناسی است که هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی به تصوف نزدیک است. متصوفه چون نو افلاطونیان باز گشت همه را به یک حقیقت و خیر مطلق دانند و گویند که تمام موجودات جلوه ذات حق و مظهر تجلی احدیت اند و در همه جهان بیش از یک حقیقت اصلی وجود ندارد و آن اوست که در هر چه ظاهر میشود و همه موجودات آیینہء جمال اوست:

در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده ای

ای نا نموده رخ تو چه بسیار بوده ای

متصوفه میگویند فرق بین مردم از خامی فکر پیدا میشود و هر قدر افکار پخته تر شود همه به طرف حقیقت میروند مخالفت از میان بر میخیزد و وحدت جاگزین میشود:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

علم نزد متصوفان اولی سه مرحله دارد: یکی مرحله تجریت حسی یا آزمایش، دگر استدلال یا دانست، سه دیگر کشف و شهود یا دیدن. علم در مرحله نخستین عبارتست از علوم تجربی.

حرف و پیشه و آنچه بوسیله آزمایش تکامل کند. در مرتبه دوم علوم عقلی و فلسفه و آنچه مربوط به استدلال و دانش است جا میگیرد. در مرحله عالیتر علمی است که نه به وسیله آزمایش و نه به وسیله استدلال بلکه به وسیله کشف و شهود و دیدن حاصل میگردد و آن نورست که در دل انسان میتابد و روح برای ادراک حقایق آماده میشود و به یک چشم زدن زمینها تا آسمانها را میداند و عالمها را طی میکند. این علم «حکمت اشراق» است که روشنی آن به قلب پرتو افکند تا حقیقت مطلق را درک کند و انسان برای ادراک آن میباید دارای احساسات رقیق عشق و ذوق باشد که عشق و ذوق محور و بنای تصوف است. از آمیزش فلسفه یونانی با مطالب اسلامی دیده میشود که تا چه حدود در طرز فکر و جهان بینی Weltanschauung اسلام تحول صورت گرفته است. ابن سینا و ابو سعید ابی الخیر که نخستین فیلسوف

و مؤخرالذکر صوفی بودند پس از بهم دیدن درازی اعلامیه، مشترکی دادند. ابن سینا گفت آنچه من میدانم شیخ می بیند. ابو سعید گفت. آنچه را من می بینم بوعلی میدانند. نخست در قرن چهارم بود که تصوف به صورت دستگاه (نظام System) ظاهر شد و سازمانی پیدا کرد و به صورت مؤسسه (یا سازمان Itnstiution, orgonization) در آمد و خانقاه سماع و خرقة لازمه آن شد و تصوف درین دور به شکل يك مؤسسه تربیتی در آمد و منظور کلی و عمده اش پرورش کامل انسان ها بود تا بشر را بسوی انسان کامل راهبری کند. با خانقاه سماع و خرقة و سایر عناصر آن تصوف را بحیث يك دستگاه و سازمان ذوقی هیجان انگیز روشنی ده و انگیزنده دانش در انسان در آوردند. خدمت به مردم از هدف های عمده آن قرار گرفت.

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سحاده و دلق نیست

باینصورت دل را مرکز محبت و عبادت خداوند و جلوه گاه وی گفتند و اظهار کردند که این خود نردبانی است تا بشر را از عالم پایان به عالم بالا ماورای عالم ماده ببرد.

بروز تصوف در ادبیات افغانستان:

تصوف در قرن چهارم به خراسان (افغانستان امروز) راه یافت متصوفان که در پیرامون دستگاه خلافت خود را مقید می دیدند و با آزادی، بشر افکار و عقاید خود نمیتوانستند بپردازند به مملکت های اسلامی رخنه کردند. چون به خراسان آمدند، زمینه را برای آزادی فکر و عقیدت خود مساعد یافتند به تکامل نظریات خود پرداختند. مخصوصاً که درینجا هم ذوق و عشق و روحیه عرفانی از ایام باستان موجود بود بمد پیشبرد آراء شان شد. مردم خوش ذوق و قریحتمند ما نیز به زیبایی آن افزودند. در قرن پنج و شش بود که تصوف کم کم راه خود را در ادبیات افغانستان نیز باز کرد. قدیمترین آثار عرفانی آن دور برخی پارچه های متفرق نظم و نثر است، به خصوص حالات خواجه ابوسعید ابی الخیر و رباعیاتش آثار قابل ذکری اند. رباعه بلخی، بابا طاهر عریان و

خواجہ عبداللہ انصاری هروی تصوف را در شعر داخل کردند که در نشر اسرار التوحید خاص و جلوه دیگرى بخشید و سنائی رسماً ادبیات تصوفی را بحیث یک جنبش تاسیس کرد که باعطار رونق گرفت. مولوی تکامل کرد و بسیدل اشعار ملکوتی خود را با آن روح داد. شعر تصوفی در ادبیات ما با رابعه، بلخی از شاعره های دور سامانی آغاز یافت که بی مناسب نخواهد بود از چگونگی آن سخنی به میان آریم. زیرا رابعه، بلخی اساس شعر عشقی و عرفانی را گذاشت و تصوف وی بنیاد تصوف در ادبیات دری به شمار می آید.

رابعه، بلخی:

از شاعره های معروف دور سامانی است که در قرن چهارم در بلخ متولد شد و معاصر رودکی بود. زیبایی خیره کننده و استعداد و قریحت بیمانند او بزودی ویرا مشهور ساخت بر سر زبان ها افتاد. چون که در ازدواج ایشان مانعیتی به عمل آمد، قلب مجروح و روح لطیف او به عشق خیالی پناه برد. در اعماق روح خویش صنم خود را با حرارت تمام میپرستید. اطرافیان در خفا جوان مذکور را به قتل رسانیدند. این سانحه غم انگیز باعث تحریک احساساتش شد. و در بحر عشق تصویری غرق شد. رابعه شاعر پر قریحتی بود که اشعارش نماینده فکر بلند عرفانی و جذبات اوست. وی که عشق را درک کرده عواطف خفه شده و دل داغ دیده اش آن را نگهداری کرده است در اشعارش یک درد عمیق و جذبه، پر شور دیده میشود. هنگامیکه ناله میکند و به اوج میرسد به نظر میرسد که حقیقت در تصور آمیخته است و خیال جای حقیقت گرفته. وی در اشعارش امید قوی در وصال دائمی با روح عشق نمایان میکند. شعر عرفانی رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است چه مهمترین خاصیت شعر وی تصوف و عرفان است. روحیکه در احیای مجدد زبان و ادبیات شعله زد، در توسعه و انتشار ادب افغانستان و ابتکار و ابداع شعر از بین نرفت. افق نظر وسیع که خواهش ها و آرزو های نو و الهامات جدید باخود آورد؛ خواست اسرار باطنی و رموز اعماق روح را نیز افاده کند، از دیدگیها بسوی معنی گرایید و این آغاز و شفق طلیمه، تصوف در ادبیات ما است.

II

تکامل مثنویهای عرفانی از سنائی تا مولوی

الف: حدیقهء سنائی تهذاب شعر تصوفی

بسکه شنیدی صفت روم و چین
 خیز و بیسا ملک سنائی بین
 تا همه دل بینی بیحرص و بخل
 تا همه جان بینی بی کبر و کین

رابطهء زندگانی سنائی با آثار و سبک وی:

اولین شاعر متصوف بزرگ افغانستان که اساس مثنوی عرفانی را گذاشت، ابوالمجد مجبود بن آدم سنائی است؛ که از بزرگترین عالمان عصر و در حکمت و فلسفه استاد بود.

وی در نیمهء اخیر قرن پنجم (۴۷۳) در غزنه متولد و در ۵۲۵ یا ۵۳۵ در همانجا وفات یافت و دفن شد. مرقدش در غزنه سر راه زیارتگاه خاص و عام است و هرگزورنده یکبار آن را زیارت میکند و نامش را به بزرگی حکیم سنائی یا حکیم برند. شکوه و ابهت وی تا هنوز در مرقدش پیداست که بر زایر تاثیر عمیق میکند. زندگانی سنائی دو دوره داشت: آثارش هم پناهر همین دو دوره دو نوع اند. وی در ابتدای جوانی مانند مسعود سعد و سید حسن غزنوی به دربار غزنویان از قبیل سلطان ابراهیم و سلطان مسعود مخصوصاً بهرامشاه بسر میبرد و در دور اول زندگانی شاعر دریاری بود و قصاید مدحیه میسرود. در این دور وی پیرو سبک قدیمان غزنه بود، بیشتر از منوچهری و فرخی اقتضا میکرد، غزلهایش شباهت زیادی به فرخی دارد. از معاصران به مسعود سعد نظر داشت و از گفته هایش استقبال کرده است. و برای نخستین بار دیوان مسعود سعد را جمع آوری کرد. این دور تقلید وی است در قصیده سرایی،

گرچه سخنش روان است اما تازگی و ابتکار ندارد؛ اما در شعر عارفانه... سنائی به گردش در شهرهای خراسان «بلخ، هرات، مرو، سرخس، نیشاپور و خوارزم» پرداخت و به حج رفت پس از بازگشت وی از حج دور دوم زندگانی اش آغاز میابد که پس از مسافر تنها در پرورش فکری او تحولی رخ داده يك انقلاب روحی بوی دست داد. حکایت لاهیخوار (لایخوار) نیز در فکر و عقیدت عرفانی پر مغز پرداخت؛ که این دور ابتکار اوست. از قصیده دار باری به مثنوی عرفانی پرداخت: سنائی نقطه انعطاف جنبش قصیده سزایی به مثنوی عرفانی است. عظمت و بزرگی سنائی نیز در شعر عارفانه است که خود بیان گذار و مؤسس آن بود. متصوفان قبل از سنائی در شعر فقط جذبات باطنی خود را بیان کرده بودند؛ اما بحیث تصوف خالص و مرتب همان سخنان سنائی است، که اساس و آغاز شعر عرفانی و اخلاقی را گذاشته است. مثلیکه ناصر خسرو اندک پیش از وی شعر را برای بیان پند و تبلیغ وسیله ساخت. آثار سنائی شامل مضامین پر مغز و اخلاقی است و اشعارش از پند و اندرز و ارشاد جلو است. سبک او مهیج و عالیست، به معنی بیشتر توجه کرده تا به لفظ، وی به علاوه بنیاد گذار غزل عرفانی نیز هست که بوسیله مولوی قوام یافت و با سعدی و حافظ به اوجش رسید و بیدل آن را به آسمان ها برد. سنائی برای ارشاد مردم به راه راست و رهنمایی به مطالب اسلامی از فلسفه و تصوف کار گرفت و آن را به شعر آورد و کتاب های ضخیم در شعر عرفانی نگاشت. سنائی درین دور مدح کس نگفت:

مدحش چرا کنم که بیایا لایدم خرد

هجوش چرا کنم که بفرسایدم زیان

وی سخت صاحب عزت نفس و علو همت بود، بهرامشاه خواست خواهر

خود را بوی تزویج کند، نپذیرفت و گفت:

من نه مرد زن و زر و جاهم

بخدا اگر کنم و گر خوارم

ور تو تاجی دهی ز احسانم

به سرتو که تاج نستانم

بزرگ منشی وی را از دو بیت زیرین میتوان دانست که گوید:

نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت

همیگویم به هر ساعت چه در سرا چه در ضرا

که یارب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کز وی برشك آید روان بوعلی سینا

از آثار سنائی به علاوه دیوان قصاید و غزلیاتش شامل هشت هزار بیت، مثنوی حدیقه دوازده هزار بیت همچنین مثنوی های طریق التحقیق، سیر العباد الی المعاد کنترالرموز عشقنامه، عقلنامه، کارنامه، بلخ و بهرامنامه اند.

حدیقه و پی ریزی تصوف:

آنکه باشد سخن شناس و حکیم

همچو قرآن ورا نهد تعظیم

حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه اولین مثنوی مهم عرفانی و شاهکار سنائی است که بزرگترین کتاب نظم عرفانی به شمار می آید و یکی از چند شاهکار بزرگ ادبیات افغانستان است:

چون ز قرآن گذشتی و اخبار

نیست کس را بدین نط گفتار

کردی از نیستی بمن نسبش

دیو قرآن پارسی لقبش

بنابر اهمیت و ارزش، سنائی خود آن را فقط پس از قرآن و احادیث دانسته و قرآن پارسی لقبش کرده. حدیقه یک دوره حکمت علمی است در دوازده هزار بیت که سرمشق زندگانی مردم و راهنمای اخلاق فردی و اجتماعی بشر بوده، و دارای ده باب است، طوریکه باب اول در توحید، باب دوم در ذکر قرآن کریم اهمیت و معجزات آن باب سوم درود محمد(ص)، بلندی و نجوش بسایر پیغمبران و فضایل خلفای راشدین و اهل بیت، باب چهارم در باب عقل، باب پنجم در فضیلت علم و معنی عشق و حالاتش، باب ششم در ذکر نفس کلی و مراتب آن و کمال عقل، باب هفتم در صفت افلاک و بروج و

درجات قلب و عشق و انس، باب هشتم در مدح سلطان بهرام شاه و امیران اعیان دولتش، باب نهم در حکمت و امثال، باب دهم در تصنیف کتاب. حدیقه از شاهکار های نظم دری است و کمتر کتابی بدین پایه و مایه از سلاست و روانی الفاظ و دقت معانی و مطالب عالیه است و به علاوه مزایای ادبی که زاده طبع روان، فکر بلند و ذوق سلیم گوینده آن است بیشتر مطالب آن ناظر به آیات قرآن کریم و اخبار نبوی و آثار صحابه و کلمات مشایخ و معانی دینی و اخلاقی و فلسفی و عرفانی و امثال و حکم و حکایات است و از آن بر می آید که حکیم علاوه بر تبحر کامل وی در زبان دری از معارف و علوم اسلامی، خصوصاً علوم ادبی و تفسیر و حدیث و فقه و حکمت و عرفان و منطق و کلام و تاریخ و نجوم و طب اطلاع کامل داشته به رموز و نکات ادبی است. برخی از بزرگان برای فهم اشعار حدیقه گفته اند که تا کسی چندین مرتبه مثنوی مولوی را که در واقع تفصیل و شرح ابیات حدیقه است نخواند و در معانی و حقایق آن غور نکند و تأمل ننماید بر حقیقت معانی حدیقه واقف نشود. چنانچه فهم معانی اشعار مثنوی را هم خود مولینا منوط بدانستن سخنان سنائی و عطار دانسته.

سنائی در نظم حدیقه مبتکر بود و کسی پیش از وی نظمی بدین بدیعی نیاورده و کتابی بدین اسلوب نپرداخته. سخن شناسان و نقادان شعر و بزرگان تصوف آن را بزرگ شمرده و محترم داشته اند. اگر چه پیش از وی نیز آثار نظم و نثر عرفانی در کشور ما وجود داشت، اما حدیقه بزرگترین اثریست که فصول و مباحث تصوف را تصنیف کرده طبقه بندی نموده حدود آن را بحیث يك دانش معین کرده از آن «علم تصوف» پدید آورده که بعداً عطار و مولوی نیز به بسط موضوع پرداختند و این نوع فکر و شعر را تکامل بخشیدند مگر حدود و فصول آن همان بود که سنائی پی ریخته بود. روش سنائی در حدیقه آن است که هر باب را به فصل ها و بخش ها تقسیم کرده در هر فصل نخست غالباً يك حکایت ساده، عام فهم و کوچک را بصورت تشبیه و مثال آورده سپس به ارشاد و اندرز میپردازد و مطالب خود را با استناد مبادی قرآن کریم و آنگاه احادیث و اخبار و روایات به کرسی اثبات و قبول می نشاند و در ضمن

مثال‌ها و تشبیهاتی می‌آورد تا موضوع را مجسم کند. هر فصل و گاهی يك قطعه از يك فصل ممکنست موضوع جداگانه و مستقلى باشند. چون آغاز کار هست تسلسل داستان‌ها بوجود نیامده و موضوعات قطعه قطعه و حکایات کوچک است و به زودی رخ از حکایت بسوی اندرز مینماید. باینصورت میتوان گفت که تصرف سنائی زاده، محیط مادی است وی که محیط خود را تدقیق کرد و برای اصلاح آن قدم گذاشت معنویات را به اسائن موضوعات مجسم داستان‌ها و اخبار و روایات تبلیغ کرد و منظور اولش تشریح مطالب اسلامی بود تا به تبلیغ و نصیحت را بکار آید.

سنائی در نظر دیگران:

سنائی طوریکه از شاعران قبل از خود متأثر نشده بر شاعران مابعد نیز تاثیرات عظیم بجا گذاشت. نمونه ارادت وی به شاعران ماقبل ازین بیت هوریدا است:

حال با شعر فرخی آریم

رقص بر شعر بوالشوح کنیم

حقاقتی با آنهمه شگوه و عظمت خود که به عنصری و رودکی سر

فرونیارزد خلیشتن را بدل سنائی و پیرو او داند:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را

بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

چون زمان عهد سنائی در نوشت

آسمان چون من سخنگوتر بزاد

حدیقه همواره مورد نظر شاعران بوده از روی آن استفاده‌تها شده. سعدی

تا بسیار حد از آن آثار و افکار سنائی متأثر است و از آن الهام گرفته. در

گلستان نکاتی را نقل کرده و حتی پیرو سبک او بود که بعداً بیاید.

عطار و مولوی هر دو سنائی را پیشرو و امام خود دانسته‌اند.

مولوی گوید:

عطار روی بود و سنائی دو چشم او

ما از به سنائی و عطار آمدیم

یا:

ترك جوشی کرده ام من نیم خام
وز حکیم غـزنوی بشنو تمام

ب: منطق الطیر عطار، مبنای Symbolism:

رابطهء زندگانی و سبک آثار عطار:

شیخ فرید الدین محمد عطار در نیشاپور تولد یافت و در جوانی به فراگرفتن علوم مشغول شد و خدمت اهل ذوق میکرد. از شاگردان شیخ رکن الدین بود بالآخره خودش نیز به مقام ارشاد رسید. وی مسافرت های زیادی در شهر های خراسان (افغانستان)، حج، شام، ایران و هند کرد. وی دارو فروش بود و معاینه خانه ای داشت. بنابراین ویرا عطار گویند. وی همینکه از معالجت های جسم تمام میشد به معالجت روح و قلب میپرداخت و اشعار عرفانی و تصوفی میسرود، آثار و احوال صوفیان را گرد می آورد. آثار سنائی را میخواند و تحت تاثیر شدید آن واقع بود. عطار زندگانی درازی کرد حتی عمرش را صد سال گویند. بالآخره در ۶۲۷ در دور مغول کشته شد.

وی آثار زیادی در شعر عرفانی سروده اما مدح نگفته. آثار نظم و نثرش به تعداد پاره های قرآن کریم «سی» است و اشعارش را در حدود صد هزار بیت گویند. معروفترین آثارش دیوان قصاید و غزلیاتش دارای هزار بیت عرفانی و تصوفی و مثنوی منطق الطیر است. سایر آثار او مصیبت نامه، الهی نامه، خسرونامه، پند نامه، اسرار نامه، جواهر نامه، مختار نامه... اند. عطار در نثر نویسی هم ماهر بود، مشهور ترین اثر نثر او تذکرة الاولیاست در شرح احوال عارفان و مکارم اخلاق شان.

عطار نیز مانند سنائی به دو رشته پرداخته اما به يك جهت روان بود. وی قصاید به سبک شاعران خراسان دارد اما تغزل کمتر دارد، شعر او در استحكام و جزالت به پایهء قصیده سرایان بزرگ نمی رسد، اما از تصوف و عرفان پر

است. استادى و ابتكار او هم در غزل عارفانه است و درین فن سرمشق مولوى و حافظ میباشد که در ضمن غزل از زاهدان ظاهر پرست هم بدگویی میکند. در مثنوی سبک مخصوصی دارد که برای تفسیر موضوع از حکایت های روز مره و عملی استفاده میکند، چون در قرآن تبحر داشت آیت ها و مفهوم های آن را در اشعار خود نیز آورده است. همین روش مورد تقلید مولوی در مثنوی قرار گرفت.

شیوه و سبک عطار در شاعران تصوفی چون مولوی، حافظ، شیخ محمود شبستری و بیدل تاثیر فراوانی داشت. مولوی ویرا چنین میستاید و خود را پیرو او می داند:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ماه‌نوز اندر خم يك كوچه ايم

* * *

من آن ملای رومی‌ام که از نظم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

* * *

عطار روح بود سنائی چو جسم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم

شیخ محمود شبستری گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید

منطق الطیر حلقه و وصل حدیقه و مثنوی:

منطق الطیر یا گفتار مرغان مثنوی منظوم عطار در سال ۵۸۳ تالیف شده است. عطار، حدیقه سنائی را پیش نظر داشته، به همان گونه پیشرفته است. این کتاب که به زبان مرغان نوشته شده در واقع مطالعت کامل زندگی و عقاید صوفیان را احتواء میکند و مراحل تصوف و سیر و سلوک را مینماید که درینجا آن مراحل از سه به هفت ارتقاء کرده. عطار در آغاز از حمد و نعت و

شرح فضایل خلفاء راشدین و اصحاب پیغمبر و ارشاد در ضمن آن يك حکایت را با وقفه ها و تفریحات و انترکت ها و حکایت های ضمنی، در سراسر کتاب تعقیب میکند. در نخست صفت طیور را مینماید، بعد هد هد برای طلب سیمرغ با مرغان سخن میگوید و میگوید که سیمرغ شاه پرندگان است و ماباید شاه را بیابیم. پرندگان هر کدام به نوبت عذر میخواهند. هد هد از صفات، شکوه فرهت سیمرغ سخن میگوید. پرندگان به راهنمایی هد هد برای طلب سیمرغ اتفاق میکنند و براه می افتند. در ضمن راه هر پرنده اشکال و عذری مطابق آنکه این سفر ویرا از فلان آرزو و هوسش باز میدارد میگوید. پرندگان پس از پرواز مقدماتی بر سر وادیهها میرسند و باید آن هفت وادی مظهر طلب، عشق و معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا را طی کنند. در ضمن وادیهها نیز شاعر به ارشاد و تبلیغ میپردازد و در آخر از هزاران مرغ که هر کدام در نیمه یا قسمتی از راه بر میگردند پا می افتند و میمیرند، تنها سی مرغ از همه وادیهها گذشته به وادی فقر و فنا میرسند. درین جا حوضی به نظر میرسد. اینها که از تشنگی به جان آمده اند دور این حوض نشستند منتظر سیمرغ اند، چون در آب نگه کردند دیدند که سیمرغ خود سی مرغ، بود.

چون نگه کردند آن سیمرغ زود

بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود

در لخییر جمله سرگردان شدند

این ندانستند تا خود آن شدند

خویش را دیدند سیمرغ تمام

بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

چون سوی سیمرغ کردند نگاه

بود خود سیمرغ در آن جایگاه

ور بسوی خویش کردندی نظر
بود این سی مرغ ایشان اندگر

ور نظر در هر دو کردندی بهم

هر دو يك سیمرخ بودی بیش و کم

هر که آید خویشتن بیند در او

جان و تن هم جان و تن بیند در او

سپس کتاب را با منظور ها و هدف های خود در ضمن امثله تمام میکند.

روش عطار در منطق الطیر:

روش عطار ساده است، در بین حکایت اصلی کتاب «در طلب سیمرخ» هر جایکه ایجاب کرده، برای رفع خستگی خواننده حکایت های کوچک آورده ارشادی نموده باز به حکایت اصلی بر میگردد. در ضمن حکایت ها تصویر ها و تشبیهات مجسم ارائه کرده غالباً حکایت های عشقی آورده است. درین حکایت ها عطار خواسته است عاشق را به معشوق برساند و آنجاییکه عشق به معشوق میرسد، می میرد و از بین میرود و وانمود میکنند که مرگ وسیله رسیدن عاشق به معشوق و راه وصل است. همچنین در ضمن شرح توصیف وادیهها ارشاد میکند و دست خواننده را گرفته با خود به وادیهای سلوک سیر میدهد و در همه جا دست از تبلیغ و راهبری و راهنمایی نمیگیرد. این روش ساده، دراماتیک عطار دامنه همان روش سنائی در حدیقه است با این فرق که در حدیقه حکایت ها از هم جدا بودند اما درینجا با وجود حکایت های کوچک يك فکر کلی، يك حکایت بزرگ و ضمناً در سه حکایت نیمه بزرگ مانند حکایت شیخ صنعان و کافر شدن او از جهت معشوقه مسیحی و بعد به گنجه حقیقت و اسلام واقعی رسیدن نیز دیده میشود. منطق الطیر حلقه وصل حدیقه سنائی و مثنوی مولوی است که در مثنوی جنبه داستان نگاری و پیوند فکر متکاملتر میشود. در ضمن شرح هفت وادی معرفت، هفت مرحله رسیدن به خدا را وصف میکند و برای رسیدن به حقیقت مطلق طی آن ضروری است. در باره هفت وادی که هفت ستاره، هفت رنگ، هفت روز هفته، هفت طبقه، يك رصد گاه را در مدنیت آثور و بابل و هفت خوان رستم، ادا، شاهنامه به یاد

آورد، مولوی گفته:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم

ج: مثنوی مولوی، شاهکار عرفانی

نردبان آسمان است این کلام
هر که زین بر می‌رود آید پیام
نی پیام چرخ کو اخضر بود
بل پیامی کز فلک به تر بود

۱- مولوی بزرگترین شاعر متصوف:

بزرگترین و عالیترین شاعر متصوف در تمام دوره‌ها جلال الدین محمد است که مولینای بلخ یا مولوی نیز نامیده می‌شود. مولینا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی البکری الحنفی بزرگترین شاعر متصوف افغانستان است که در سال ۶۰۴ هجری در بلخ مرکز ثقافت و فرهنگ آن دور تولد یافت. چون اکثر عمر خود را در آسیای صغیر بسر برده به مولینای روم نیز معروفست، دو بار ازدواج کرد و در سال ۶۷۲ در شهر قونیه وفات نمود.

پدرش محمد بن حسین بهاء الدین ولد نواسه دختری علاء الدین خوارزمشاه، صوفی بزرگی بود و پیروان زیادی در طریقت داشت و از فاضلان و مشایخ عارفان به شمار می‌آمده از خلفای شیخ نجم الدین کبری بود. در نخست نزد خوارزمشاه مقرب بود، بعد حسد محمد خوارزمشاه تحریک شد و مخالفان تصوف نیز از وی شکایت‌ها کردند که موجب رنجش خوارزمشاه گشت و وی نیز مجبور به مهاجرت شد. این مسافرت مقارن ظهور فتنه مغول اتفاق و فتنه مغول هم درین مهاجرت بی‌تاثیر نبوده است، بناءً بهاء الدین در حدود ۶۱۷ بلخ موطن خود را ترک گفت، درین وقت جلال الدین چهارده ساله بود و با پدر خود به هرات آمد و از آنجا به نیشاپور رفت و به دیدن فرید الدین

عطار رسید، عطار جلال الدین را دعا کرد و مثنوی اسرار نامه خود را بوی داد و به بهاء الدین گفت این فرزند را گرمی بدار از ناصیه او بزرگی هویدا است باشد که از نفس گرم آتش بر سوختگان عالم زند.

بهاء الدین ولد و خانواده اش به مکه رفتند، از آنجا به ملاطیه رفته چهار سال بماندند، سپس به آسیای صغیر متوطن شدند هفت سال در لارنده مقیم گشتند و بعد به دعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۷-۶۲۶) دوازدهمین پادشاه سلجوقی روم به قونیه مرکز حکومت او رفتند. بهاء الدین ولد که عالم بزرگی در علوم ظاهری و باطنی بود به تدریس علوم و نشر فضایل و ارشاد پرداخت. علاء الدین نیز بوی سخت ارادت داشت.

جلال الدین نزد پدر تحصیلات خود را آغاز کرد. پس از وفات پدرش (۶۲۸) از مجالس درس سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان پدرش بود و در آن وقت در سلك خواص اهل طریقت مقامی داشت کسب فیض کرد و نه سال از وی ارشاد گرفت. آنگاه بحلب و دمشق و سایر شهرهای سوریه سفر کرد و اقامت گزید و اخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت نمود. سپس به قونیه برگشت و به تدریس مشغول شد.

روزی بر حسب اتفاق با شمس الدین علی بن ملك داد تبریزی بر خورد و این ملاقات در حیات وی عظیم تاثیر کرد. شمس از مولینا پرسید که غرض از مجاهدت و دانستن علوم چیست. مولینا گفت: روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین فرمود: این خود ظاهر است. مولینا گفت: و رای آن چیست؟ شمس گفت: علم آنست که ترا به علوم رساند و به شاهراه حقیقت کشاند، و این بیت حکیم سنائی بر خواند:

علم کسز تو تراینمستاند

جهل از آن علم به بود بسیار

مولوی از استماع این سخن متأثر و متحیر گشته مرید شمس گردید و تحت تاثیر شمس از قبیل و قال مدرسه و مجلس اهل بحث پای برون کشید و گوش به نغمه نی داد و بساط سماع گسترده. شمس صوفی شوریده حالی بود که سجیه، متبارز، نفس گرم و جاذبه بزرگ و بیان مؤثر داشت. از شهری به

شهری می آمد و با اهل ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود. در حدود ۶۴۲ به سراغ مولوی آمد و او را شیفته خود نمود و راهبر روحانی او شد. مولوی مدتی از صحبت وی فیض برد و تعظیم و احترام بزرگی بوی نهاد چنانچه از گفتارش هویدا است. شمس باری به دمشق مسافرت کرد و برگشت و باز به ارشاد پرداخت و انگیزه عشق و شوق مولی را فراهم کرد و آتش عشق او را دامن زد.

شمس دارای وجد و حال بود و در آنحال به ظواهر چندان اهمیت نمیکناشت. بیبیاک بود و اسرار را فاش میگفت همان بود که مردم شوریدند و در سال ۶۵۴ هجری ویرا کشتند. از برخی غزلیات برمی آید که وی ناپدید شد و هرچند مولینا او را جستجو کرد اثری از وی نیافت.

مولوی پس از يك سلسله گذشت ها و ریاضت ها در عالم علم و عرفان به مقام بلندی رسید. سپس به رسم مشایخ خلیفه ای برای خود معین کرد. که نخستین آن صلاح الدین فریدون زرکوب است. مولینا توجه و علاقه وافر و اعتقادی تمام بوی ابراز میداشت. پس از ده سال که وی وفات نمود (۶۵۷) حسام الدین حسن بن محمد بن حسن را به خلافت برگزید. وی یازده سال در حال زندگانی مولینا و دوازده سال پس از وفاتش جانشین وی بود. پس از وفات حسام الدین (۶۸۳) خلافت به سلطان ولد پسر مولوی رسید.

حسام الدین از پیروان بزرگ او بود و در علم تقوی و معرفت به درجه عالی رسیده بود. به تشویق و تذکر وی بود که مولوی مثنوی شاهکار ذوق عرفان افغانستان را نوشت. مولوی در قونیه خانقاهی درست کرد و پیروان پروانه وار گرد شمع درخشان عرفان وی جمع آمدند و دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طریقه مولوی مدتها باقی بود. مولوی پس از شصت سال سوز و گداز هجر به وصل حقیقی رسید.

سلطان ولد پسر مولوی که اسمش بهاء الدین احمد است در سال ۶۲۲ هجری متولد و در سال ۷۱۲ در قونیه وفات شد و در تربت مولوی دفن گشت. وی سی سال از مشایخ بزرگ اهل طریقت بود به زبان های دری و ترکی شعر میگفت، ذوق عارفانه و قریحت شاعرانه او شهرت بسزایی دارد. سه مثنوی از

او باقیست که مشهورترین آن‌ها ولدنامه است در شرح حالات پدر اولیا و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی، به نثر نیز پرداخته مطالبی دارد. وی در ادبیات ترکی مقام و تأثیر بزرگ دارد و چون پدرش از عوامل بزرگ انتشار ادبیات افغانستان و زبان دری در ترکیه بشمار میرود.

۲- مثنوی معنوی، از بزرگترین آثار ادبی جهان:

گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجد قسمت یک کوزه ای

مثنوی معنوی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان و متضمن بیست و هفت هزار بیت و دارای شش دفتر است، که در حدود ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری نظم آن آغاز شده و قبل از مرگ مولوی قام شده است. مثنوی معنوی نه تنها بزرگترین حصول اشعار و بهترین آیینیه افکار جلال الدین بلخی است بلکه کاملترین دیوان تصوف زبان دری است که در بحر رمل سروده شده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن؛ و یکی از عالیترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. روح عمیق، حرارت و شور، زیبایی، تعلیمات بلند اخلاقی، بزرگی و شکوه سبک، رنگ آمیزی درخشان، آهنگ روحنواز آن را از نیرومندترین کتابها ساخته است. سراسر کتاب از معنویات مملوست که آنرا گیرا و زیبا جلوه میکند.

مثنوی عرفانی را سنائی اساس گذاشت و عطار در بسط عقاید صوفیانه سرود و مظهر شور و ذوق گردید، سپس مولوی آن را به کمال رسانید:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

مولوی پس از اینکه دفتر اول را نگاشت بنابر وفات زوجه، حسام الدین دو سال دیگر در نگارش مثنوی وقفه رخ داد:

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

چون ضیاء الحق حسام الدین عنان

باو گردانید ز اوج آسمان

چون بمعراج حقایق رفته بود
 بی بهارش غنچه ها نشگفته بود
 چون ز دریا سری ساحل باز گشت
 چنگ شعر مثنوی باساز گشت
 مطلع تاریخ این سسود او سسود
 سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

آغاز هر دفتر بنام حسام الدین است چنانچه از جمله دفتر چهارم چنین
 آغاز می یابد:

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی
 که گذشت از مه بنورت مثنوی
 همت عالی تو ای مرتجبی
 می کشد این را خدا داند کجا
 گردن این مثنوی را بسته ای
 میکشی آنجا که تو دانسته ای
 مثنوی را چون تو مبداء بوده ای
 گر فزون گردد تو اش افزوده ای

مطلع دفتر پنجم اینست:

شه حسام الدین که نور انجم است
 طالب آغاز سفر پنجم است
 ای ضیاء الحق حسام الدین راد
 اوستادان صفا را اوستاد
 گر نبودی خلق محجوب و کشیف
 ورنه بودی خلقتها تنگ و ضعیف
 در مصلحت داد معنی داد می
 غیر این منطق لبی بگشا دمی

محتویات مثنوی حکایت های مسلسل منظومی است که مولینا با ذکر

آنها نتایج دینی و عرفانی و حقایق عرفانی را به زبان ساده و از راه تمثیل و حوادث روز بیان میکند و به این ترتیب بسیاری از آیات قرآن کریم، اخبار و احادیث نبوی را به سبک عرفان شرح و بیان میکند. مولوی چون دیگران با نقشه معین به نظم مثنوی نپرداخته تا آن را به فصول بخش کند بلکه هرچه دلش میخواست میگفت، در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده است چون صحنه طبیعت پراکنده زیبا و بی تکلف و پر از لطف است. برای آنکه راهبری و ارشادش نتیجه مثبت بدهد و موضوع را ذهن نشین کند معانی را با حکایت و داستان توجیه کرده است. هر بحث و موضوع را با حکایت و داستانی آغاز میکند و همینکه دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است، حکمت و منظورهای عرفانی را به میان می آورد و به بیان حقایق میپردازد، خواننده برای آنکه سلسله داستان نگسلد مجبور میشود آن را بخواند و به ختم داستان برسد؛ که این از نظر داستان نگاری و رمان های تبلیغی ارزش عالی دارد. مولوی در مثنوی بحدیقه سنائی و منطق الطیر عطار نظر داشته غالب افکار آنان را و یا داستان های آنان را بیشتر پرورش داده و عمیقتر ساخته. مثنوی چون منطق الطیر دارای يك موضوع واحد نیست. در تمام مثنوی چندین صد تمثیل و حکایت آورده شده و منظورهای عمده تصوفی و عرفانی خود را در آن گنجانیده است. تقسیمات آن به دفتر ها نیز از نظر موضوع نیست بلکه از روی مقدار است.

در دفتر اول پس از مقدمه در کلیات و تشریح فکر اساسی خودش که «عشق» است و در هر چیز جلوه گر شده و باید سر آن پنهان باشد فاش گفته نشود و در حدیث دیگران سر دلبران گفته اید، به حکایت کنیزک و عاشق شدن پادشاه بر کنیزک میپردازد و میگوید این داستان را که در حقیقت نقد حال ماست بشنوید:

در ایام قدیم پادشاهی بود متدین روزی به شکار رفت در راه کنیزکی را دید و بر وی عاشق شد. با پول و مال فراوان ویرا خرید و با خود آورد. مدتی با او به عیش بسر آورد. اما کنیزک پیوسته زار و ناتوان میشد تا اینکه مریض شد و به بستر افتاد. شاه بزرگترین طبیبان کشور را حاضر کرد و وعده داد

مال فراوانی به ایشان خواهد داد. اما طبیبان هر چند کوشیدند ثمره‌ای نبخشید. شاه مایوس شد و بسوی مسجد رفت. آنجا ناله و گریه سرداد و عذر ها کرد. بحر بخشایش بجوش آمد. در محراب مسجد خوابش برد به خواب دید که میگویندش شخصی که فردا می آید مشکل تو خواهد گشود. روز دیگر منتظر آمدن مرد مسافر شد چون او را دید به عزت و اکرامش پرداخت.

پس از آن ویرا به بستر مریض حاضر کرد و مرض او برایش گفت. مرد مسافر گفت برای تشخیص بهتر است ویرا ساعتی با مریض تنها بگذارند. همه از اطاق بر آمدند. مرد مسافر از موطن مریض و خویشان و شهر هائیکه دیده بود پرسید، و درین حال نبضش را بدست داشت و به چهره و وضع او دقیقانه مینگریست. تا اینکه سخن به شهر سمرقند رسید. نبض او شدید تر شد و چهره اش سرخ گشت و یک هیجان درو پدید آمد. مرد مسافر از دوستان او در شهر سمرقند پرسید او هر یک را نام گرفت تا اینکه از محله سر پل کوی غات فریاد کرد نبض او بشدت زد، رنگ چهره اش دگرگون و هیجانش تیز شد. مریض گفت که درین محل زرگری بود مرا خرید و مدتی با او به عیش بودم اما مرا فروخت تا به این دیار رسیدم. چون مرد مسافر علت درد را یافت دانست که علت آن مرض جسمانی نبود بلکه علت روانی بود در جسم ظاهر شده بود. در عصر حاضر زیگموند فروید در تحلیل و تجزیه روحی ازین نوع امراض به کثرت یاد کرده که در روانشناسی و طب به Psychosomatic معروفست. سپس بوی سپرد که تا کسی از رازش آگاه نشود، وی میکوشد حل مشکل او بکند. خلاصه موضوع را به شاه گفت و اضافه کرد راه حل آنست که زرگر مذکور را با تحف و هدایای زیاد اینجا طلب کنید. کس فرستادند و زرگر را خواستند تا برای شاه زیوراتی درست کند. چون زرگر آمد مرد مسافر به شاه گفت کنیزک را بوی ببخشید، کنیزک نزد وی آمد و کم کم صحت یافت باز زرگر به عیش شد. اما زرگر به تدریج زرد و زار میشد، ناتوان گشت عشق کنیزک نیز کاستی گرفت. عشق هایی که از پی رنگ بود عاقبت ننگ است. شاه به اشاره مرد مسافر زرگر را کشت. کنیزک صحت یافت و دیگر بیاد زرگر مرده نیفتاد، چه به قول مولوی عشق مردگان پاینده نیست و باید شخص زنده‌ای را

گزید که هرگز محو نگردد. البته کشتن زرگر از ترس و یا بنا بر حرص و یا فیهوت و... نبود بلکه به وحی الهی صورت گرفته بود. این نیک بد نما بهر امپحان نیک و بد بود. بشر به حقیقت کار کمتر پی میبرد و از روی ظواهر و قیاس قضاوت میکند چنانچه گوید بقالی طوطی زیبا داشت که با سوداگران نکته ها میگفت. روزی طوطی شیشه های روغن بادام ریخت، بقال به قهر شد و به سرش کوفت موهایش بریخت و از گفتار فراموشاند. دکاندار افسوس میخورد. پس از دو سه روزی رویش شوریده حالی که موی بسر نداشت در دکان آمد، طوطی که او را بدهد گفت تو نیز مگر شیشه روغن بادام ریخته ای؟ مردم را از قیاس او خنده آمد که درویش صاحب دل را مانند خود پنداشته بود و نباید کار پاکان را از خود قیاس کنیم گرچه در نبشتن شیر و شکر یکی است...

مولوی در طی این داستان که یکی از چندین صد داستان مثنویست، چند بار سلسله داستان را گسیخته مطالب فلسفی و مفاهیم عرفانی خود را ارشاد و راهبری میکند و پند و اندرز میدهد و باز داستان خود را از سر میگیرد. حکایت مثنوی را نظامی عروضی در مقالت چهارم چهار مقاله آورده با تفصیل بیشتر این نوع معالجه را با بوعلی سینا نسبت میدهد و شاه را قاپوس گوید. همچنین نظامی گنجوی در اسکندر نامه از عشق ارشمیدس به کنیزک چینی یاد میکند. این داستان با برخی از حکایت های عطار در منطق الطیر و با روح کلی منطق الطیر ارتباط عمیق دارد، بعد جامی این داستان را بصورت دیگری در سلمان و ابراهیم پروده است، نکات عمده و مفاهیمی که درین داستان مضمراست و از آن بسنخ فکری مولوی میتوان پی برد اینهاست:

- ۱- دیدن عجز بشر و قدرت خداوند و عدم اعتماد بر اسباب ظاهری.
- ۲- چگونگی خیال و تاثیر آن در زندگی مادی و معنوی انسان.
- ۳- لزوم رعایت ادب در حضور مرد کامل.
- ۴- چگونگی عشق و اینکه حال در قال فی گنجید و عشق در بیان فی آید.
- ۵- ظهور حقیقت و بی نیازی او از دلیل و برهان عقلی.

- ۶- رمز قصه سرایی و داستان پردازی مولوی.
- ۷- اشارت به اینکه طبیب در معالجت به مطالعه علامت های ظاهری نباید اکتفا کند بلکه در احوال نهانی نیز باید کنجکاری نماید.
- ۸- لزوم تدبیر و اندیشه در کار و انتقاد از اعمال جاهلانه.
- ۹- فایده کتمان سر.
- ۱۰- فریفته شدن آدمی به ظواهر امور.
- ۱۱- پایداری عشق حقیقی و ناپایداری عشق مجازی.
- ۱۲- ضروری بودن پاداش و کیفر.
- ۱۳- بیان اینکه هر چه مرد کامل میکند صواب و مطابق حکمتست.
- ۱۴- غلط بودن قیاس به نفس و سنجش بی بنیاد.
- ۱۵- ذکر این مطلب که دل پاک میزان حق و باطلست.
- ۱۶- بی نیازی انسان از مجاهدت و ریاضت پس از وصول او به درجات گمال.
- ۱۷- بیان اینکه انسان تسلیم هر کس نباید بشود و انتقاد از مرشدان سالوس.

سبک مثنوی مولوی از حیث رسایی مقصود و انسجام موضوع و لطافت معنی و دقت فکر، صفا و متانت و پختگی اندیشه، عرفانی بسیار عالیست. مولوی معانی را با اندیشه باریک مربوط ساخته در ترکیب الفاظ هم نیرومند است. توجه مولوی بیشتر به معانی بوده و به لفظ کمتر متوجه شده است. و اینکه مولوی این وزن را انتخاب کرده منظورش آن بود تا مقصود را آسانتر و به سهولت اظهار بدارد، جذبه و شور و ذوق به حدی بود که مولوی نمیتوانست در زندان الفاظ و عروض و قافیه محبوس بماند:

قافیہ اندیشم و دلدار من
 گویدم مندیش جز دیدار من
 حرف و صوت گفت را برهم زخم
 تا که بی این هر سه با تو دم زخم

بنابراین مولوی در شعر خود نمیخواسته هنر نمایی بکند بلکه منظورش

تلقین و ارشاد بود. برای همه و به زبان همه سخن گفته، معانی و مفاهیم عالی و مجرد عرفانی و فلسفی دارد و هم حکایت و تمثیل...

۳- فلسفه مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید
 مولوی فلسفه عمیقی دارد چون با اخوان الصفا ارتباط داشت با
 فلسفه نوافلاطونی مکتب اسکندریه از نزدیک آشنا بود و در سراسر آثار خود
 همان روحیه و عرفان را با تصوف اسلامی آمیخته اظهار میدارد. به نظر وی
 حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و خیر مطلق است
 که بر هر چیز درین عالم می تابد و همه جلوه گاه اوست. روح بشر نیز پرتوی از
 آن نور کلی است که از اصل جدا شده شوق و آرزوی وصل او را در تب و تاب
 دارد و امیدوار است چون سایه به اصل باز گردد. در حال در زندان بدن زندانی
 است و آرزوی پرواز بسوی اصل آن را به رسیدن و حصول کمالات معنوی
 تشویق میکند. این تب و تاب ناله های هجران است و این آرزو، پرداختن به
 عرفان و مقامات معنوی است. موضوع شعر وی عشق روحست به مبداء خود
 یعنی ذات خداوند و طریق بازگشت بوی. که در مقدمه دفتر اول شرح
 شکایات نی است که کنایت از روح میباشد و از اصل خود یعنی خداوند جدا
 شده است:

بشنو از نی چون حکایت میکند

و ز جدایی ها شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

و ز نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دو رماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من بهر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوشحالان شدم

هرکسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشقست کاندلر نی فتاد

جوشش عشقست کاندلر می فتاد

مولوی سر زندگانی را در ارتقا و پیشرفت داند. بر بطلان عقیده، جبرایان

سخن گوید، با دست و پا و اعضاء بکار باید پرداخت و از کار و تشبیه نباید

فارغ نشست. عقل و خرد و اعضاء و استعداد خود را باید بکار انداخت:

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست جبری بودن اینجا طمع خام

پای داری چون کنی خود را تو لنگ

دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

خواجه چون بیلی بدست بنده داد

بی زیان معلوم شد او را مراد

دست همچون بیل اشارتهای اوست

آخر اندیشی عسارت های اوست

نباید به ظواهر و صورت فریفته شد و معنی حقیقت را از دست داد و

بزرگی بشر در معنویات، اندیشه و خرد و استعداد و کار اوست. صورت فقط

محل ظهور معنی است و اندیشه و تفکر مهمتر و اصل سخن و گفتار است و

لفظ حجاب آن است:

قطره، دل را یکی گوهر فتاد

کان بدر یا و گردونها نداد

چند صورت آخر ای صورت پرست

جان بی معنیت از صورت نرست

خواجه چون بیلی بدست بنده داد

بی زیان معلوم شد او را مراد

نقش بر دیوار مثل آدمست
 بنگر از صورت چه چیز او کمست
 جان کمست آن صورت با تابرا
 رو بجو آن گوهر نایاب را

صورت از معنی چو شیر از بیشه دان
 یا چو آریز و سخن ز اندیشه دان
 معرفت و علم نزد مولوی ارزش بزرگی دارد و روح همه عالم است و علم
 و معرفت است که بشر را بر جهان فرمان فرما ساخته:

خاتم ملك سلیمانست علم
 جمله عالم صورت و جانست علم
 آدمی را ازین هنر بیچاره کشت
 خلق دریا خلق کوه و ^{خلق} دشت
 ز و پلنگ و شیر ترسان همچو موش
 ز و نهنگ بحر در صفرا به جوش

دویی و دوگانگی و تخالف همه در عالم حس است اما اقتضای جهان
 معنی یکرنگی است و در آن موسی و فرعون آشتی دارند و خار و گل یکی
 است و حقیقت یگانگی اجزاء جهان است، ادیان و مذاهب در حقیقت دارای یک
 وحدت اند.

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد
 موسی با موسی در جنگ شد
 هر نبی و هر ولی را مسلکی است
 لیک با حق میبرد جمله یکی است

اساس همهء علوم تواضع است و در گرداب زندگانی محو باید شد.

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف
 در کم آمد یا بی ای یار شگرف

بین علوم کشفی و استدلالی تفاوتی است، آنکه به علوم استدلالی
 میپردازد پس از زحمت و گهتاب و تدریس راه دراز و صعب طی میکند و

بجایی میرسد، اما اهل کشف که فقط به تصفیه، باطن و پاکی دل مشغول میشوند با دل پاک همه، آنچه را اهل استدلال با زحمت زیاد گرد آورده اند می بیند و ره صد ساله را يك شبه میروند:

علم چون بر دل زند یاری شود

علم چون بر تن زند باری شود

هین مکش بهر هوا این بار علم

تاشوی راکب تو برر هوار علم

رومیان آن صوفیانند ای پدر

بی ز تکرار و کتاب و بی هنر

آن صفای آینه و صف دل است

صورت بی منتها را قابل است

پای استدلالیان چو بین بود

پای چوین سخت بی تمکین بود

گر به استدلال کار دین بودی

فخر رازی راز دار دین بودی

با ریاضت و جهاد نفس نباید دست از زندگی عادی و وظایف بشری

کشید و با توکل نباید بیکار نشست تا زندگانی تعطیل نشود:

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الكاسب حبیب الله شنو

از توکل در سبب کاهل مشو

گر توکل میکنی در کار کن

کشت کن پس تکیه بر جبار کن

درویشی، فقر و ناداری و دربوزگی نیست بلکه رستن از غرور و خود

پرستی است و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است. در غیر آن دنیا وسیله

است. و باید از راه مشروع آن را بدست آورد درویشی در استغنا و بی اعتنائی

است نه در احتیاج و ناداری:

چیست دنیا از خدا غافل بودن
نی قماش و نی زرو فرزند و زن
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب اندر زیر کشتی پشتی است

گاهی میشود که دو نفر با عقاید و افکار مخالف به یک زبان سخن میگویند و گاه هم دو نفر با عین عقاید و افکار، زبان شان مختلف است اینست که همدلی و همفکری به مراتب بهتر از همزبانی است. دل و صمیمت راه وحدت است و میتواند اقوام را از بیگانگی به یگانگی در آرد، نه زبان و نه ظاهر، اتحاد و توافق در دل و فکر است نه در زبان واحد: زیست پاهمی و موافقت بین المللی. اینست:

ای بسا هندو و ترک همزبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است

مولوی که متمایل به اهل اشراق و عقاید افلاطونیست، به مشائیان و طرفداران ارسطو کمتر وقتی میگذارد تا قیاس عقل به نور عرفان منور نگردد خرد از رسیدن حقایق باز ماند، تشبیه پای اهل مشاء را به وضاحت میرساند:

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

سر عرفان و راز ایمان مولینا در دیوان شمس تبریزی نیز به شکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند آنجا نیز از سنائی و عطار یاد میکند:

اگر عطار عاشق بود سنائی شاه و فایق بود
نه آنم من نه اینم من که گم کردم سرو پا را

در آشفتنگی و جوششهای پیاپی عشق پناهگاه بزرگ عارف کعبه، دل یگانه راه به کوی وصال دوست است:

طواف کعبه، دل کن اگر دلی داری

دلست کعبه، معنی تو مگر چه پنداری

طواف کعبه، صورت حقت از آن فرمود
 که تا بواسطه آن دلی بدست آری
 هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
 قبول حق نشود گر دلی بیازاری
 هزار بدره زرگر بری بحضرت حق
 حقت بگوید دل آر گر بما آری
 ز عرش و کرسی و لوح فزون باشد
 دل خراب که او را بهیچ نشماری
 آنانیکه پی خدا میگردند حقیقت را گذاشته پی مجاز میروند چون حضور
 دل نیست یافتن یار محالست و مانند سی مرغ عطار است که در طلب سیمرغ
 بودند چون رسیدند دیدند سی مرغ سیمرغ است مگر تا آنه، دل پاک نشود
 چیزی نه بینی:

آنها که طلبگار خدایید خدایید
 بیرون ز شما نیست شما یید
 چیزیکه نکردید گم از بهر چه جوید
 کس غیر شما نیست کجا یید کجایید
 در خانه نشینید نگردید بهر کوی
 زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید
 معشوق تو همسایه، دیوار بدیوار
 در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
 گر صورت بیصورت معشوق ببینید
 هم خواجه و هم بنده و هم قبیله شما یید
 گر قصد شما دیدن از کعبه، جانست
 اول رخ آینه بصیقل بزدایید

هدف عمده آنست که به وحدت و باطن نظر انداخت و از ظاهر و تظاهر و
 ریا اعراض کرد، حقیقت را دید نه مجاز را، باطن و واقع را ارزش داد نه ظاهر
 و قشر را، از نمایش بیرون بگشایش درون باید گرایید و دیده بنور حقیقت و

اشراق دوخت، مغز را باید گزید نه پوست را:

دنبهء دون نزد دانا جیفه است
جیفه را پیش سگان انداختیم
ما ز قرآن برگزیده مغز را
پوست را بر دیگران بگذاشتیم

۴- مولوی بنیان گذار سبک عراقی در دیوان شمس:

پس از مثنوی تالیف بزرگ مولوی مجموعه غزلیات اوست که به اسم مرشد روحانی اش به «دیوان شمس» موسوم شده، عده این غزلیات را سی هزار شمرده اند؛ گرچه مملو از احساسات و عواطف و شور است و متانت و کشوه بیمانندی دارد اما کمتر مطالعه میشود. دیوان شمس مولوی مورد نظر سعدی بود که وی غزلیات شیرین و آبدار خود را ازین منبع فیض الهام گرفته نگاشته است. حافظ نیز غزلیات جاودان خود را به پیروی از همین اثر نوشته است. مولوی در دیوان شمس بزرگترین نمونه غزل عرفانی است که بدینوسیله اساس و تهداب سبک عراقی را گذاشته است.

از سایر آثار مولوی کتاب «فیه مافیه» است محتوی گفته های مولوی خطاب به معین الدین پروانه که سراسر مطالب آن عرفانی و تصوفی است، مقداری از مراسلات و مقالات مولوی نیز باقیست.

تاثیر مولوی در افکار و اذهان پیروان و مقلدان او بشمار است. نفوذ معنوی و ادبی مولینا نه تنها در افغانستان وطن اصلی او بیکران است که حلقه ها و محافل مثنوی خوانی بین اهل ذوق و حال ترتیب میشود و ابیات مثنوی به آواز مخصوص خوانده میشود بلکه در هند، ماوراء النهر، فارس و آسیای صغیر نیز به حد اعلی است و شهرتش بار و پا نیز رسیده، مثنوی به زبان های مختلف ترجمه شده در شرح مثنوی تفسیر های زیادی به زبان های دری، عربی، ترکی و هندی تحریر شده است.

پروفیسور نکلسن و دکتور آربری از شرق شناسان بزرگ انگلیس اند که به تصوف و ادبیات عرفانی پرداخته اند و نه تنها مثنوی دیوان شمس را به

چاپ رسانیده اند بلکه آن را به انگلیسی ترجمه کرده و حواشی و تعلیق نموده باین وسیله ادبیات عالی عرفانی ما را در حلقه های علمی معرفی کرده اند. مینویسند که سقراط کیست که فلسفه را از آسمان به زمین آورد و میگویند اگر این درست باشد برتر ازند سل کیست آن را در زمین مهار کرد. اما مولوی یگانه شخصیت که عشق را به آسمانها صعود داد و رشته زرنی از عشق بافت جسم خاك بافلاك شد و بوسیله این نردبان خاکیان بالا رفته در پچه های آسمان را بروی خود باز دیدند. وی آتش عشق را در کانون علم شعله ور ساخت و با آن عشق ملکوتی که از ورای این عالم خاکی نور میگرفت در سینه ها آتش زد. روح مولوی آن روح پر شور که مانند پیک خجسته ای با علم غیب در تماس بود سرچشمه الهامست، الهام عشق و حقیقت، مولوی مهتابیست که از آفتاب شمس از آن نور مطلق از آن انوار حق روشنی گرفت و شب در بشریت اشعه افگن شد.

مولوی شاعر نیست و مثنوی او مجموعه اشعار نه مولوی برتر و قویتر از شاعر است. وی هاتفی است از ماورای طبیعت، از عالم، مثل مثنوی معنوی او الهاماتیست که از عالم ماورای طبیعت گرفته شده به جهان بشریت پیشکش شده. وی از آنجا ملهم شده الهامات حقیقی عشق گرفته آن را به قالب شعر در آورده. موضوع این کتاب یا شیرازه الهامات پس پرده که پایانتر از گفتار خدا و برتر از گفتار انسانست، عشق روحست به مبداء خود و به مبداء وجود و بدینوسیله بشر را به آن سرمنزله حقایق رهنمونی میکند و انسان را شیفته و واله زیبایی مطلق ساخته و به عودت بدان حقیقت مطلق تشویق میکند آنجا مقر و باز گشتی برای ارواح قرار میدهد. از اثری اتوم يك خشك فلزی گذاخته میشود اما روح مثنوی ارواح را میگذارد و سخن او جهان را آتش میزند. مولوی به حراست و بحر در کوزه ننگجد جز قسمت يك روزه و اگر نتوان آب دریا نوشید بقدر تشنگی که باید چشید.

مولوی (مولینا جلال الدین بلخی) از آن سخنورانیست که چه در مثنوی خود یا کاملترین دیوان عرفانی و چه در غزلیات شمس افکار نو افلاطونیان به خصوص فلوطین را ترجمانی کرده. وی اساس غزل عرفانی را گذاشت. دیوان

مولوی که به دیوان شمس موسومست کمتر مطالعه میشود در حالیکه از احساسات عواطف و شور مملو بوده متانت و عظمتی دارد که در نوع خود یکتا است. دکتو نیکلسن انگلیسی این اثر را به انگلیسی ترجمه کرده تعلیقاتی بدان افزوده غزلیات عرفانی که آغاز آن را سنائی و عطار در دیوان خود کرده بودند با مولوی در دیوان شمس اساس یافت. و بنیاد سبک عراق باینصورت و حافظ شیرین سخن غزل عرفانی را کامل کرد و حضرت بیدل به اوج اعلی رسانید. در سبک عراق موضوع مهم «عشق» است که فلسفه نو افلاطونی لازمه سرودن شعر عرفانی گشت و زبان مخصوصی برای شعر پدید آمد: این مسأله مشکل میسازد قضاوت کرد حافظ با برخی دیگر از شاعران که این اصطلاحات را در شعر بدان لطافت بکار برده اند و غزل عرفانی را روانی بخشیده اند آیا صوفی بوده پیرو کدام طریقه، صوفیانه بوده اند یا برای آنکه به زبان مخصوصی سخن زده باشند اصطلاحات صوفیه را بکار برده اند. بکار بردن این اصطلاحات آن شاعران از مقصود اصلی نیز دور نمیکرد، زیر رخی به حقیقت و رخی به هجاز دارند. اینجاست که اصطلاحات ساقی، دیر مغان، مغ میکده، صوفی، قدح، می سالوس، زرق، خمخانه، اهل نظر، قبله و... را مولوی بکنید صد سال پیش از حافظ در دیوان شمس خود به وفرت استعمال کرده که بعد حافظ آن اصطلاحات را بکار برده است. البته به این اساس سبک عراقی که میگویند، سعدی و حافظ، از مؤسسان آن بودند بسیار قبل از آن با مولوی طلوع کرده بود و بنیاد گذار واقعی آن مولوی است که اگر بنا باشد سبک ها را با اساس شهر ها و موطن شاعران نام گذاشت آن را سبک بلخی گفت.

د: تکامل نثر تصوفی

کشف المحجوب، اسرارالتوحید تذکرة الاولیاء:

همینکه تصوف در قرن چهارم به خراسان (افغانستان) آن وقت راه یافت پس از زمانی در قرن پنجم ششم هجری نظم و نثر ما را لطافت و طراوت خاصی بخشید و رایحه ای بود که در پیکر ادبیات ما دمید. طوریکه دیدیم

در نظم این مطلب موجب بوجود آمدن جنبش خاصی چون تکامل مثنوی های عرفانی و سپس پدید آمدن غزل عرفانی گشت که مطالعه میشود. اما نثر ما هم ازین پیرایه محروم نماند و در قرن پنجم و ششم ستارگان پیشقدم آن ظاهر شد: علی هجویری در کشف المحجوب آن را پی ریزی کرد؛ اسرار التوحید آن را نشو و نمو داد و مشخص نمود؛ و تذکرة الاولیای عطار ارتقای مزید بخشید؛ که باین ترتیب نثر دری را برای نگارش مطالب مختلف ذوق و حال و عرفان و ادای موضوعات مربوط به زندگانی باطنی و مادی آماده و روان گردانید که در آینده زبان مؤثری برای افادت و اظهار اندیشه های عشقی، معنوی و حسی پدید آمد. از طرفی هم روح انتقادی از جهات زشت زندگانی مادی و باطنی موازی با تاریخ نگاری پیش رفت.

این نثر معمولاً ساده و روان و عاری از تکلف و عبارت پردازی و در عین حال نثر پخته و آزموده و بدیع و فصیح است. ایراد شواهد به عربی گاهی دیده میشود. از حیث معنی و سبک بین کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء شباهت تامی موجود است با این تفریق که اسرار التوحید همه در شرح احوال شیخ ابوسعید است، در حالیکه تذکرة الاولیاء عطار در شرح احوال نود و شش نفر از صوفیان بزرگ میباشد. از حیث عبارت اسرار التوحید برتر از هر دوی دیگر بهتر از نثر و نمونه، کلام فصیح نثر ساده به شمار می آید.

کشف المحجوب:

کشف المحجوب علی هجویری غزنوی در اواسط قرن پنجم تألیف شد و نخستین کتاب مشهوری است که به زبان دری فصیح در شرح حالات و عقاید و مقالات های مشایخ صوفیه نوشته شده است. مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است از اهل غزنه که او را جلابی هجویری گویند که دو محلی از غزنه است. این کتاب نمونه، نثر قرن پنجم و متضمن اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز است. به علاوه اشعار و جمله های کوتاه عربی غالباً در تعریف تصوف دارد.

کشف المحجوب در رشته خود اثر بکری است که خود مأخذ سایر کتابهایی درین رشته میباشد، چه مؤلف برای تایید عقاید و صدق گفتار خود

روایتهای زبانی عارفان قبل از خود و یا معاصر خود را بیان کرده است و بیشتر مطالب از اقوال و سرگذشت ها و تجریت ها اتخاذ شده یگانه اثری در تصوف که هجویری بدان نظر داشته است «اللمع» تالیف ابو نصر سراج نیشاپوری (۲۷۷ هجری است) به زبان عربی که در تصوف نگاشته است و از آن استفاده کرده است.

اسرار التوحید:

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، از آثار نثر تصوفی است که در حدود ۵۶۰ یا ۵۷۴ به زبان دری شیرین تالیف شده در شرح احوال و کرامات و اقوال شیخ ابو سعید ابی الخیر است که در ضمن حکایت ها، اخبار و اشعار عرفانی نیز ثبت شده، نامها و احوال غالب فاضلان و مشایخ نیز آمده. مؤلف وی محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن حسین بن سام تالیف شده.

موضوع اصلی کتاب شرح حال ابوسعید ابی الخیر مشتمل بر سه باب است: باب اول در ابتداء زندگانی شیخ ابو سعید مشتمل بر بعضی حالات وی در کودکی و جوانی و چگونگی تحصیلات و ریاضات وی تا چهل سالگی. باب دوم در وسط زندگانی شیخ یعنی از زمان شروع به ارشاد و دستگیری خلق تا هنگام وفات و این باب دارای سه فصل است: فصل اول حکایت های کرامت های شیخ که در آن شیخ بر فکر و اراده دیگران تصرف میکند. فصل دوم حکایاتی از شیخ متضمن تحقیقات عارفانه و پند های حکیمانه و سخنانی از مشایخ دیگر. فصل سوم در سخنان عارفانه و اشارات صوفیانه و اشعاریکه به زبان وی آمده. باب سوم در انتهای حالت شیخ در سه فصل.

۱- وصیت های شیخ در هنگام وفات.

۲- در چگونگی وفات.

۳- در کرامات وی پس از وفات او.

نثر اسرار التوحید ساده و روان و خالی از هر نوع تکلف قطعی است. جمله ها ساده و آسان و خالی از حشو و زواید است. در ادای معانی جانب

ایجاز را مراعات کرده. در حکایت نویسی جزئیات هر واقعه و حالت را تشریح و منظره را بصورت دقیق وصف کرده است. از نظر ساده نویسی نثر ساده، امروزی بسیار نزدیک و عالیترین نمونه آن میتواند شد.

نمونه: آورده اند که يك روز شيخ ما قدس الله روحه در نیشاپور به محله ای فرو میشد و مجمع متصوفه بیش از صد و پنجاه کس با او بهم. ناگاه زنی پاره، خاکستر از بام بینداخت نادانسته که کسی میگردد. از آن خاکستر بعضی بر جامه، شیخ رسید. شیخ فارغ بود و هیچ متاثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و گفتند این سرای باز کنیم و خواستند تا حرکتی کنند. شیخ ما گفت آرام گیرید که کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر با او قناعت کنند بسیار شکر واجب باشد. جمله جمع را وقت خوش شد و بسیار بگریستند و نعره ها زدند.

تذکرة الاولیا:

تذکرة الاولیای شیخ فرید الدین عطار که در اوایل قرن هفتم تالیف شده، چون کشف المحجوب در تعریف مقامات و غرایب صفات و گفته های بزرگان صوفیه و عبادت و عادت های شان است. دارای پند ها و اندرز ها و حکایت های دلپسند و اخبار است به عبارت مؤثر و بسیط. تذکرة الاولیای شیخ دارای نود و شش باب است و در هر باب در حالات یکی از صوفیان بزرگ بحث کرده است. که باب اول مختص بذکر امام جعفر صادق است و از صوفیان مشهوری که آنجا ذکر شان رفته اویس قرنی، حسن بصری، رایعه، بایزید، ذوالنون، شفیق، ابو حنیفه، کوفی، احمد خضرویه، جنید، منصور حلاج، ابوالحسن خرقانی، شبلی و حصیری اند در هر باب نخست هر يك از صوفیان را معرفی کند وصف ایشان نماید بعد از حالات ایشان گوید و آغاز هر حالت با این جمله کند: «نقلست که ...» و در ضمن جمله های عربی آورد. سبک نگارش وی از همان سنخ اسرار التوحید است. اما به روانی، رشاقت، شربنی و گیرندگی عبارت و فکر اسرار التوحید نمیرسد.

نمونه: نقلیست که گیربرا گفتند که مسلمان شو گفت اگر مسلمانی اینست

که با یزید میکند من طاقت ندارم و نمیتوانم کرد و اگر اینست که شما میکنید بدین هیچ اعتبار ندارم.

نقلست که (ابو حنیفه) توانگری را تواضع کرده از بهر مال او. گفت کفارت او را هزار ختم کردم، و گفتند گاه بودی که چهل بار ختم قرآن کردی تا مسأله ای که او را مشکل بودی کشف شدی.

نقلست که گفته یکرور دلم گم شده بود، الهی دلم باز ده، ندایی شنید که یا جنید ما دل تو بدان رنوده ایم تا با ما بمانی باز میخواهی تا بغیر ما التفات نمایی.

نقلست که (منصور حلاج) در شبانروزی دریند هزار رکعت نماز کردی گفتند میگرایی من حقم این نماز کرا میکنی گفت ما دانیم قدر ما.

ه: ادب اخلاقی دور مغول ۶۲۷-۷۷۱ هـ

۱- دور مغول:

استیلای مغول در اوایل قرن هفتم (۶۱۶ هـ) به وسیله چنگیز در آسیای میانه صورت گرفت. خلافت عباسی را در ۶۵۶ وارونه کردند. اشتباهات سیاسی سلطان محمد خوارزمشاه راه این سیل کوه پیکر را در آسیا حتی اروپا باز کرد و این یکی از مصیبت های بزرگ تاریخ بود: تخریب، قتل عام، کشتار، سوختن... باعث شد تا فرهنگ و مدنیت و افکار و ادبیات از بین برود. عالمان به قتل رسیدند، کتابخانه ها و مدارس نابود شدند، برخی از عالمان به کسور های دور دست فرار کردند.

اما پس از یکدور وحشت سلاطین مغول به اسلام گرویدند و در محیط مدنی ما با علم و دانش شعر، و ادب، فرهنگ و دربار و... آمیزش یافتند، با عالمان الفت گرفتند، با کتاب و درس و مدرسه تماس آمده خو گرفتند. به تاریخ و تاریخنویسی توجه کردند چنانچه علاء الدین عطاء ملک جوینی هروی، مولینا جلال الدین بلخی و خواجه نصیر الدین طوسی معاصر اولاد مغول بودند و از جمله خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش

عطاء ملک جوینی، وزارت یافتند. و همدین دور به وسیله فرار برخی از اهل فضل و علم به کشور های دور دست زبان و ادبیات دری و تهذیب و فرهنگ خراسانی در پهنای هند و آسیا و غرب ایران منتشر شد که بهترین نمایندگان آن یکی مولینا جلال الدین بلخی و دیگر امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی میباشد. لفاظی و استعارتها و کلمات مزید عربی در ادبیات ما راه یافت، و یک تعداد لغات ترکی و مغولی داخل زبان ما شد از قبیل یغما، چپاول، ایلچی، قراول، کوچ، خان (قآن) خانم، خاتون بیگ، بیگم.

همچنین ظلم، جور و بیداد و تجاوز موجب شد تا نویسندگان، شاعران و اهل دانش و ذوق از عالم بیرونی بیشتر به عالم باطنی بگرایند و به روی آتش آشوب ظلم خود آب سکون و صفای باطنی بریزند و آن را فرو نشانند، به این ترتیب شعر عرفانی کمال یافت و بهترین و لطیف ترین معانی تصوف را به قالب شعر در آوردند. و گویندگان و نویسندگان نامی سر بر آوردند که مولوی، سعدی، جامی و حافظ و امیر خسرو خانواده، جوینی را بحیث نمونه میتوان ذکر کرد. شعر تصوفی این دور دارای حرارت و عاطفت است چه حمله مغول اسرار زندگانی را بیشتر عمیق ساخت و سبب شد تا مردم تصوف را یک راه و رسم زندگانی بسازند. در نتیجه اشعار تصوفی بوجود آمد که در واقع تقلید سنائی عطار و مولوی و پیرو اشعار تعلیمی و مثنویها بود. این شاعران جهات زشت زندگانی را نگرسته به آن مبارزت میکردند و این خود مانع شد تا جنبه های نیک حیات را ببینند.

۲- آثار تصوفی و غزل عرفانی، روح انتقادی:

سلاطین مغول همینکه به اسلام گرویدند و با اهل علم و فضل مانوس شدند مشوقان فضل و ادب شدند و شاعران را مینواختند. درین گاه بنا بر تحول حیات اجتماعی و سیاسی یک تحول عمیق و مداوم در ادبیات ما رخ داد: روح انتقادی به جای روحیه، تخیل نشست و این خاصیت ادبیات وسیع این عصر گشت. روح انتقادی بیشتر تحلیلی است تا ترکیبی بیشتر عقل را تحریک

میکنند تا تخیل را مگر گاهی به امور جزئی و سطحی مشغول شده مطالب عمده را فراموش میکنند. بنابر برزندگی مکتب انتقادی فکر نثر نویسی مهمتر به نظر آمد و بدان پرداختند. شعر این دور هم دلچسپ است مگر رویهمرفته تقلید دور قدیمان است، در حالیکه در نثر از نظر رسایی عقل و بصیرت انتقادی يك ابتکار دیده میشود.

انتشار تعلیمات صوفیه درین هنگام قابل توجهست چه تصوف بزرگترین نیروی زندگانی به شمار می آید، آثار شاعران بزرگ مانند ناصر خسرو، سنائی، عطار، سهروردی و مولوی عامه مردم را به اساسات تصوف آشنا کرد. و امید اندیشه های ملکوتی در زندگانی روز مره داخل شد. در آغاز قرن شش هجری که ارزش های اخلاقی پایان شده بود و جمعیت رو به فساد میرفت، همانا حمله مغول صورت گرفت و مرگ، خرابی، قتل، حریق... در همه جا پدید آمد و چون خویشتن را از آرزو های این جهان محروم یافتند در تصوف فرار کردند و پناهگاهی یافتند، بنابراین است که در دور بیشتر آثار تصوفی در ادبیات ما دیده میشود.

خاصیت دیگر این دور که کمتر از نخستین نیست تاثیر تصوف بر زندگانی ملی است. سالها سپری شد تا اینکه مغول ها در کشور مفتوح متوطن و به تدریج به مدنیت وطنی و محلی آشنا شدند. به اسلام گرویدند و زیر تاثیر دین و ادبیات، احساسات وحشی شان رام شد و بجای ظلم و بیداد امنیت، داد گستری و فضل خواهی جلوه گر شد و تصوف از رونق خود کاست و مردم باز به زندگانی ظاهری و دنیایی علاقمند شدند و به خوشیهای دنیایی رو آوردند و تجریت های مخوف گذشته فراموش شد. اما عبارت های تصوفی و کلمات مخصوص عشق الهی را برای اشعار بزمی، عشق بشری، می و... بکار بردند و نوع شعر غزل را که ملایم این روحیه بود تکامل بخشیدند. بناءً غزلیات این دور گاهی دارای دو معنی و تفسیر متضاد اند. تصوف يك زبان بسیار موثر و آماده برای بیان افکار و اندیشه های عاطفی بجا گذاشت. همان بود که بنابراین عوامل در دور مغول ادبیات ما به چند جهت سیر کرد:

۱- نثر: در هر رشته، فکر و علوم از قبیل تاریخ و ...

۲- شعر تصوفی بصورت عام.

۳- غزل: از تجریت های عمیق معنوی از جهات روحی و زیبایی.

۳- تاثیرات سنائی بر سعدی و گلستان او:

حضرت سنائی که با حدیقه، خود در قرن ۶ بنیاد مثنوی سرایی عرفانی را گذاشت با دیوان قصاید و غزلیات خود پایه های نخستین غزل عرفانی را نیز در ادبیات افغانستان بجا ماند. سنائی غزنوی در یکی از غزل های خود میگوید:

خورشید تویی و ذره ماییم	بیروی تو در کجا نمایم
تاکی بنقاب و پرده یکسر	از کسوی برای تا برایم
چون تو صنم و چو ماشمن نیست	شهری و گلی تویی و ماییم
آخر نه ز گلبن تو خاریم	آخر نه ز باغ تو گیاییم
گر دسته گل نیاید از ما	هم هیزم دیگ را بشاییم
یادی داریم در سر ایرک	در پیش سگ تو خاکپاییم
اب رخ ما مبر از یراک	با خاک تو آشناییم
یک روز نپرسی از ظریفی	کاخر تو کجا و ما کجاییم
ز آمد شد ما مکن گرانی	پندار که در هوا هبائیم
با سینه، چاک همچو گندم	گرد تو روان چو آستینیم
تو بر سر کار خویش میباش	تا ما هله خود همی در آیم

کز عشق تو ای نگار چنگی

اکنون نه سنائیم ناییم

سعدی که در اواسط قرن هفتم میزیست در اخیر باب دوم گلستان خویش که «باد خزان را و بر ورق او دست تطول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند و همیشه خوش باشد» در اخلاق درویشان حکایت منظومی دارد بدین نهج:

دیدم گل تازه چند دسته	بر گنبدی از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه ناچیز	تا در صف گل نشیند او نیز

صحبت نکند کرم فراموش	بگریسته گیاه و گفت خاموش
آخر نه گیاه باغ اویم	گر نیست جمال و رنگ و بویم
پرورده، نعمت قدیم	من بنده، حضرت کریم
لطفست امیدم از خداوند	گر بی هنرم و گر هنرمند
سر مایه، طاعتی ندارم	با آنکه بضاعتی ندارم
چون هیچ وسیلتش نماند	او چاره، کار بنده داند
آزاد کنند بنده، پیر	رسمت که مالکان تحریر
بر بنده، پیر خود ببخشای	ای با خدای گیتی آرای
ای مرد خدا در خدا گیر	سعدی ره، کعبه رضا گیر

بد بخت کسی که سر بتابد

زین در که دری دگر نیابد

در مقایست این دو منظومه گذشته از اینکه عصاره، فکر و روح مطلب چیز واحدند و هریک از دو شاعر مذکور موضوع را به سبک خود پرورانیده اند در عبارت ها و الفاظ و ترکیب کلمات نیز مشابهتی زیاد دیده میشود: مثلاً بیت های چهارم و پنجم سنائی و بیت اول و چهارم سعدی حتی ترکیب ها عین یکدیگرند. مواردی دیگر نیز هست که سعدی بر آثار سنائی نظر داشته، به علاوه از منبع غزلیات شمس مولوی الهاماتی گرفته غزلیات خود را سروده است، که اساس غزل عرفانی و سبک عراقی و منابع آن سنائی و مولوی به شمار می آیند. البته در گلستان نیز جاهایی هست که نظر سعدی را بر دیوان و آثار سنائی می نمایاند چون خفته را کی کند بیدار...

گلستان اوج نثر فنی:

سبک نثر نویسی فنی را که ابوالمعالی نصرالله غزنوی در کلیله و دمنه و خواجه عبدالله انصاری هروی در آثار خود آغاز کرده بود سعدی با گلستان به اوج آن رسانید و ادبیات دری را به بهشت برد. گلستان در سال ۶۵۶ هجری یا نیمه قرن هفتم نوشته شده نقطه، عروج نثر فنی است. و نثری است که با نظم برابری میکند. مطالب آن بصورت کلی حکایتها و لطایف و نکته هایست که

سعدی در زندگانی خود شنیده یا دیده یا تجریت کرده و نثر آن بانظم از ابیات منفرد قطعه ها، رباعیات و امثال آن آمیخته. گلستان چون بهشت به هشت باب تقسیم شده است:

- ۱- در سیرت پادشاهان
- ۲- در اخلاق درویشان
- ۳- در فضیلت قناعت
- ۴- در فواید خاموشی
- ۵- در عشق و جوانی
- ۶- در ضعف و پیری
- ۷- در تاثیر تربیت
- ۸- در آداب صحبت

این کتاب داری نکات نغز اخلاقی، اجتماعی و تربیتی است و این مزایا آن کتاب را از آثار بزرگ ادبی نموده، زیرا در هر باب مطالب سودمند و عمیق که هر کدام ممکنست يك سرمشق زندگانی تواند بود، مندرج است، هدف غالب حکایت و امثال آن ادب و تربیت و تهذیب نفس است. سعدی که معلم جامعه است در ضمن حکایات روزمره حقایق را از راه تمثیل و با عبارات شیرین و کوتاه بیان میکند و خواننده را اندرز میدهد و دارای نکات نغز اخلاقی و اجتماعی و تربیتی است: توانگری به هنر است نه به مال، و بزرگی به عقل است نه به سال، عالم بی عقل زنبور بی عسل است، به تمنای گوشت مردن به، که تقاضای زشت قصابان برد.

گلستان به نسبت سادگی و روان و شیرینی که دارد در قلوب مردم جاگرفته، در نثر دری تا امروز تاثیر عظیمی دارد و نثر ما تحت تاثیر آنست و جمله های آن مانند ضرب المثل بکار میرود:

قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. دروغ مصحلت آمیز به از راستی فتنه انگیز. الکریم اذا وعد وفا. ده درویش در گلیمی بخشیند و دو پادشاه در اقلیمی ننگیند. زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد. دوست دیوانی را وقتی توان دیدن که معزول باشد.

گلستان تا هنوز نه تنها در افغانستان و ماوراء النهر و ایران بلکه در هند و ترکیه کتاب درسی است و متعلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزایش دهد. این کتاب در قلمرو زبان دری از قرآن و دیوان حافظ در هر خانه موجود است. يك تعداد از نویسندگان و شاعران بعدی به تقلید از گلستان کتاب هایی نوشته اند چنانچه نگارستان معین الدین جوینی، بهارستان جامی، روضه خالد خوانی، پریشان قآنی را میتوان برشمرد و محمد علی آزاد کابلی آن را به شعر دری در آورده است. گلستان به چندین زبان ترجمه شده و ارزش بسیار ادبی دارد از جمله عبدالقادر ختک آن را بنام «گلدسته» به پشتو در آورده است. نمونه ای از نثر آن:

يك دامن گل:

بامدادان که خاطر باز آمدن برای نشستن غالب آمد، دیدمش دامنی گل و ریحان و سنبل و ضمیران فراهم آورد. آهنگ رجوع کرده گفتم گل بستان را چنانکه دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکماء گفته اند هرچه نباید دلبستگی را نشاید. گفتا طریق چیست، گفتم برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند.

بچه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من بسر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بکردم دامن گل بریخت و در دامن آویخت که الکریم اذاعود و فی، فصلی دو همان روز اتفاق بیاض افتاد.

نظم سعدی:

سعدی در آثار خود توجه بیشتر به هدایت افکار و تربیت مردم و حق پروری و داد گستری و تعمیم اخلاق نیکو داشت. قصایدش به سبک متقدمان، اما روشنتر، ساده تر و بی تکلفتر است. در غزل بیشتر به اظهار احساسات و

عواطف پرداخته است و غزلسرای عاشقانه را که مولوی در دیوان شمس بنیاد گذاشته بود وی قوام داد. در مثنوی نیز داد سخن داده بوستان او از شاهکار های ادبیات دری و از بهترین کتابهای درسی است.

از مختصات نظم سعدی: یکی فصاحت، بلاغت و شیرینی و روانی آنست. دگر سهولت آن که سهل ممتنع است:

مرا باشد از درد طفلان خبیر
 که در طفلی از سر برفتم پدر
 من آنکه سر تاجور داشتم
 که سر در کنار پدر داشتم

سه دیگر از خواص سبک سعدی آنست که در نظم هم سخنان سعدی به صورت ضرب المثل به کار رفته است همچنین سعدی صنایع لفظی را باکمال مهارت و بدون تکلف بکار میبرد. سعدی در نظم خود نیز مری اخلاق و آموزگار است و سپس از خواص شعر وی صراحت و راست گویی آنست درین رشته یکه تاز است، با شهامت پادشاهان و امیران را به عدل و نیکو کاری نصیحت کرده است که در دیگر شاعران کمتر دیده میشود. سعدی یک عشق رقیق و مخصوصی دارد که خاصه در غزلیات از احساسات خود سخن گفته و ابتکارها نموده؛ تقلید نکرده است.

سعدی مفکر و فیلسوف بزرگ است که فلسفه عمیق آن را چنین میتوان خلاصه کرد:

۱- خدمت خلق بزرگترین عمل بشر است و سعدی عبادت را در خدمت خلق میداند.

۲- نوع دوستی بخش عمده فلسفه اوست و میگوید انسان باید نوع دوست باشد.

۳- مفکوره های اجتماعی وی در ذم غیبت و تمامی و سایر مطالب از نظر اجتماع پر ارزش است. نمونه بی از قصاید سعدی:

بس بگردید و بگرده روز گار
 دل بدنیا در نه بنده هوشیار
 ای که دستت میرسد کاری بکن
 پیش از آن کز تو نیابد هیچ کار
 این که در شهنامه آورده اند
 رستم روئین تن و اسفندیار
 تا بدانند این خداوندان ملك
 کز بسی خلق است دنیا یادگار
 این همه رفتند و ما ای شوخ چشم
 هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
 ای که وقتی نطفه بودی در شکم
 وقت دیگر طفل بودی شیر خوار
 مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
 سرو بالای شدی سیمین عذار
 همچنین تا مرد نام آور شدی
 فارس میدان و مرد کار زار
 آنچه دیدی بر قرار خورد نماند
 و آنچه بینی هم نماند بر قرار
 دیرو، زود، این شکل و شخص نازنین
 باد خواهد برد خاکش را غبار
 گل بخواهد چید بی شك باغبان
 ور بچینند، خود فرو ریزد زیاد
 این همه هیچ است چون می بگذرد
 تخت و بخت و امر و نهی و گیرو دار
 نام نیکو گر بماند ز آدمی
 به کز و مانند سرای زرنگار

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

ای برادر: سیرت زیبا بیار

هیچ می دانی خرد به، یا، زوان

می بگویم: گر بداری استوار

آدمی را عقل یابد در بدن

ورنه جان در کالبد دارد حمار

پیش از آن کز دست تو بیرون برد

گردش گیتی زمام اختیار

گنج خواهی، در طلب رنجی ببر

خرمنی می بایدت، تخمی بکار

چون خداوندت بزرگی داد و حکم

خرده، از خردان مسکین در گزار

چون ز بر دستیت بخشد آسمان

زیر دستان را همیشه نیک دار

شکر نعمت را نکو می کن که حق

دوست دارد بندگان حق گزار

لطف او لطفی است بیرون از حساب

فضلی او فضلی است افزون از شمار

گر بهر موئی زبانی با شدت

شکر یک نعمت نگرئی از هزار

نام نیک رفتگان ضایع مکن

تا بماند نام نیکت بر قرار

ملك با نان را نشاید، روز و شب

ماهی اندر خمر و گاهی در خمار

کام مسکینان و درویشان بر آر
تا همه کامت بر آرد کردگار

با غریبان لطف بی اندازه کن
تا برنفت نام نیکی در دیار

زور بازو، داری و شمشیر تیز
گر جهان لشکر بگیرد، غم مدار
از درون خستگان پرهیز کن
وز دعای مردم پرهیزگار

منجنیق آه مظلومان، به صبح
سخت گیرد ظالمان را در حصار

با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل، گل باش و جای خار خار

دیو با مردم نیامیزد، مترس
بل بترس از مردمان دیوسار

هر که دد، یا مردم بد پرورد
دیر، و زود از جان بر آرنش دمار

با بدان چندانکه نکوئی کنی
قتل مار افسا، نباشد جز به مار

ایکه داری چشم و عقل و گوش و هوش
پند من در گوش کن چون گوشوار

نشکند عهد من الاسنگدل
نشنود قول من الابختیار

باد شاهان را ثنا گوید و مدح
من دعائی میکنم درویش وار

سعدیا چندان که می دانی بگوی
حق نشاید گفتن، الا آشکار

هر کرا خوف و طمع در کار نیست

از خطا با کش نباشد وز تشار

دولت نوئین اعظم شهریار

باد، تا باشد بقای روزگار

خسرو عادل، امیر نامور

انکیانو، سرور عالی تبار

معنما: سعدی سپاس نعمت

کی تواند گفت، و چون سعدی هزار

یارب اندر کار ما کن يك نظر

پیش از آن که ما نیاید هیچ کار

فصل ششم

رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد

الف: رنسانس شرق دور تیموریان هرات

« ۷۷۰ - ۸۰۷ هجری »

۱- روح عمومی درین عصر:

پس از انقراض مغول، تیموریان که با ایشان پیوندی داشتند بسر اقتدار آمدند. امیر تیمور لنگ از ماوراء النهر به خراسان حمله آورد، هرات را از ملوک کُرت بگرفت و امیر حسین والی بلخ را بکشت. اهالی را قتل عام کرد و مدارس را بسوخت، برخی عالمان فرار کردند. پس از مرگ تیمور پسرش شاهرخ در هرات به سلطنت رسید و الغ بیگ در سمرقند پایتخت کرد. اینها به جبران خرابیهای پدر در عمران بلاد و مدنیت و فرهنگ اقدام کردند و بحدی وضع فرهنگی، مدنی و علمی را پیش بردند که کشور را به سویه فرهنگ رنسانس اروپا رسانیدند. بنابراین عواملی که شبیه رنسانس غرب است این دور را رنسانس مینامیم:

- ۱- این عصر دور احیای مجدد ادبیات و هنر است پس از وقفه یکصد ساله دور مغول و تیمور که همه فعالیت های فرهنگی دچار توقف بود. در رنسانس قرن شانزدهم اروپا نیز علوم و فرهنگ پس از یک رکود و خمود علمی در قرون وسطی دوباره احیاء شد که رنسانس خود همین معنی احیای مجدد را در بر دارد.
- ۲- در دور تیموری یک نوع بازگشت بسوی آثار قدیمان و گذشتگان دور

غزنه و سلجوقی و غوری دیده میشود و شاعران و نویسندگان از سبک های آن عصرها پیروی مینمایند، مانندیکه در رنسانس اروپا به آثار گذشتگان کلاسیک روم و یونان توجه شد.

۳- قریحتهای آفاقی درین زمان پدید آمد، که یک نفر فاضل در چندین رشته میپرداخت مثلاً جامی نثر نویس، داستانسرا، قصیده گوی، غزلسرا، عالم نحوی، فقه، مؤرخ ادبیات، فیلسوف، متصوف است و در هر کدام ازین رشتهها آثاری دارد. یا بهزاد نقاش، رسام، خطاط، تذهیب کار، میناتور ساز بود. در اروپا نیز یک عالم بچندین رشته مشغول میشد: منجم، فیزیک دان، نویسنده رسام شاعر و فیلسوف و غیره میبود. (Universalgenie)

۴- تشویق خانواده های مغولی و تیموریان هرات و سمرقند، خانواده های فضلپرور سلطنتی و مشوقان علم و ادب از قبیل شاهرخ، الغ بیگ، سلطان حسین بایقراء، بایستقر و غیره دیده میشود که در اروپا نیز درین دوره خانواده ها و مشوقان علم و هنر و ادب دیده میشود از قبیل مدیسیها و غیره.

۵- تقارن زمانی با رنسانس اروپا موجود است که هر دو دریک دوره بوجود آمد و علت ارتباط این دو، رویهمرفته عوامل ذیل است:
الف: وجود تجارت بین شرق و غرب و جهانگردی سیاحانی چون مارکوپولو.

ب: فتح قسطنطنیه بوسیله سلطان محمد فاتح ۱۴۵۳ که اهل علم و فضل دانش و هنر و ادب بیزانس به کشور های دیگر اروپایی پراکنده شدند.

ج: وجود رابطه و نامه نگاری بین شاهان مغولی و تیموری با خلفای ترکیه عثمانی و سلطنت قسطنطنیه که مهاجرت برخی عالمان مانند مولینا جلال الدین زمینه را مساعد ساخته بودند.

با عوامل پنجگانه سابق الذکر درین عصر یک روح عمومی سراسر شرق و غرب را فرا گرفته بود که از آن ممکنست با اصطلاحیکه برای این موارد درست

کرده اند به Zeitgeist «روح عصر» تعبیر کرد.

۲- فضلپروری شاهان و فرهنگ این دور:

شاهرخ پس از اینکه به سلطنت رسید برای جبران خرابیهای پدر در عمران کشور و ارتقای مدنیت اقدام کرد و عمارت هایی بنا کرد، چنانچه از جمله مسجد گوهر شاد زوجه او در هرات یکی از یادگارهای آن دور است که به ما رسیده. هرات در دور او کانون فرهنگ و نهضت شرق گشت که اعتبار علمی این شهر مدیون شاهرخ و پسرش بایسنقر میباشد. کار ادبیات و هنرهای زیبا تحت نظر شاهرخ رونق عظیم یافت. بایسنقر پسرش نیز در هنگام شاهی خود به کتاب و علم و معرفت علاقه فراوانی داشت، کتابخانه ای درست کرد و به تشویق و ترغیب و بذل توجه وی کتاب های زیادی نگاشته شد. بایسنقر مشوق بزرگی بود و از اهل هنر حمایت میکرد. از معروفترین نسخه های خطی شاهنامه بایسنقری است که در قرن نهم بنام وی نگاشته شد و قدیمترین نسخه شاهنامه خطی است، که امروز بدست است. الخ بیگ برادر شاهرخ که در سمرقند مرکز داشت، شاهزاده علم پرور و خود عالم و دانشمند و نجومی بود و به همکاری دانشمندان، زبچی بنام زیچ الوغ بیگ ترتیب داد. دانشمندان و فاضلان را به دربار جمع آورد و بهترین رصدخانه شرق را در شهر مراغه به وسیله خواجه نصیرالدین طوسی تاسیس کرد.

در دور سلطان حسین بایقرا مدنیتهی که مرکز آن هرات بود، به ثمر عظیم رسید. اهمیت این دور بیشتر بوجود وزیر دانشمند و با فضل وی امیر علی شیر نوائی است که کتاب مجالس النفایس او بدست است و جامی آن را از چغتایی به زبان دری در آورده است. دیوان اشعار نوائی معروفست. خلاصه شهزادگان و امیران تیموری همه در افغانستان در آورده است. دیوان اشعار نوائی معروفست. خلاصه شهزادگان و امیران تیموری همه در افغانستان شعر شناس شده بودند و خود نیز شعر میگفتند و بهتر میپرداختند. سلطان حسین با جامی رقابت میکرد. بایسنقر خطاط و شاعر و نقاش بود. دربار هرات مرکز سلطنت آن وقت افغانستان، کانون فعالیت های علمی، ادبی فرهنگی بود.

عالمان و ادیبان نامداری در قرن نهم در افغانستان ظهور کردند. این شاهان کتابخانه‌ها را تکمیل نمودند اشعار شاعران را تدوین کردند، به ارتقاء و تعمیم دانش متوجه شدند. از اهل علم و هنر و شاعر و نویسنده، تشویق و حمایت به عمل آوردند. باین ترتیب دور تیموریان هرات که با ابوسعید آخرین شاه تیموری هرات انقراض یافت، از نظر دانشمندان و فاضلان و شاعران ممکنست درجمله دوره‌های درخشان علم و ادب افغانسان به شمار آید.

۳- تکامل هنرهای زیبا، بهزاد و نگارستان هرات میناتور

سازی:

اهمیت عمده این دور بیشتر به وفرت و زیادی شاعران، اهل علم و فضل است. چنانچه گفته شد درین هنگام طوریکه در غرب از مرکز فلورانس از بلاد ایتالیا رنسانسی بوجود آمد، در شرق نیز از مرکز هرات از بلاد خراسان (افغانستان امروز) نیز رنسانس یا احیاء و تجدید آثار ادبی و هنری گل کرد که از نظر خواص مشترک و زمان قابل توجه است.

نوابغ بزرگی مانند بهزاد هروی (رافایل شرق)، شاه مظفر (میگلائل شرق) در رسامی و نقاشی سلطان علی، در خطاطی؛ محمد بن خاوند شاه هروی معروف بخواندمیر در تاریخ؛ مولینا حسین واعظ کاشفی (صاحب تفسیر حسینی) عالم و نویسنده و چون جامی هروی و حافظ شاعران، و مولینا بنائی و پسرش مهندس بنای روضه مبارک حضرت شاه ولایت‌آب در مزار شریف؛ سر بر آوردند. در هنرهای زیبا رونق و پیشرفت‌هایی رخ داد و هیچ رشته‌ای با این اندازه پیش نرفت، آثار نقاشی، معماری، کاشی‌سازی، تجلید، تذهیب و خطاطی عالیترین آثار هنری را بوجود آورد و میناتور سازی به کمال رسید. بایستقر مشوق بزرگ هنرها بود، خودش خطاط، شاعر و نقاش بود و زیادت شاعران و اهل هنر درین دور نمایان است. در زمان بایسنقر و سلطان حسین در کتاب نویسی اسلوب جدیدی پدید آوردند که هم مستحکم و هم ظریف بود. نسخه‌های خطی اروپا از حیث ظرافت کمتر میتواند با آن رقابت کند. بایسنقر در هرات متجاوز از چهل نفر عالم، خوشنویس، صحاف و نقاش

را بدور خود جمع کرد تا برای کتابخانه او کتاب های نفیسی تهیه نمایند؛ به امر سلطان حسین بایقراء بنای روضه مبارک حضرت شاه ولایتآب در مزار شریف تعمیر و کاشی کاری شد که بزرگترین نمونه هنری آن دور به شمار می آید. مصلا های هرات و کاشی کاریهای آن مهمترین معرف تکامل هنر های زیبای آندور اند. مسجد خواجه محمد پارسا در بلخ از نظر معماری و کاشی کاری بهترین نماینده آنست. «نگارستان هرات» مدرسه هنر های زیبا و آثار ظریف بود که؛ هنرمندان در آنجا به نقاشی، رسامی، خطاطی و غیره باکمال مهارت مشغول کار بودند. میناتورهای عالی که هر کدام نماینده قریحت بلند و ذوق هنری و کمال و لیاقت استادان آن دور میباشد امروز بدست است و معرف مکتب و سبک بهزاد در میناتور سازی است که درین دور به اوج اعتلای خود رسیده بود. دامنه هنر های زیبا تا این اواخر در افغانستان دیده میشد و مروج بود. هنرمندان ماهری تا اخیر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم (آغاز قرن چهاردهم هجری) وجود داشتند که به ساختن قلمدان های مرصع و قوطیهای سواد کاری میپرداختند و هنوز هم در کنج و کنار افغانستان مردانی پیدا میشوند که به کاشی کاری میپردازند که، برخی از بناهای تازه مسجد ها در هرات و مزار شریف نمونه آنست.

۴- وضع ادبیات «عروج و نزول»:

دور تیموریان نه تنها از شاعران و هنرمندان خالی نیست که حتی از بعضی جهات از دوره های پر رونق علمی و هنری به شمار میآیند، که علم و ادب اهمیت و ابهتی داشته از دوره های پر شکوه ادبیات افغانستان میباشد. نخستین خاصیت این دور رواج و انتشار شعر و ادب است. به علاوه پادشاهان شاعر و امیران و برخی دیگر امیر علی شیر نوانی يك صد و سی و دو تن دولت شاه چهل دو شاعر را معرفی میکند؛ که انتشار شعر و ادب در طبقه خاصی منحصر نبوده این شاعران میان تمام طبقات پراکنده بودند. علت آنهم روبهمرفته علاقه و تشویق شاهان و امیران تیموری و پیش آمد برخی حوادث است که روحیه خاصی را که مناسب سرودن شعر است در مردم ما ایجاد کرد

و در بار منحصر به پایتخت نبود. در هر گوشه و کنار شاهزادگان و امیران خریداران شعر و ادب و علم بودند. شاهزادگان تیموری نه تنها شعر شناس و از مشوقان بودند بلکه خود شعر میسرودند و ذوق هنری داشتند و از اهل شعر و علم و ادب حمایت و تشویق به عمل می آوردند. در روابط سیاسی این دور نیز شعر نفوذ داشت و امیران و شاهزادگان مکاتبات و مناظرات منظوم داشتند.

از شاعران گذشته بیشتر به فرودسی، نظامی، امیر خسرو بلخی، مولوی، سعدی، خاقانی، ظهیر فاریابی و انوری و از معاصران به سلمان ساوجی، حافظ، شیخ کمال خجند و امثال شان پرداخته میشد و آثار شان مورد تتبع و تقلید بود.

از مختصات این عصر یکی آنست که قصیده کم دیده میشود و غزل رو به ترقی نهاد، عقاید صوفیه انبساط یافت. به تاریخ نویسی بیشتر پرداختند. نثر، متکلف و پیچیده گشت و معنی در ادبیات تنزلی رخ داد، با وجود این همه کثرت شاعر چیز یکه دیده نمیشود آنست که جز جامی هروی، حافظ، امیر خسرو بلخی و ابن مین فرید مدی شاعران بزرگی دیده نمیشوند همچنین درین عصر سبک خاص و ممتازی به نظر نمی آید. ابتکار و ابداع وجود ندارد، اگر چه معانی تازه و نو و برجسته آورده اند، اما شاعری صاحب سبک و دارای ابداع و خلاقیت هنری دیده نمیشود. و کمال استاد در حسن تقلید از شاعران قدیم است. در شعر باریک اندیشی و مضمون یابی کمتر مورد توجه قرار گرفت. کم کم عیوب لفظی و معنوی در شعر راه یافت. و در ادبیات این دور یک نوع انحطاط رخ کرد همچنین غزل در ادبیات منظوم پدید آمد و بیشتر شاعران به غزلسرایی رو آوردند و مضامین عشقی و عرفانی را داخل آن کردند: غزل عاشقانه و عارفانه که در واقع هر دو از یک سنخ اند، بوجود آمد. غزل عارفانه و تعبیر عرفانی اشعار بوجود آمد. مثنوی و قصیده و قطعه و رباعی و سائر انواع شعر نیز به درجات دوم و سوم گفته میشد. مضامین عمده شعر این دور وصف، پند و موعظت اشعار مذهبی، رثا، مطایبه و هجا، معما و مادهء تاریخ بود.

۵- امیر علی شیر نوائی: مشوق علم و ادب، شاعر و نویسنده: امیر نظام الدین علی شیر نوائی که در هرات به آرامش ابدی فرو رفته است از شخصیت های بزرگ و وزیران نامدار قرن نهم افغانستان است. از خانواده ای که به علم و ادب معروف بود بوجود آمد و پدرش از امیران و صاحبمنصبان بزرگ شاهان تیموری بود. علی شیر در سال ۸۴۴ هجری در هرات متولد گشت. و به سال ۹۰۶ وفات یافت وی با سلطان حسین میرزا همدرس بود. با شوق و عشق تمام به تحصیل علم و ادب پرداخت. مدتی هم در مشهد و سمرقند تحصیل میکرد. پس از اینکه همدرس اهام کودکی اش سلطان حسین میرزا در ۸۷۳ هـ به تخت نشست و فرمانفرمای خراسان شد، امیر علی شیر را به دربار دعوت کرد. نوایی هم این درخواست را پذیرفت و به هرات آمد و با عزاز تمام پذیرایی شد و «مهر بردار شاهی» گشت، سپس وزیر اول شد. امتیاز او در ادب و شعر و نویسندگی کمتر از تشویقهای او درین ساحت نبود. وی در هرات انجمنی بنیان گذاشت که اهل علم و ادب در آن گردمی آمدند که آن را «اخلاصیه» میگفتند.

دربارش برای عالمان و فاضلان هر قوم باز بود و همه می آمدند و از فضل و کمال وجود و سخایش فیض و بهره ای بر می داشتند. آثاری که درین دور به تشویق او پدید آمد همه پر ارزش است. خودش نیز تالیفات و تصنیفات و اشعاری به زبان های دری و چغتایی دارد. علیشیر با جامی ارتباط نیکی داشت و پیوسته از جامی تشویق و تعظیم به عمل می آوردند.

آثارش:

عده آثارش را اضافه از بیست و یک نوشته اند. در شعرگاه «نوائی» و گاه «فانی» یا «فنائی» تخلص میکرد و به پیروی از خمسه نظامی بنام «پنج گنج» اثری به زبان چغتایی سرود. عده اشعارش به زبان دری و چغتایی متجاوز از چهل هزار بیت است. از آثارش او به زبان دری «مجالس النفایس» است که یک نوع مطالعه و تحقیق ادبی است و با دقت تمام به نثری نوشته شده است که از نظر واقعی و روح ادبی پر ارزش است.

ب: جامی و دامنهء داستانسرایان عشقی

۱- جامی، نابغهء آفاقی:

نور الدین عبدالرحمن جامی هروی از بزرگان، شاعران و نویسندگان و عالمان قرن نهم افغانستان و خاتم الشعرا است که در سال ۸۱۷ در جام خراسان از قلمرو هرات تولد شد و در ۸۹۸ در هرات وفات یافت و آنجا دفن گردید. نام پدرش نظام الدین دشتی است. جامی در هرات بزرگ شد و تربیت یافت و به کسب علم و ادب و دانش پرداخت و بر دایرهء وسیع انواع علوم عصرش احاطه یافت. سپس به عرفان گرایید و در ریاضت قدم گذاشت، تا اینکه به مرتبهء ارشاد رسید. به سمرقند و حج سفر کرد و باز به هرات آمد. شهرتش در زمان خودش عالمگیر شده بود. جامی با پسر بایسنقر ابو سعید از پادشاهان افغانستان معاش بود و به دربار سلطان حسین بایقرا در صدر سایر شاعران و هنرمندان جا داشت و به دربار شان مقام شامخ و منزلت عالی داشت. همچنین امیر علی شیر نوایی ویرا احترام بزرگ مینهاد.

جامی بزرگترین شاعر و نویسندهء قرن نهم و آخرین شاعر بزرگ متصوف افغانستان است که اسم ویرا در شعر عرفانی پس از سنائی و مولوی و سعدی و در قطار فردوسی، انوری و خیام میتوان نوشت. اشعار بهامی نه تنها در افغانستان و ایران موقع خاصی داشت بلکه حتی در ترکیه و هند نیز با احترام و اشتیاق خوانده میشد. جامی چون منوچهری و خاقانی قصیده می سرود، مانند خواجه عبدالله انصار، سنائی و مولوی اشعار تصوفی دارد و مثل سعدی و حافظ غزل گفت، به سان نظامی و امیر خسرو بلخی (معروف بدهلوی) داستان عشقی می سرود و در شعر عرفانی و عشقی زبان آتشین داشت. وی مؤرخ، صوفی و تذکره نگار هم است.

خلاصه آنچه خوانان هم دارند او تنها دارد؛ و به قول پاول هورن نویسندهء آلمانی در تاریخ ادبیاتش جامی دارای قریحت آفاقی بوده نابغهء عمومی است (Universalgenie) و این کلمه شخصیت و سبک او را نمایندگی میکند:

مولدم جام و شحه، قلم
 جرعه، جام شیخ الاسلامیست
 لاجرم در جریده اشعار
 بدو معنی تخلص جامیست

۲- تالیفات جامی:

در نظم: از آثار منظوم او یکی دیوان اوست که شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات و مثنوی ها و رباعیات است. و در آن خاقانی و امیر خسرو را پیروی کرده است و مانند امیر خسرو دیوان خود را بر سه قسمت اول، عمر، وسط عمر و آخر عمر تقسیم کرده و ملمعاتی در عربی و دری نیز دارد. همچنین در مثنویهای خود نظامی را پیشوا قرار داده، در مقابل خمسه او هفت اورنگ سروده است:

۱- سلسله الذهب در مطالب فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و مثال ها و معانی عرفانی و در وزن چون هفت پیکر نظامی است.

۲- سلمان و افسال که از قصه های قدیم اقتباس شده است و در آن معانی عرفانی را به مظاهر مادی و عشقی بیان کرده.

۳- تحفة الاحرار مثنوی عرفانی بر وزن مخزن الاسرار نظامی.

۴- سجة الابرار همان معانی و حکایات لطیف و در شرح تصوف، در چهل عقد.

۵- یوسف و زلیخا یا معروفترین مثنوی جامی و در وزن خسرو و شیرین نظامی.

۶- لیلی و مجنون به وزن لیلی و مجنون نظامی.

۷- خردنامه اسکندری در وزن اسکندر نامه نظامی.

که غالب این مثنویها بنام سلطان حسین باقراء اتحاف شده است.

جامی در داستانسرایی عشقی، بیشتر نظامی را پیروی کرده و همان دامنه داستانسرایی نظامی و امیر خسرو است. اما جامی ساده تر حتی شریتر از نظامی سخن گفته، با اینهم استادی نظامی در مثنویهای

داستانی مسلم است.

درنشر: طوریکه گفته شد جامی به علاوه شاعری، مؤرخ و فیلسوف هم بود و آثاری دارد:

۱- نقد الفصوص: در حکمت و شرح و تفسیر عقاید شیخ محی الدین عربی.

۲- نفحات الانس: شرح حال ۶۱۴ تن فاضل و عالم و مشایخ صوفیه. این همان کتاب طبقات الصوفیه حسین سلمی است که خواجه عبدالله انصاری آن را به روی تقریر ترسیم کرده بود و جامی آن را به دری آورد و تکمیل کرد.

۳- لوائح: مقالات عرفانی و رباعیات.

۴- شواهد النبوة در شرح مقامات حضرت پیغمبر (ص).

۵- اشعة اللمعات در شرح و تفسیر لمعات عارف فخرالدین عراقی.

۶- بهارستان به سبک گلستان متضمن حکایات و نکات و اشعار.

گذشته از این ها رسالات و آثار دیگری نیز دارد که به پنجاه و چهار میرسد و اما از معروفترین آنها تفسیر، حدیث، مناسک حج، در علم ادب، عروض و قافیه و در صرف و نحو شرح ملا جامی و در تاریخ تاریخ صوفیان و مانند آن، اند.

۳- سلامان و اہسال جامی:

این مثنوی از بیشتر مثنویات جامی مختصر تر و مبتکر است. چه بر خلاف یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون که در ادبیات افغانستان سابقه دارند، این حکایت قبلاً به نثر و نظم نیامده است. یکی از حکایات مؤثر و مهیجی است که ظاهر آن به گفته نقادان حس را لذت می بخشد و باطنش عقل را تنبیه میدهد. در عمق و خوبی تمثیل و دقت معانی و روح کلی داستان بسیار شبیه منطق الطیر عطار است. در مطالب کلی همان داستان کنیزک مثنوی است و اصل این داستان از افسانه های یونانی اتخاذ شده که بگفته خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات به وسیله حنین بن اسحق به عربی ترجمه

شده، بعد نام سلامان و اېسال به وسیله فیلسوف بزرگ شیخ ابوعلی سینا تذکر رفته. اما باید گفت که داستان سلامان و اېسال صورت های مختلف را بخود گرفته است و این داستان به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است.

جامی در سلامان و اېسال پس از مقدمه و بیان شانزده حکایت شیرین در معانی عرفانی، در شرح حال سلامان و اېسال آغاز کند و در ضمن داستان های کوچک و مستقل دیگر برای تفسیر موضوع آورد که هر کدام دارای نکات عالی است:

یکی از پادشاهان یونانی حکیمی دانشمند به دربار داشت که همه کارها به مشورت او میکرد روزی با او در میان گذاشت که میخواهد پسری داشته باشد. وی آن را مستحسن دانست، اما اگر فرزند نا اهل باشد نبودنش به، همچنین گفت اگر شاه به ازدواج پردازد شاید تمام عمر در بند شهوات ماند، پس بهتر است راهی سنجید تا بدون ازدواج وجود زن طفلی بدست آورد و به وسایل مصنوعی از نطفه او طفلی نیکو صورت و سلامت از عیب های تن و اندام پدید آورد آن را سلامان نام کردند. چون مادر نداشت دایه ای بوی تعیین کردند که زن طناز و دلیری ماهرخ به عمر کمتر از بیست بود و اېسال نام داشت که وصفش را از زبان جامی باکمال هنرمندی باید شنید. چون اېسال به پرورش سلامان گماشته شد؛ همینکه وی سلامان را پدید بوی عاشق شد و حالا عاشق وار بتریت او مشغول گشت؛ تا آنکه پسر به جوانی رسید و شاگرد حکیم شد. استعداد و قریحت و درس و تعلیمش نیز بیش از حد وصف گشت و در جنگاوری و فنون جنگی نیز سر آمد شد. اېسال با کرشمه و ناز در صدد دلبردن از سلامان بر آمد؛ تا اینکه شبی خویشتی را آراسته به حيله بسلامان عرضه کرد.

تا صبح عشق باختند و این، چند شب پیهم تکرار شد. این عشق بازها بحدی کیف آور بود که شهزاده به شب ها اکتفا نکرده روزها نیز بدو میپرداخت. پس از مدتی در حسن، نیرو و قریحت سلامان کاستی دیدند. شاه و حکیم در صدد بر آمدند تا اینکه از کار سلامان و اېسال آگاه شدند و سلامان را سرزنش نمودند. نخست لب به نصیحت گشودند، اما سلامان از بیتابی و بی

صبری و عشق آتشین خود بایشان گفت، چون عرصه را تنگ دیدند سلامان و ابدال شبانگاه از شهر فرار کردند. پس از طی سفر دریا به جزیره ای رسیدند و خوشبختانه به زندگانی پرداختند. شاه از گریختن شان اطلاع یافت. هرچند پالیدن گرفت کمتر یافت. بالاخره آینهء گیتی نمای پرده از اسرار بگشود، اما دلش بسوخت، و وسایل راحت شان را در آن جزیره مهیا کرد. مدتی باینصورت سپری شد. شاه دید که سلامان شاید همه عمر با ابدال بپردازد. و از تاج شاهی بی بهره ماند. سلامان مریض شد و نمیتوانست از ابدال بهره گیرد. مدتی دراز گشت. به پدر مراجعت کرد، تا موجب صحت او را فراهم آورد. چون پیش شاه رسید شاه بر وی اظهار شفقت کرد و با زبان اندرز گشود، تا آنکه سلامان تنگدل شد و روی به صحرا نهاد و آتشی افروخت، و با ابدال بهم به آتش در آمد. ابدال بسوخت و سلامان سالم بماند. چون از ابدال باز ماند در مفارقت وی زاری بسیار کرد. همینکه پادشاه حال سلامان را شنید در تدبیر کارش عاجز ماند و به حکیم رجوع کرد. حکیم سلامان را تحت معالجت گرفت و شهد حکمت در کام ریخت گاهی به صورت ابدال ویرا قانع میکرد تا اینکه ویرا وادار کرد به حکم حکیم منقاد شود و متوجه عشق زهره گردد. همان بود که ویرا برای تسلیم شدن تاج و تخت آماده کرد و پس از مدتی شاه و ارکان دولت به وی بیعت کردند و پادشاه نیز او را وصیت کرد تا به عدل و داد گستری حکمرانی کند. در اخیر گوید:

باشد اندرز صورت هر قصه ای

خرده بینان راز معنی حصه ای

مقصود را بیان کند که خداوند: شاه حقیقی، فیض خداوندی، حکیم، سلامان، روح، ابدال، تن شهوت پرست جزیره بحر شهوتهای حیوانی، مریضی سلامان پیری، میل سلامان سوی شاه: میل لذت های عقلانی، آتش: ریاضتهای: سخت زهره، کمالات بلند.

با تو گفتم محمل این اسرار را

مختصر آوردم این گفتار را

گر مفصل بایدت فکری بکن

تا به تفصیل آید اسرار کهن

۴- جنبش سبک عراق و شاعران بزمی آن:

سبک عراق را مولوی بلخی در دیوان شمس بنیاد گذاشت. و با سعدی و حافظ و ابن یمن فریومدی در قرنهای هفتم و هشتم به منتهای عروج خود رسید که بمیزات آن قرار آتی است:

۱- کثرت غزل و کمی قصاید مطول؛

۲- دقت و لطف معانی و دلچسپی و جذاب بودن آن.

۳- روانی و شیوایی الفاظ و آسانی جمله بندی.

۴- دخول تدریجی اصطلاحات عرفانی و تصوف از قبیل: ساغر، پیر میکده، پیر می فروش، مرغ زنده خوان، دیر مغان، آتش عشق، بتکده، می، آتشین و... که از قرن پنجم و ششم مخصوصاً با مولوی بلخی در شعر در آمد چه شاعران این اصطلاحات را از عارفان و متصوفه گرفته گاهی بین آن اصطلاحات و اصطلاحات شرعی از قبیل کعبه و مسجد و محراب مقایسه کرده اند چنانکه بتکده را با مسجد و میکده و دیر را با کعبه در شعر آورده اند از حافظ است.

بیا بمیکده وچهره ارغوانی کن

مرو بمدرسه کانجا سیاهکارانند

۵- آمیختگی مضامین و افکار شاعرانه با خیالات و عقاید عرفان و تصوف چنانکه از غزلیات مولوی و مخصوصاً حافظ بخوبی آشکار است.

۶- جنبه بزمی و رزمی شعر.

۵- تاثیرات مولوی بر حافظ:

از مقایست غزلهای حافظ شاعر قرن هشت با غزلیات مولوی بر می آید که حافظ در هنگام سرودن غزلهای خود به غزلیات مولوی نظر داشته، در هنگامیکه اشعار عرفانی میسرود با نظرات عرفانی و اندیشه های مختلف آن و آثار شاعرانیکه در این موضوع داد سخن داده اند، همچنین عمده با غزلیات

در کلیات شمس که متجاوز از يك و نیم قرن پیشتر از وی می زیسته، در قاس بوده، قسمت بیشتر غزلیات وی تحت تأثیر کلام مولینا آمده، از آنجا الهام گرفته است. مولوی در دیوان خود که بنام شمس سروده «شمس» تخلص میکند و اسم حافظ نیز شمس الدین است، و احتمال میرود ازین نظر نیز حافظ علاقه به خصوصی به دیوان مولوی داشته است روح فلسفه نو افلاطونی در هر دو تبارز میکند و عین اندیشه را هر دو منتهی هر کدام به نحو مخصوصی اظهار کرده اند:

مولوی گوید:

هله ساقی قدحی ده زمی رنگینم
تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم
توبه بشکسته ام ایدل که بکام دل خود
دو سه روزی بدر میکده خوش بنشینم
فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوی ام
زانکه من مصلحت خویش در این میبینم
ترك سالوسی و زراقی و شیخی بکنم
تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم
چون بنوشم قدح را مروح ز کفش
رخت زهد و ورع از صومعه بس پر چینم
هله ای شاهد رعنا ز در حجره در آ
تا بروی تو شود شاد دل غمگینم
روی زیبای تو چون قبله اهل نظر است
گر بتابم رخ ازین قبله یقین ببیدینم
ساقیا جام می تلخ بشیرینی ده
نیست حاجت بشکر هست سخن شیرینم
وقت صبح است برآ از سوی تبریز و بیار
هله ای پیک صبا نامه شمس الدینم

ازمولوی:

روزها فکر من اینست و همه شب سختم
 که چرا غافل از احوال دل خرویشتم
 بچه کار آمده ام آمدنم بهر چه بود
 بکجا میروم آخر بنمایی وطنم
 مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
 یا چه بود دست مراد وی ازین ساختنم
 آنچه از عالم علویست من آن می گویم
 رخت بر بسته بر آنم که بدان جا فگنم
 خنک آنروز که پرواز کنم تا بر دوست
 بامید سر کویش پرو بالی بزنم
 کیست آن گوش که او میشنود آوازم
 با کدامین که سخن میکند اندر دهنم
 کیست در دیده که از دیده برون مینگرد
 با چه شخصی است بگویی که منش پیرهنم
 تا به تحقیق مرا منزل و ره ننماید
 یکدم آرام نگیـرم نفس دم نزنم
 می و صلح بچششان تا در زندان آید
 از سر عریده مستانه بهم در شکنم
 نه بخود آمدم این جا که باز روم
 آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم
 تو مپندار که من شعر بخود میگویم
 تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
 شمس تبریز اگس روی من بنمایی
 من خود این قالب مردار بهم در فگنم

در میان من و معشوق همین است حجاب
 وقت آن است که این پرده بیکسو فگنم
 پیرهن می بدم دمیدم از غایت شوق
 که وجودم همه او گشت من این پیرهنم
 پیش این قالب مردار چه کارست مرا
 نیستم زاغ و زغن طوطی شیرین سخنم
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
 دو سه روزی قفسی ساخته اندر بدنم
 نفس را یار بگیرم که ازین اقلیم است
 بپریم صحبت هندو که ز مسلك ختنم
 ای نسیم سحرری بوی وصالش بمن آر
 تا من از شوق قفس را همه در هم شکنم
 ازمولوی:
 اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
 نشاط و عیش بباغ بقا توانی کرد
 اگر به آب ریاضت بر آری غسلی
 همه کدورت دل را صفا توانی کرد
 درون بحر معانی نگر نه آن گهری
 که قدر و قیمت خود را بها توانی کرد
 مگر که درد و غم عشق سر زند از تو
 بدرد او غم دلرا دوا توانی کسرد
 اگر بجیب تفکر فرو کنی سر را
 گذشته های بقا را قضا توانی کرد
 مقربان فلک اقتداء کنند بتو
 اگر به پیر بقا اقتدا توانی کرد
 ز منزلات هوس گر برون نهی گامی
 نزول در حرم کبریا توانی کرد

و لیک این صفت رهروان چالاک است
 تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
 چو عارفان بپر از خلق و گوشه بنشین
 مگر که خوی خود از خلق واتوانی کرد
 چرا تو خدمت آن پادشاه می نکنی
 که پادشاهی از آن پادشاه توانی کرد

حافظ:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
 گدایی در میخانه طرفه اکسیرست
 گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
 مباحش بی می و مطرب بزیر چرخ کبود
 کزین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی
 که سودها ببری از این سفر توانی کرد
 بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
 بنیض بخشی اهل نظر توانی کرد
 گل مراد تو آنکه نقاب بکشاید
 که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
 تو کز سرای طبیعت نیروی بیرون
 کجا بگوی حقیقت گذر توانی کرد
 جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
 غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
 دلا ز نور ریاضت گر آگهی جلیبی
 چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد
 ولی تو طالب معشوق و جام می خواهی
 طمع مدار که کار دگر توانی کرد

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
 بشاهراه طریقت گذر توانی کرد

۶- ادامه و تکامل غزل سنائی و مولی در حافظ:

پس از وفات تربت مادر زمین مجوی
 در سینه های مردم عارف مزار ماست

غزل عاشقانه عرفانی را سنائی غزنوی بنیاد گذاشت و مولوی بلخی در دیوان شمس آن را قوام داد، با سعدی صورت مشخص و نوع معین شعر را بخود گرفت و حافظ آن را بذروه بلندی رسانید، چه غزل حافظ صورت کامل شده همان غزلیات سنائی عطار و مولوی است. به علاوه حافظ در غزل های سعدی و خواجه نظر داشته؛ غزلیات سلمان ساوجی (۱) و حافظ بسیار بهم نزدیک و از یکدیگر اقتفاء کرده اند. هرج و مرج و اختلافات و ناراحتیهای عمومی و عدم آسایش اجتماعی عصر حافظ و تشویش و اضطراب مردم نیز موجب شد که حافظ بحیث یک ندا گر و تسلیس دهنده روحی و باطنی ظاهر شود. حافظ از شاعران درجه اول زبان دری بوده، شاهکار جاودانی او، دیوانش موجبات شهرت جهانی او را فراهم آورده است. که در ردیف عالیترین اشعار زبان دری به حساب می آید و چون جوهر غزلیات و اندیشه های سنائی، عطار مولوی و سعدی است، غزلیاتش را برای تفاعل در هر خانه نگهدارند و پس از قرآن کریم، بحیث عصاره اندیشه های عرفانی خوانده میشود.

خواجه شمس الدین محمد حافظ هنوز کودک بود که پدرش وفات یافت و در کسب علم و دانش از محضر عالمان مشهور عصر استفاده برده است. به علاوه حفظ قرآن کریم که بدان مناسبت «حافظ» تخلص کرده است، در تفسیر و حکمت، مطالعات و به علوم ادبی و عربی احاطه داشت. چنانچه به مطالعه و حاشیه کردن کتاب های ادبی و عربی میپرداخت. دیوانش در حدود چهار هزار بیت تخمین میکنند که قسمت مهم آن غزلیات است.

ارزش غزل های حافظ:

اشعار حافظ باوجود شیرینی و روانی ظاهری شامل افکار و اندیشه های عمیق بوده، خودش در اشعار عرفانی استاد است. غزلیات او از نظر لفظ و معنی دارای ارزش است. در بکار بردن فنون شعری تعمده داشت، مگر به مهارت و بدون تکلف ایراد شده. معانی مختلف عشق، اخلاق، پند، فلسفه، تصوف و سیاست را در غزل خود آمیخته ایات و مصراعهای او صورت ضرب المثل را بخود گرفته است. در تجسیم معانی گاهی چون تابلوی نقاشی هنر نمایی میکند افکار او مختص به یکدوره معین زندگی بشر نیست، بلکه سراسر زندگی اندیشه های او با انسان همرا هست و بشر را در تمام مدارج زندگی راهنمایی مینماید. شعرش عمیق و همواره دارای دو رخ ظاهری و باطنی است طوری که هرکس بنا بر میل خود آن را تعبیر میکند و این باعث تفاء ل از دیوان او شده است.

حافظ در اکثر غزلیات خود یک مفهوم و هدف کلی را میپرورد و مردم را یک مرحله عالی اخلاقی دعوت میکند و از ریا و تظاهر و تقلب انتقاد مینماید و در ضمن خود را نیز با آنان در یک صف قرار میدهد مگر بدون ریا به گناه خود اعتراف میکند. گناه او می خوردن، عشق ورزیدن نظر بازی، ورنديست، مگر در عصر او واعظ خود بین، زاهد بی خبر، صوفی ریا کار، شیخ زهد فروش، محتسب مزور است که به نظر حافظ ریا، تظاهر و زهد فروسی از هر گناهی بدتر است. دیوان وی راهنماییهای اخلاقی نیز دارد و خواننده را به سعی و کوشش، به جد و جهد و انتقام فرصت و استفاده از وقت درستی، همت بلند، راه حقیقت جستن و عدم تعصب میخواند که:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه

چون ندیدند حقیقت رهء افسانه زدند

غزلیات حافظ به غالب زبان های زندهء دنیا ترجمه شده است، گوته و نیچه آلمانی و آربری از شرقشناسان انگلیس و مرسن امریکایی مخصوصاً به ترجمه و الهام از دیوانش پرداخته اند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریدهء عالم دوام ما

دو شاعر معروف دیگر، مولینا هاتفی و بدیع الزمان

مولینا هاتفی. اسمش عبدالله، برادر زاده یا نواده جامی و وفاتش در

۹۷۲ بود. به تقلید از نظامی و جامی به تألیف خمسه ای پرداخت که دارای

خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت منظر و تیمورنامه است. و شاهنامه

نامکملی هم دارد. شعر معروفش آنست که به پیروزی از فردوسی و ابو شکور

سروده:

ابو شکور بلخی:

درختی که تلخش بود گوهرها

اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوه تلخت آرد پدید

از و چرب و شیرین نخواهی مزید

فردوسی:

درختی که تلخست او را سرشت

گوش در نشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سر انجم گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

هاتفی:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت

نهی زیر طاؤس باغ بهشت

بهنگام آن بیضه پروردنش

ز انجیر جنت دهی ارزنش

دهی آبش از چشمهء سلسبیل

بدان بیضه دم در دم جبریل

شود عاقبت بیضه زاغ زاغ
 برد رنج بیهوده طاؤس باغ
 وقتیکه این شعر را بجای می خواند جامی گفت در هر بیت يك بیضه
 گذاشتی تا تمام شده.

بدیع الزمان:

پسر سلطان حسین بایقراء و آخرین شاه تیموری هرات است. طبع شعر
 داشت مگر در ۹۱۳ بنا بر حمله محمد شیبانی، بدیع الزمان از مملکت فرار کرد
 و مدتی به هند و ایران و عثمانی به سر برد و در ۹۲۰ فوت نمود؛ از وست:
 مه من بیگل رویت دلم خون گشته چون لاله
 جگر هم از غم هجران شده پر کاله پر کاله
 چو رخسار تو از نوشیدن می لاله گون گردد
 درون من صراحی وار تاب غرق خون گردد
 در قتل پسر خود گفته:

در یدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
 شکستی زان میان شاخ گل نورسته ما را

ج: جنبش تاریخ نویسی و میر خوند

۱- روح تاریخ نویسی این عصر:

قبل از این دوره تألیفات مشهوری در تاریخ نویسی شد، برخی از آنها
 مانند تاریخ بیهقی وزین الاخبار قبلاً ذکر شد، اینست که بنای تاریخ نویسی
 در افغانستان از دوره های قدیم گذاشته شده بود، مگر در دور تیموریان ضمن
 توجه بسایر شعبه های ادبیات و هنر و علوم تاریخ نویسی و وقایع نگاری نیز
 مورد اعتنای امیران و شاهزادگان تیموری بود و در هیچ دوره ای تاریخ نویسی
 به آن پایه از رواج و ترقی نرسیده بود، که در دور مغول و تیموریان رسیده.
 انگیزه عمده آن این بود که فتوح و لشکر کشیهای مغول و فضلپروری
 تیموریان ایشان را وادار کرد به تاریخ نویسی و وقایع نگاری پیردازند، زیرا

شاهان مغول میخواستند فتوح و لشکر کشیهای شان تا ابد نام ایشان را زنده نگهدارد، همچنین شاهان تیموری میخواستند این هنر دوستی و علمپرووری شان در نظر آیندگان مخفی نماند، و این منظور ها میسر نیست مگر در سایه تاریخ؛ لهذا هر دو گروه به تشویق و تکثیر تاریخ نویسان و واقعه نگاران پرداختند. و همان بود که جنبش تاریخ نویسی نثر در این عصر ظهور کرد از آنجا که تاریخ به جغرافیا نیز مربوطست برخی آثار جغرافی نیز در ذیل این عنوان به نظر می آید.

مهمترین کتب تاریخی این دوره در تاریخ ادبیات افغانستان تاریخ جهانگشای جوینی هروی، طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی، (میمنه ای) تاریخ هرات معین الدین اسفزاری (سبزواری؛ شین دند)، زبدة التواریخ حافظ ابر و از اهل هرات و روضة الصفا میر خوند بلخی و بعد حبیب السیر خوند میر است.

گذشته از این کتب که تفصیل بیشتری را ایجاب میکند و پس ازین بدان میپردازیم کتاب های دیگری نیز درین عصر نگارش یافته و برای ما از آن جهت دارای ارزش است که نه تنها در دور تیموریان هرات بلکه غالباً از طرف، آنانی نوشته شده که در دربار پادشاهان تیموری افغانستان میزیسته آن دو در تاریخ آنانست عمده ترین آن کتاب ها اینست:

تاریخ یمینی در شرح حال سلطان محمود غزنوی و پدرش سبکتگین که در قرن پنج از طرف ابو نصر عتبی به عربی تالیف شده بود در اخیر قرن هفتم ابو شرف ناصح گلپایگانی آن را به زبان دری ترجمه کرد. جامع التواریخ در تاریخ علم و سلطنت مغول انشا ثقیل، تاریخ گزیده حمد الله مستوفی در حدود ۷۳۰ هجری، مجمل فصیحی خوافی و مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ظفر نامه شرف الدین علی یزدی در تاریخ تیموریان.

همچنین کتاب هایی در تاریخ ادبی علم شعر و شرح حال شاعران و نویسندگان بوجود آمده مانند لباب الالباب و جوامع الحکایات عوفی تذکره دولتشاه سمرقندی، المعجم شمس قیتس^{رازی} و غیره.

۲- کتاب های تاریخ عصر مغول:

(جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، تاریخ هرات وزبده العواربخ):

۱- از کتاب های مهم تاریخ عصر مغول یکی تاریخ جهانگشای تألیف علاء الدین عطاء ملک جوینی هروی صاحب دیوان از وزیران و حاکمان دور مغول بود که در حدود ۶۵۰ تألیف آن آغاز و در ۶۵۸ تمام شده است این کتاب به حدی از منابع مهم است که غالب تاریخ نویسان معروف از مطالب آن کتاب قسمت هایی را اقتباس کرده اند این کتاب دارای سه جلد است.

جلد اول با داشتن يك مقدمه مفصل شامل عبادات و رسوم مغول قدیم و قوانین موضوع چنگیز خان و تاریخ اقوام او به غور و تاریخ سلطنت او کتای قان بن چنگیز و سلطنت کیوک خان بن او کتای قان و مختصر تاریخ نوش و چغتای فرزندان چنگیز و بذکرو قایع سال ۶۴۳ هجری تمام شده جلد دوم مشتمل بر تاریخ خوارزمشاهی و ملوک قراختایی و گورخانی است و در آخر این جلد سرگذشت حاکمان مغول را از عهد اوکتا قان تا ورود هلاکو به خراسان و فارس (۶۲۶-۶۵۳) نیز ذکر کرده است. جلد سوم با وقایع تاجگذاری منکوقا آن بن تولی بن چنگیز خان (۶۴۹) آغاز میشود و شامل حرکت هلاکو به فارس (۶۵۳) و جنگ های او با فرقه اسمعیلیه و تاریخ ملوک این فرقه است و با ذکر انقراض ملوک اسمعیلیه بدست هلاکو خان (۶۵۵) به آخر میرسد.

مؤلف علاء الدین عطاء ملک جوینی پسر بهاء الدین محمد جوینی صاحب دیوان (جوین علاقه ایست بین فراه و هرات) از مشهورترین خانواده های خراسانی بوده در دوره های خوارزمشاهی و مغول متصدی امور عمده بودند و غالباً اداره امور مالی کشور مربوط ایشان بود عطاء ملک در سال های ۶۲۳ هجری تولد و در ۶۸۱ وفات کرد. وی در نخست از دبیران امیر ارغون پسر آباقا خان نایب الحکومه خراسان و در غالب مسافرت ها باوی میبود به خدمت هلاکو نیز بوده که تا اخیر عمر آنجا ماند و در حمله هلاکو به بغداد باوی بود و گویند که از بسیاری خرابیها هلاکو را نمانعت کرده است سپس از طرف هلاکو حاکم بغداد شد که در زمان پسرش حاکم عراق بود و جمله ۲۴ سال حاکم آن ولا بود.

خانواده جوینی چون برمکیان خراسانی همه عالم و فاضل و ادیب و هنرور و علم دوست بودند، عظاملك جوینی و برادرش شمس الدین صاحب دیوان محافل و مجالس خود را مرکز عالمان، دانشمندان اهل ادب و هنر کرده ازین طبقه تشویق و حمایت به عمل می آوردند. ازین است که عالمان و شاعران نیز آثار خود را بنام ایشان کرده اند و قصایدی در مدح شان موجود است. خواجه نصیر الدین طوسی (وفات ۶۲۷) رساله اوصاف الاشراف خود را بنام شمس الدین ساخته. سعدی و خواجه همام تبریزی در وصف اینها مدحیه ها و قصیده هایی دارند. عظاملك به علاوه جهانگشا اثر دیگری بنام تسلیة الاخوان در ذکر رنجهایی که برده دارد و رساله دیگری قرائتمه آن نوشته است.

۲- طبقات ناصری تاریخ عمومی است که از قدیمترین سالها آغاز شده تا سال ۶۵۸ هجری ادامه یافته و مولف آن ابو عمر عثمان منہاج الدین بن محمد سراج الدین از اهل جوزجانان (میمنه) است و از مؤرخان و نویسندگان نامدار میانه قرن هفتم افغانستان است که بعد به هند رفته است و شهرهای خراسان (افغانستان آن روز) و ایران را دیده است.

طبقات ناصری را منہاج سراج بنام سلطان ناصرالدین محمود شاه در سال ۶۴۴ نوشته است که دارای بیست و دو فصل است:

در آن از ابتدای آفرینش عالم، تاریخ انبیاء علیهم السلام، شاهان ساسانی و برخی دیگر تاریخ اسلام و تاریخ خلفاء تاریخ سلاله های طاهری، سافسانی صفاری، غزنوی و غوری افغانستان و شاهان غوری هند و سلطنت مغول و تفصیل از بین بردن اسمعیلیه که غالب آن را مؤلف به چشم دیده، و پس از ذکر حوادث سال ۶۵۸ ختم میشود.

انشای آن روان، متین و بی تکلف است. این کتاب بار اول در کلکته و یک بار هم با تعلیقات و حواشی و نسخه بدلها مقدمه (به قلم عبدالحی حبیبی) که در کابل به چاپ رسیده است.

قاضی منہاج سراج از یک خانواده صاحب فضلی است. نخست امام عبدالحق جوزجانی (میمنه) به غزنین آمد و با یکی از دختران سلطان ابراهیم

غزنوی ازدواج کرد که پس از چهار نسل منهاج السراج پسر مولینا سراج الدین محمد مشهور به اعجوبه الزمان در ۵۸۸ تولد شد. پس از تسخیر لاهور از طرف غوریان و انحطاط کلی غزنویان (خسرو ملک آخرین شاه غزنوی) پدر مؤلف از قاضیان دور غوریان بود در لاهور و تخارستان (قطغن) و بامیان قاضی بود.

مؤلف طبقات ناصری مراحل آغاز زندگانی خویش را در فیروز کوه غور سپری کرده سپس در زرنج مرکز سیستان مدتی بسر برد. در هنگام ابتدای حمله مغول در خراسان از وطن دفاعها کرد و مدتی اینطرف و آنطرف میگشت، خیسهار فراه غزنین و بلاخره نزد ناصر الدین قباچه به ملتان رفت و از طرف وی به کمال احترام پذیرفته شد و به وظیفه قضا گماشته شد. سلطان شمس الدین التمش نیز پس از تصرف ملتان قاضی را نوازشها کرد و با سلطان به دهلی آمد و در زمان وی سلطانه رضیه دخترش و سلطان معزالدین بهرام شاه به عهده های بزرگ مقرر بود تا آنکه قاضی القضاة شهر دهلی گردید.

۳- زیده التواریخ تألیف حافظ ابرو از اهل هرات تاریخ عمومی است در چهار جلد که در سال ۸۳۰ تألیف شده. این کتاب را به امر بایسنقر پسر شاهرخ در سال ۸۲۶ آغاز کرد و کتابی است که شامل تاریخ عمومی از خلقت آدم تا زمان وی که در چهار جلد یا چهار ربع آن را نگاشت، سه جلد اول آن را مجمع التواریخ سلطانیه نام گذاشت و ربع چهارم را زیده التواریخ. در نگارش این کتاب از منابع موثوقی استفاده شده است که عبارت اند از احادیث و تفسیر و تواریخ متعدد مثل قصص الانبیاء (ع) و سیرالنبی (ص) و تاریخ طبری، مروج لذهب مسعودی، معادن الجواهر مسعودی، شاهنامه فردوسی، تاریخ یمنی، کامل التواریخ ابن اثیر، سلجوقنامه ظهیری، طبقات الناصری منهاج السراج جوزجانی، جهانگشای جوینی، نظام التواریخ قاضی بیضاوی، تاریخ و صاف، جامع التواریخ رشیدی، تاریخ گزیده حمد الله مستوفی. ربع اول شامل خلقت آدم، پیشدادیان، اشکانیان، و سکندر است. ربع دوم متضمن تاریخ حضرت محمد (ص)، خلفای راشدین (رض)، امویها و عباسیهاست.

ربع سوم در وقایع سلاله های صفاری، سامانی، دیلمی و غزنوی، سلجوقی، اتابکان فارس، ملوک بامیان، ملوک خلجی، ملوک نیمروز و سیستان، خوارزمشاهیان و قراختاییان که تاریخ مغول را مفصلاً در بر میگیرد.

ربع چهارم شامل وقایع و حوادث از مرگ سلطان ابو سعید میرزا ایلخانی (۷۳۶ یا ۷۴۰) تا زمان شاهرخ پسر تیمور (۸۳۰) مؤلف این کتاب عبدالله شهاب الدین معروف به حافظ ابروی هروی پسر لطف الله زین الدین است، از تاریخ نگاران مهم عصر تیموری افغانستان که در هرات پرورش یافته تحصیل کرده است، حافظ ابرو در دربار امیر تیمور کورگان و نزد شهزاده بایسنقر پسر شاهرخ مقام ارجمندی داشت. و در اکثر سفرها با امیر تیمور و با شاهرخ نیز ملازم دربار بود که در سال ۸۳۳ یا ۸۳۴ وفات یافته. به علاوه زبده التواریخ، آثار دیگری نیز دارد. از جمله یکی جغرافیاست که در سال ۸۱۷ به زبان عربی برای شاهرخ نوشته. سپس جغرافیایی مختصر و بعد مفصل به زبان دری در سال ۸۲۳ در دو جلد نگاشت. دگر ظفر نامه سامی است و این نخستین اثرش است که در سال ۸۱۴ تمام شده. سدیگر ذیل جامع التواریخ رشیدی که حسب فرمان شاهرخ تالیف کرده، متممه جامع التواریخ خواجه رشید بن فضل الله است از حوادث ۷۰۳ هجری تا ۸۱۹ سال تالیف کتاب.

نوشته هایش متین و روان است و بیشتر بر جنبه واقعیت و حقیقت اتکا کرده، افسانه و حکایات کمتر دارد. در آغاز هر فصل فهرست مناسب همان فصل را نگاشته است. خودش به زبان های عربی و ترکی نیز آشنا بود و شعر هم میسرود.

۴- تاریخ هرات از مهمترین کتاب های نثر تاریخی است که در اخیر دور تیموریان، در عصر سلطان حسین بایقرا به وسیله مولینا معین الدین محمد اسفزاری از حومه جنوب هرات و از بزرگترین نویسندگان این دور تالیف شده، که علاوه از سخنرایی و نویسندگی، مولانا در خوشنویسی نیز معروف بود. نام این کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات است. وی گذشته ازین رساله ای مشتمل بر منشآت و مناشیر و مکتوبات دارد.

۳- میر خوند و خند میر از تاریخ نویسان روضه الصفا و

حبیب السیر:

نخست روضه الصفا از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ است که در دور تیموریان بنام سلطان حسین بایقرا، از طرف محمد بن خاوند شاه (میر خوند) از نجیبان بلخ تالیف شده است که سپس در ۹۰۵ از طرف مولف در تالیفی بنام خلاصه الاخبار مختصر شده است این کتاب مرکب از هشت جلد و یک اعلام جغرافیایی است که تاریخ انبیا (ع) و خلفا و سلاطین و امیران از آغاز خلقت، تاریخ اسلام و خراسان (افغانستان آن روز) و دور تیموریان را تا آخر زمان سلطان حسین بایقرا در بر می‌گیرد که جلد هفتم آن از طرف خواند میر نواده اش نوشته شد. این کتاب به زودی معروف گشت.

اطلاعات عمیق مؤلف در تاریخ و مطالعات دقیق وی از خلال آن پیداست، اما از کوچکترین انتقاد در سنجش این همه معلومات اثری نیست. البته اطلاعات زیادی که مؤلف فراهم آورده و مخصوصاً حوصله ای که در گرد آوردن تواریخ و تصنیف سنن تاریخی به خرج داده شخص را به تعجب و شگفت اندر می‌آورد. سبک نگارش وی مزین و مصنوع است به حدی که گاهی معنی را قربان لفظ و صورت مینماید؛ با وجود آن روضه الصفا از شاهکارهای ادبی این عصر به شمار می‌آید. برخی نقادان این اثر را از نظر ارزش ادبی و مقدار اطلاعات، کتاب جامع بی مانند نثر میدانند.

سید برهان الدین محمد بن خاوند شاه که پیر خوند معروفست از بزرگترین نویسندگان و مؤرخان دور تیموری افغانستان پسر سید کمال الدین محمود در نیمه قرن نهم در بلخ متولد و در ۹۳۰ در هرات وفات و مدفون شده وی در بلخ به تحصیلات علوم و کمالات معنوی پرداخت. از آغاز جوانی به مطالعات و تحصیل تاریخ و ادبیات مشغول بود. پس از وفات پدرش به هرات رفت و در آنجا از طرف بزرگترین مشوق علم و ادب امیر علی شیر نوایی با کمال حرارت پذیرایی شد و بنا بر شخصیت برآورده خود بزرگترین مقام و توجه را حایز بود که تاریخ عمومی خود را نیز بنا بر خواهش وی تالیف کرد.

در هرات به خدمت اهل طریقت و تصوف رسید و خود نیز از مریدان خاص شیخ بهاء الدین عمر بود، که بالاخره در مزار مرشد خود دفن شد. دیگر حبیب السیر تاریخ عمومی معروفست. مؤلف آن غیاث الدین خواند میر هروی نواده میر خواند از پرکار ترین مؤلفان و مؤرخان افغانستان است. این کتاب نسبت به روضة الصفا مختصر تر و در سه جلد است، از ابتدای خلقت عالم تا وقایع سال ۹۳۰ هجری را در بر میگیرد. تألیف آن در ۹۲۷ آغاز یافت، در ۹۳۰ تمام شده است. نویسنده در نگارش این کتاب در وصف يك استعداد عالی به خرج رسانیده است. سبك وی ساده، پخته و شیرین است. استحکام عقلی، دقت منطقی و وضاحت مطلب و روشنی گفتار در آن دیده میشود. غیاث الدین مؤلف حبیب السیر پسر همام الدین است که پدرش سالها به امر وزارت سلطان محمد میرزا بن سلطان ابو سعید کورگان پسر برده مادرش دختر میرخوند مؤلف تاریخ معروف روضة الصفاست. وی بین سال های ۸۸۰ و ۸۸۱ در شهر هرات تولد شد و در ۹۴۱ در هند وفات یافت. در دهلی دفن شد. تحصیلات وی در رشته های طب، تفسیر، ادب، لغت و تاریخ بود و مورد نظر و لطف خاص امیر علی شیر نوایی قرار داشت، به خدمت بدیع الزمان پسر سلطان حسین بایقرا میپرداخته و به وزارت گماشته شد و قسمت زیاد عمر خویش را در هرات سپری کرد. بعد به آگره نزه بابر رفت و پس از فوت وی در خدمت همایون پسر برد. سایر آثار میرخوند اینها است:

- ۱- مسیر الملوك در ذكر ما ثرو حکم و امثال ملوك دانشمندان و انبیا (ع).
- ۲- خلاصة الاخبار در تاریخ عمومی و تاریخ دور سلطان حسین بایقرا در اخیر، فصلی در تعریف شهر هرات و شرح مشاهیر معاصر مؤلف دارد.
- ۳- دستور الوزراء در شرح حال وزیران اسلام و افغانستان تا انقراض سلسله تیموریان.
- ۴- جلد هفتم روضة الصفا میرخواند.

- ۵- مکارم الاخلاق در شرح فضایل امیر علی شیر نوایی.
- ۶- منتخب تاریخ و صاف.
- ۷- همایون نامه در هند بنام همایون در قوانین اندور نوشته.
- ۸- نامه نامی در دستور کتابت و انشاء با نامه ها و منشآت خودش.
- ۹- غرایب الاسرار.
- ۱۰- جواهر الاخبار.

د: تفسیر حسینی مولینا کاشفی و نشر این دوره

۱- نشر مولینای کاشفی، تفسیر حسینی و انوار سهیلی:

مولینا کاشفی هروی که از نشر نویسان طراز قرن نهم افغانستان است، کتاب های مهم و عالی نگاشته است. تفسیر حسینی یا مواهب علیه از جمله کتاب های درجه اول و معروف به حساب می آید که خواننده زیادی دارد. نشر شیوروانی است که خواننده را به خود جلب میکند. وی این تفسیر را با افق نظر بسیار وسیع نوشته، از فلسفه، تصوف، کتاب های دینی و تاریخی و ادیان قدیم هم شواهدی آورده، اقتباساتی کرده است. نشر آن بسیار شیوا و دارای استعارتهای معمول آن وقت میباشد؛ البته کتابت ها و مجاز ها به حدی نیست که در موضوع اخلال وارد کند. این کتاب را ممکنست شاهکار نشر دور تیموریان شعار کرد.

انوار سهیلی در واقع همان کتاب کلیله و دمنه، بهرامشاهی است. در عصر سلطان حسین بایقرا مولینا کاشفی کلیله و دمنه، بهرامشاهی را لباس نو پوشانید و تہذیب و ساده نمود. بجای اشعار عربی آن اشعار دری آورد. و آن را به نام نظام الدوله امیر شیخ احمد معروف به سهیلی از امیران سلطان که اهل ذوق و ادب و شاعر بود، تالیف کرد و بناءً آن را به «انوار السهیلی» موسوم کرد. که البته کاشفی انشاء ابو المعالی را اساس قرار داده به سبک عصر خود نگاشت، استعارت های آن بارد و تشبیهات ناخوش است. بهترین قسمت انوار السهیلی آنست که از کلیله گرفته شده است. ترجمه های ابو

المعانی از عربی یا نهایت اختصار و غایت متانت و سلاست است، اما در انشای کاشفی راه اطناب پیموده شده، گذشته از آن کاشفی حکایت‌ها و داستان‌های دیگر را که در نسخه‌های کلیله نیست اضافه کرده و قصه‌های مناسب را درج کرده است. سپس به فرمان اکبر شاه شهریار مغولی افغانستان و هند ابوالفضل بن مبارکشاه مؤرخ معروف متوفی به سال ۱۰۱۱ هجری قمری انشأ انوار السهیلی را ساده کرده از کلیله و دمنه تهذیبی ساخته و عیار دانش، نام گذاشته است.

۲- زندگانی مولینا کاشفی و تالیفات او:

کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی هروی از بزرگان دانشمندان و نویسندگان قرن نهم افغانستان است موطن او سبزوار (شین دند) و نخست به وعظ و خطابت مشغول بود و صدای خوش و گیرنده و بیان فصیح و مؤثر و حافظه نیزومند داشته، و خطیب بیمانندی بود. نیشاپور و مشهد نیز سفر کرد و بعد به هرات آمد و به سعد‌الدین کاشغری که وفات شده بود و در هرات دفن بود ارادت میورزید. با مولینا نور‌الدین عبدالرحمن جانی شاعر معروف قرن نهم افغانستان معاصر بود و رشته مودت داشت و به راهنمایی وی در سلك طریقه نقشبندیه در آمده در هرات به وعظ و خطابت میپرداخت و با امیران تیموری افغانستان مخصوصاً سلطان حسین بایقرا پادشاه نامی و دانش‌پرور افغانستان ارتباط و پیوستگی یافت و امیر علی شیر نوائی وزیر معروف و فضل‌پرور دربار آن پادشاه زیرا احترام بسیار میکرد که کاشفی به تشویق وی کتاب‌ها تالیف کرد. کاشفی سال‌ها در شهر هرات سه چهار روز هفته را در جامعه‌ها و مسجد‌های بزرگ به وعظ میپرداخت و به هندوستان نیز سفری نموده بالاخره در سال ۹۱۰ هجری در هرات وفات یافت و همانجا دفن شد. سی و هشت جلد کتاب از تالیفات او بدست است که در رشته‌های مختلف تفسیر، حدیث، تصوف، فقه اخلاق، تاریخ، نجوم و ریاضی به زبان‌های دری و عربی نوشته، در همه این علوم مهارت بسزایی داشته است. در نظم نیز استاد بود و کاشفی تخلص میکرد. معروفترین آثار وی قرار ذیل است:

- ۱- جواهر التفسیر به زبان دری که تنها یک جلد و تا سوره عمران است برای امیر علی شیر نگاشته.
 - ۲- مواهب علیه یا تفسیر حسینی برای امیر علی شیر در ظرف دو سال از ۸۹۷-۸۹۹ تألیف شده.
 - ۳- مختصر جواهر: مختصر جواهر التفسیر.
 - ۴- جامع الستین تفسیر سوره حضرت یوسف (ع) به زبان عربی.
 - ۵- روضة الشهداء: در تاریخ حادثه کرپلا.
 - ۶- اخلاق محسنی.
 - ۷- انوار السهیلی.
 - ۸- ۹- ۱۰- شرح مثنوی، لباب معنوی، لباب معنوی: خلاصه و مطالبی که در مثنوی مولوی.
 - ۱۱ و ۱۲- مخزن الانشاء و انشاء در نامه نویسی و منشآت.
 - ۱۳- بدایع الافکار فی صنایع الاشعار: در بیان صنایع شعری و علم بدیع.
 - ۱۴- مجموعه غزلیات و رباعیات.
- و چهارده کتاب و رساله دیگر در نجوم و ریاضیات فقه، حدیث و تصوف و اخلاق... که تقریباً آثار عمده وی کتاب های اساسی و معیارهایی اند که غالب آنها مخصوصاً تفسیرها، اخلاق محسنی، انوار سهیلی، روضة الشهداء و غیر کتابها درسی اند.
- ۳- نشر دور تیموریان افغانستان لباب الالباب، تذکره دولتشا، المعجم، اخلاق ناصری، جلالی و محسنی:
- مهمترین رشته نشر نویسی این دور همانا جنبش تاریخ نویسی و واقعه نگاری است که در بخش بیشتر در آن بحث شد. البته این جنبش در دور مغول و تیموریان به حدی مهمست که اگر نام نشر در این دوره ها برده شود، به نظر اول همان تاریخ نویسی به خاطر می آید؛ اما باید گفت که نشر این دور به همان منحصر نبوده، در رشته های دیگری نیز سیر کرده است، که به پیوست آن

ممکنست از دو جریان دیگر نیز نام برد: یکی در تاریخ شاعران و موضوع شعر، دیگر در اخلاق، چون غالب این کتاب ها در دربار شاهان افغانستان نگاشته شده بآن میپردازیم:

۱- در رشته تاریخ ادبی و علم شعر از معروفترین کتاب ها لباب الالباب، جوامع الحکایات، تذکره دولتشاه و المعجم است.

لباب الالباب عوفی:

مهمترین کتاب در شرح حال شاعران و ادیبان که در حدود سال ۶۱۸ تألیف شده. از آغاز شعر دری دور نویسنده که غالب آنها در افغانستان بوجود آمده اند سخن میگوید. این کتاب دو جلد است که جلد اول به شرح «نال و نقل قول سخنگویان از پادشاهان و امیران و وزیران و عالمان و جلد دوم به شرح حال سایر شاعران و ادیبان میپردازد و ترجمه ۱۶۹ شاعر را حاویست. نویسنده محمد عوفی از مرو بود، در بخارا تحصیل کرده در بلاد خراسان به سفر پرداخته است و به هندوستان رفته و این کتاب را در آنجا نگاشته است. جوامع الحکایات شامل حکایات ادبی و اشعار و امثله متفرق تألیف عوفی است.

تذکره دولتشاه:

پس از لباب الالباب تذکره مهم شاعران از دولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲، سلطنت سلطان حسین میرزا و به حمایت امیر علی شیر نوائی در هرات نوشته شده. این کتاب متضمن شرح حال و گفتار ده شاعر عرب و یکصد و سی و چهار شاعر دری گوی با نمونه های کلام شان و مختصری از شرح شهزادگانی میباشد، که این شاعران به دربار شان میزیستند. همچنین شرح حال شش نفر شاعر معاصر خود را نیز نوشته که دو نفر شان وزیر بودند: امیر علی شیر نوائی و امیر شیخ احمد سهیلی. ارزش ادبی تذکره دولتشاه بنا بر اطلاعات مبسوطی است که منحصر به خودش میباشد. برخی از مطالبش حتی به روایات استوار است. نکته های لطایف و سنی که وی گرد آورده بدون توجه به ترتیب تاریخی و با واقعیت تاریخی درج شده. با وجود این نکته های کوچک کتاب وی از منابع عمده معلومات ما در باره شاعران است.

دولت‌شاه بن علاء الدوله سمرقندی در اوایل قرن دهم فوت شده، از امیر زادگان بود و پدرش از ندیمان شاهرخ و خودش از مقریان سلطان حسین و امیر علی شیر نوائی و معاصر جامی بوده؛ از نویسندگان معروف دور تیموریان افغانستان به حساب می‌آید که از امیر علی شیر تشویق‌ها دیده و کتاب خود را بنام وی کرده است.

المعجم:

مهمترین کتاب در عروض، قافیه، بدیع بیان و نقد الشعر میباشد، که به دست است و نام کامل آن المعجم فی معاییر اشعار المعجم است و مؤلف آن شمس الدین محمد بن قیس رازی است. به علاوه امثله و اشعار زیادی، نامهای بسیاری از شاعران بزرگ افغانستان مخصوصاً معاصران آن مؤلف در آن ذکر شده است. مؤلف در هنگام حمله مغول در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه بوده است که نخست این کتاب را به عربی نوشت سپس به دری ترجمه کرد.

نفحات الانس تالیف جامی، مجالس العشاق تالیف سلطان حسین و روضه الشهدای حسین واعظ کاشفی و رشحات تالیف پسر او علی نیز از کتاب‌های مهم این دور اند.

۲- در رشته اخلاق آنچه مشهور است اخلاق ناصری، اخلاق جلالی، اخلاق محسنی و انوار سهیلی است.

اخلاق ناصری:

در اصول اخلاق یا حکمت عملی از طرف نصیرالدین طوسی در سال ۶۳۳ تألیف شده اخلاق جلالی- در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن از اخلاق ناصری اقتباس شده و مؤلف آن جلال الدین دوانی است.

اخلاق محسنی:

در صفات و مبانی اخلاقی در چهل باب از طرف مولینا حسین واعظ کاشفی هروی در سال ۹۰۰ بنام سلطان حسین بایقرا تالیف شده.

- انوار سهیلی. که قبلاً گذشت تالیف کاشفی هروی.
- از خواص نشر این دوره میتوان نکات آتی را بر شمرد:
- اول- تکلف که ساده نویسی قرن چهارم، پنجم و شش به نشر پر تکلف و موضوع فنی بدل شده است، چه نویسندگان از هنرمندان دور رنسانس الهام گرفته و هنرمندی به خرچ میدهد تا اثر رنگین و پر تکلفی را بوجود آرند.
- دوم- کلمات عربی به پیمانہء وسیعتر داخل نشر دری شد.
- سوم- کلمات ترکی کم و بیش داخل زبان شد.
- چهارم- در دوره های پیشین عالمان به زبان عربی نیز آثاری مینوشتند که درین دوره متروک شد عموماً دیده نمیشود.
- پنجم- آنکه غالب کتاب های عربی را به زبان دری ترجمه کرده اند.

فصل هفتم

جنبش غزل سرایی و عصر بیدل

الف: ترقی غزل و سبک هند

۱- انحطاط ادبیات، دور شیبانی ها یا ازبک های افغان:

دور با شکوه تیموریان هرات که آن را بنام رنسانس افغانستان یاد کردیم یا دور رنسانس اروپا دولت پر عظمت عباسی و یا دربار سلطان محمود غزنوی پهلو میزد که متاسفانه با سقوط بدیع الزمان انقراض یافت. دوره جدید از استیلای شیبانیها یا ازبک های افغانستان در صفحات شمال افغانستان به وسیله محمد شیبانی در ۹۱۳ هجری. فتح کابل به وسیله ظهیر الدین محمد بابر و رویکار آمدن صفویها در ایران و تصرف برخی نقاط جنوب غرب و غرب افغانستان شروع شده با اقتدار سلطنت محمد زایبها در افغانستان به آخر میزند. این دور را که دور انحطاط سیاسی و ادبی افغانستان است و مصادف به تاخت و تازها و جنگهاست، ممکنست به دو بخش از هم جدا کرد: دور نخست از سقوط تیموریان تا بوجود آمدن سلطنت های درانی، هوتکی و سدو زایی در قندهار؛ دور دیگر از آنجا تا بروز محمد زایی ها.

شیبانیها دولت معظم تیموری را خاتمه دادند و صفویها قندهار و هرات را استیلا کردند که درینگاه شیبانیها یا ازبکان افغانستان با صفویها جنگیده، هرات را دوباره گرفتند درین دور که رویهمرفته فرهنگ و مدنیت بنابر حملات و هجومها و جنگها زیر پا شده بود، مراکز علم و ادب نیز از بین رفت و رونق دور تیموری نماند و از طرفی هم تفرقه و تشتت و ضعف سیاسی موجبات انحطاط علم و ادب را فراهم آورد، مگر با وجود این هم شیبانیها شاهان علم دوست و ادب پرور بودند؛ در بلخ و سایر جاها مدارس بنا کرده عالمان و

شاعران را جلب کردند. بلخ مرکز علمی و ادبی آنها با بخارا و سمرقند پهلر میزد، خاندان ادب پرور «والای» بدخشانی نیز گه بقاتها نسبتی داشتند خانواده شعر دوست بودند، چنانچه بیرام خان پسرش عبدالرحیم خان خانان از اهالی بدخشان که بعداً به هند رفتند از حامیان و مشوقان بزرگ علم و ادب گشتند. کتاب «بحر الاسرار» تألیف محمود کتابدار در دور سلطنت شیانیها در عصر حکومت فدا محمد خان شیانی نوشته شد که معرف فرهنگ و علم پروری آن دور به شمار می آید. شاعران بیشمار در بدخشان، بلخ هرات، کابل و قندهار سر بر آوردند که در شعر و ادب قریحت آزمایی نمودند. در قرن دهم هجری پس از اینکه دولت تیموری افغانستان سقوط کرد و مملکت بدست حکومت های شیانی (از یک های افغانستان) و ماوراء النهر، صفوی فارس و مغولیه هند تجزیه شد، در نتیجه جنگ های هر سه؛ شهر های مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، غزنه، کابل و مرو و خیوه که کانون علم و ادب و هنر و فرهنگ بودند از مرکزیت افتاده کانون ثقافت و علم بیشتر بخارا، سمرقند، دهلی، آگره و اصفهان قرار گرفت، یک نوع انحطاط علمی و ادبی در کشور رونما گردید. در بار های ماوراء النهر فارس و هند، عالمان ادیبان و هنرمندان افغانستان را نیز بخود کشانیدند. از سوی دیگر شاهان افغانستان همواره به هند حمله نموده مدنیت اسلامی و فرهنگ افغانستان و زبان دری را بدان سامان نشر کرده اند. نخستین بار این مدنیت اسلام و زبان دری به وسیله کشور گشایی سلطان محمود غزنوی و بار دیگر با لشکر کشیهای غوریها و سوم بار با سپاهیان سوری و لودی به هند انتشار یافت. در ترکیه و آسیای صغیر سلطان ولد پسر مولوی زبان و ادبیات دری را در آن سامان بسط داد تا آنکه از زبانهای درباری عثمانیها قرار گرفت. که بدان زبان شعر سرودند و شاعران دری را تشویق ها کردند.

۲- افغانستان و شاهان مغولی هند:

بابر سلاله مغولی را در هند و افغانستان جنوبی و جنوب شرقی تاسیس کرد و کابل را مرکز تاپستانی خود قرار داد و از همه جا بیشتر دوست

*- تیموریان و باهری های هند در اصل مغول نبوده، بلکه ترک بوده اند، اما روی ملحوظاتی نقل میکرده اند.

میداشت. در اینجا باغی داشت که تاحال بنامش موجود است و بنا بر وصیت خودش وی بسیاری از خویشاوندانش در آنجا دفن میباشند.

باهر نیز مدینت خراسان (افغانستان امروز) و زبان دری این ولا را به هند برد. وی و پسرش همایون و نواده اش اکبر و پسر او جهانگیر و سایر فرزندان شان بزرگترین حامیان فرهنگ و ادبیات ما و طرفداران و مشوقان ادبیات دری بودند که غالب تحصیلات شان باین زبان صورت میگرفت و در دربار آنان چه در کابل، چه در هند شاعران و نویسندگان دری زبان مقام برجسته داشتند. و باین زبان سخن میگفتند. همچنین هندی ها نیز شعر دری میسرودند و خود شان نیز شعر دری میگفتند. آثار و ادبیات افغانستان از قبیل شاهنامه، حلیقه، مثنوی، گلستان و آثار جامی هروی و حافظ و تاریخ هایی که در دوره تیموریان و یا قبل از آن تالیف شده بود رواج پیدا کرد و شاعران از هر دیار به دربار شان روی آوردند. پادشاهان مغول تاریخ نویسی را مخصوصاً ترقی دادند و تألیفات گرانبهایی در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان دری بوجود آوردند و سلطنت امپراطوران مغول، کانون بزرگ علم و ادب شد. چنانچه زبان و ادبیات افغانستان که درین کشور پرورده شده بود به هند و از اطراف دیگر نشر شد و مدینت افغانستان در هند عام گشت و تأثیرات مقابلی نیز از آن ظهور کرد و تصورات جدید باین سرزمین برگشت. مدینت و افکار هندی نیز تأثیر نموده باهر سبک معماری مغولی را وارد افغانستان نمود، که بزرگترین نمونه آن مسجد باغ باهرشاه در کابل است. وی سبک معماری اسلام را از ماوراء النهر خراسان و عراق به وسیله افغانستان به هند برد.

همچنین شاعران سبک جدیدی را پدید آوردند که بنام سبک هندی معروفست. با رویکار آمدن صفویها در ایران که تشیع را مذهب رسمی قرار دادند، انگیزه، ادبیات جدیدی از قبیل منقبت سرایی و ادبیات مذهبی بوجود آمد. شاعران آزاد منش به افغانستان و هند مهاجرت کردند و به دربار های شاهان افغانی هند و مغولیه، هند متمکن گشتند. این شاهزادگان صاحب ذوق و شعر دوست به حدی خریدار دانش و ادب بودند که نه تنها شاعران افغانستان بلکه شاعران ایران هم بدانجا رو آوردند. دربار های شاهان افغانی هند از قبیل

لودیها و سوریها و همچنین دربار مغولیه، مرکز بزرگ تکامل زبان و ادبیات دری بود.

۳- منشاء و انگیزه های سبک هندی:

سبک نو و ادبیات جدیدیکه در هند به تکامل پرداخت پایه های نخستین آن در افغانستان به دربار تیموریان هرات در محضر سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی ریخته شد و همانطوریکه غزنویان و غوریان سبک های خراسانی ادبیات افغانستان را به هند برده انتشار دادند، لودیها و سوریها سبک نو را به هند بردند و به نشو و ارتقا و تکامل آن کوشیدند همان بود که سبک معروف به هندی ظهور کرد و باز به وسیله مرکزیت افغانستان به ماوراءالنهر و ایران برده شد.

این ادبیات نو که محصول محیط جغرافیایی و مادی مخصوص هند است و از افکار و تلقیات و فلسفه های مختلف هند حکایت میکنند در هند تکامل کرد؛ غزل ترقی کرد و قصیده منحن شد. زیرا هدف غزل هنر نمایی است و در هر بیت آن میتوان عالمی دیگر را گنجانید و در هر بیت یک موضوع جداگانه را پرورش داد، در حالیکه در قصیده یک موضوع در تمام شعر جا داده میشود. این ادبیات واقعی و ریالیسم نیست اما بی بهره از آن نمیتواند بود و یک نوع Surrealism است که مطالب را از زندگانی واقعی گرفته، آن را با عقاید و تلقیات عجیب و غریب آمیخته، آرزو های قلبی خود را نیز بدان مزج کرده بیان میدارند؛ گویا به مطالب گفته شده و کهن لباس و پیرایه جدیدی میپوشانند.

رسم و رواج های شگفت انگیز و خیالات محیطی، وضع جغرافیایی و گرمی هند، باد ها و رطوبت بحری همه چیز های بودند که بر اقتصادیات هند مؤثر بودند. بنابراین زمینهای مزروعی و میوه ها، یک نوع استراحت طلبی پدید آمده بود که اهالی را به یک سلسله اندیشه ها وامیداشت. اینان افکار و اندیشه های خود را دور تر از طبیعت جولان داده احساسات و اندیشه های شان به تناسب محیط طبیعی و اجتماعی با تخیل آمیخته شده بود و آن معانی

بسیار باریک را می اندیشیدند که از عالم ماده دور تر و مجرد تر بود، با تشبیهات از معقول به محسوس رفته يك نوع خیال بندی با تمام معنی پدید آمد

سبک هندی ابتداء در زمان تیموریان هرات در افغانستان بنا یافت، چه سلطان حسین بایقرا و وزیرش امیر علیشیر که متمایل به تصوف و غزل عرفانی بودند درین راه اساساتی گذاشتند، بعد استادان بزرگی چون صائب کلیم و بیدل بوجود آمدند که این سبک را به مقام بلندی رسانیدند. بسیاری از شاعران زبان دری باین سبک شعر گفته اند اما تفاوت بین شاعران دری زبان افغانستان و هند اینجا است که شاعران هند بیشتر اغراق مینمایند در حالیکه شاعران افغانستان کمتر به اغراق میپردازند و جنبه طبیعی شعر را نگه میدارند، که البته اغراق و غلوی بیشتر از حد با آنقدر خوش آیند نیست و این سبک دیگر مورد دلچسپی ما است. بزرگترین شاعران این سبک میرزا عبدالقادر بیدل است که در افغانستان بحیث شاعر بزرگی ملی تقدیر میشود که همان راه و روش سنائی مولوی و جامی را گرفته است.

۴- روح عصر:

پیش از اینکه به بیدل و سایر شاعران پردازیم مختصری از عصر بیدل تذکر میدهیم، تا دیده شود که بیدل، فکر و سبک وی محصول کدام دور است و چه محیطی بیدل را چگونه بار آورده. واضحست که با سلاله غزنویان و سلطان محمود کبیر شاهنشاه غزنه دین اسلام و ادبیات دری به هند راه یافت و سپس غوریان و بعد قطب شاهیان. خلیجها و تغلق شاهیان در هند به سلطنت پرداختند. پس از ضعف حکومت مرکزی يك نوع ملوک الطوائفی در آنجا پیره شد که نزاعهای ادیان مختلف مخصوصاً مسلمان و هندو در آن کشور و علت های اقتصادی و سیاسی آن وضع هند را فوق العاده مختل کرده بود. با بر نبیره تیمور در برابر حملات سیبانیها در کابل اقامت گزید و بنا بر اختلاف بین برادران همایون، شیرشاه سوری افغانستان به هند حمله ور گردید. حکومت های اسلامی که از بیرون هند در هند حکومت کرده اند عموماً برای قبایل

خارجی که در هند میزیستند امتیازات بیشماری میدادند و مردم هند این مهاجران خارجی را از هر طبقه که میبود «مغول» مینامیدند.

نزاعهای مذهبی بین اهالی هندوستان روز افزون و در بین عوام شدید تر بود. اما همینکه اکبر به سلطنت رسید عالمان و دانشمندان مذاهب مختلف را به دربار خود گرد آورد و اینها متوجه شدند که برای برقرار نگه داشتن حکومت تیموری باید پایه های این ضدیت ها و مخالفت های مذهبی از بین برده شده و به نزاع کفر و دین خاقه داده شود. حکومت اکبر درین زمینه اصلاحات زیادی کرد و شاه در برابر همه دینها «صلح کل» اعلان کرد و یک مساوات عمومی بین همه دینها اعلام شد و تا همه در فضای برادری و برابری زیست کنند. در مجلس و دربار مناظرت های مختلف به عمل آمد تا دوستی بین مسلمان و هندو نیز تأمین شود. کتاب مهاباراتا درین گاه به زبان دری ترجمه و منتشر شد. شاعران هندو کتابهایی در شعر و ادب و تاریخ مسلمانان نوشتند و یک علاقه فرهنگی متقابل برقرار شد. دربار جهانگیر و شاه جهان از بهترین و پرشکوهرترین دربار های علمی و ادبی آن دور به شمار می آید که شاعران و نویسندگان و فاضلان زبان دری آثار بس گرانبهایی در آن بوجود آورده اند.

اورنگزیب از شاهان معروف مغولیه هند به شمار می آید. وی چهل و هشت سال پادشاهی کرد که قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی اوست. در زمان مرگ اورنگزیب بیدل ۶۲ سال داشت و چند گاهی در خدمت نظام شهزاده اعظم شاه پسر اورنگزیب بسر برده است. در یکی از جنگهای بین اعظم شاه و بهادر نخستین کشته شد تا اینکه پادشاهی به بهادر شاه ماند. وی پسر بزرگ اورنگزیب بود. قسمت بیشتر وقت محمد شاه عالمگیر و سایر آل اورنگزیب به خانه جنگی گذشت، اغتشاشات زیادی هر طرف دیده میشد که این موضوع بذات خود وقفه بزرگی در پیشرفت علم و ادب، فرهنگ و هنر وارد کرد. همان بود که در این دور به بسیاری از حکومت های محلی استقلال داده شد که هر یک ازین حکومت ها دربار های کوچکی داشتند و از شاعران و هنرمندان تشریفهایی به عمل می آوردند. از حوادث عمده این عصر که حضرت بیدل هنوز در قید حیات بود آمدن اروپاییها به هند بود که در نخست

پرتگالیها، بعد فرانسویها، سپس انگلیس ها و هالندیها به منظور تجارت به هندوستان آمدند و به تدریج به فکر استعمار نیم قاره هند شدند. شرکت های تجارتی فرانسه و انگلیس فرمانروایان و حاکمان محلی را علیه یکدیگر تحریک کرده شالوده آن اتحادی را که بین مسلمان و هندو و سایر مذهب ها به وسیله دویار اکبر ریخته شده بود از هم پاشیدند. تا به مرام خود نایل آیند. متدرجاً انگلیس ها بر سایر اروپاییها غلبه حاصل کردند و تمام هند را بدست آورده تا این دم که انگلیس ها تمام هند را تسخیر کردند بنام شرکت تجارتی آرزوی خود را پیش میبردند و پس از اشغال دهلی حکومت خود را رسماً اعلام کردند.

۵- مختصات سبک معروف به هندی:

نخستین شاعری که میزات این سبک در اشعارش دیده میشود مسعود سعد سلمان هزنی است که برخی از نازک خیالیها را بر اشعار خود علاوه کرده، یگان صدعا مثل و حسن تعلیل از صنایع شعری می آورد. پس در زمان تیموریان افغانستان در هرات و مخصوصاً در دوره سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوائی که هر دو متمایل به تصوف و نازک خیالی بودند، سبک هندی رواج کامل یافت و بعد بین شاعران دور مغولیه هند تکامل کرد. غالب شاعران به خصوص غزلسرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبک بودند و استادانی چون بیدل، کلیم، عرفی، صائب این سبک را بذروه کمال رسانیدند به علاوه نظیری، فیضی، امیر خسرو بلخی (دهلوی) بابا فغانی، ظهوری (ساقینامه)، فیضی دکنی از نامداران این سبک به شمار می آیند. چون آغاز این سبک از غزنه و هرات است و در کابل نیز تکامل کرده است و برخی با اظهار دلایلی که آنرا سبک کابلی نیز گویند؛ بناءً ما نیز آن را «سبک معروف به هندی» میگیریم. در علت بوجود آمدن آن: آب و هوا، وضع جغرافیایی، تأثیرات، کیفیت اقتصادی و عقاید و فلسفه و عادات و عرفان در هندوستان باعث شده است که تا افکار و احساسات اهالی این سرزمین در عالم خیال و توهم سیر کند و معانی باریک و مجرد بیندیشد و همان بوده که در شعر مبالغت، تشبیه و کنایت راه یافته مضامین غریب و دور از ذهن عادی با

خیالیافی مروج گشته است و بنا بر روح عرفانی مردم هند و روحیت تصوفی و ریاضتکش ادیان هند زمینه، شعر تصوفی در هند آماده شده است. شعر دوری نیز در هندوستان به همین قالب در آمده برای مطالب صوفیانه و عرفان مستعد گشت، شعر پروری و فضل پژوهشی در بار شاهان مغولی نیز مد واقع شد و شاعران بزرگی از قبیل عرفی، نظیری، امیر خسرو، بابا فغانی، صائب، فیضی، دکنی و حضرت بیدل و امثال شان بوجود آمدند:

۱- مضامین باریک، افکار پیچ در پیچ، خیالات گاهی دور از طبیعت استعارات و کنایات و تشبیهات مخصوص به خود و خیالیافی به قام معنی:

نرگس از چشم تو دم زد در دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون میخورد آب از قلم
مگر به سرمه اثر کرد ضعیف طالع من
که بی عصا نتواند به چشم یار رسید
«صائب»

باوج آگهییت نردبان نمیخواهد
نگاه تا مژه بر خاسته است بر فلک است
«بیدل»

۲- اظهارات شکایت از زندگانی و نمودن جهات زشت زندگانی و بد پیشی به حیات و مردم:

وضع زمانه قایل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت
«کلیم»

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دوباره باید دید
«صائب»

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
«کلیم»

۴- اظهار ملالت و کسالت و تقابل به غم و الم به طریق اغراق و مبالغه:

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد
هست بیگانه، ما هر که الم شناسد
«عرفی»

غم دردم سر شکم ناله ام خون دلم داغم
فیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم
«بیدل»

۵- عجب و غرور و اعتقاد شاعر به بلندی مقام خود اظهار آن در شعر:

مدعی در گستر از دهوی طرز بیدل
سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد
«بیدل»

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر
همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
«کلیم»

از صد هزار سخنی که در جهان آید
یکی چو صائب شوریده حال بر خیزد
«صائب»

۶- مبالغه و اغراق خارج از حد:

مشت سوزن بدلم زان مژه تا ریخته اند
گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم
«عرفی»

خاک دیگر بر سر مژگان بسی نم میکنم
دست دل میگیرم و در یوزه غم میکنم
«نظیری»

ب: بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما

شرح حال، آثار، افکار و سبک:

دوش در محفل برنگ رفته شمعی میگریست

قدر دانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

۱- روز عرس بیدل:

روز چهارم ماه صفر یکی از روزهای برجسته تاریخ ادبیات افغانستان به شمار می آید و بنام «روز عرس بیدل» معروف است. این روز در غالب کشور های آسیای میانه که با ادبیات دری انس و الفت دارند و ادبیات مشترک شان به شمار می آید با مراسم خاص تجلیل میشود. در تاجکستان و ازبکستان و سایر بلاد ماوراء النهر علاقه زیادی به حضرت بیدل ابراز میشود و در این روز از او یادبود میکنند و آن را «روز عرس میرزا» مینامند. در نیم قاره هند و پاکستان نیز ارادت مخصوصی بوی ورزیده میشود و صدرالدین عینی در کتاب خود بنام «میرزا عبدالقادر بیدل» مینویسد که در ایام باستان در شاه جهان آباد «دهلی امروز» درین روز نخست کلیات بیدل را که بخط خودش ترتیب شده بود بر آورده بخانه وی در آنجا که مرقد او پنداشته میشود در میان میگذاشتند و از آثار او بر میخواندند، بر آن بحث میکردند. در افغانستان نیز همواره یک محبت و عشق مفرطی به بیدل و آثارش موجود بوده است نظم و نثر بیدل خوانده میشود، اشعارش بحیث شاد قول ذکر میشود، به تصوف و روحانیت وی مردم معتقد اند، اهل دل و اهل عرفان بوی ارادتها میورزند، نام او را به تکریم میبردند غالباً حضرت بیدل و حضرت میرزا میگویند، در مکتب ها و مدارس آثار او تدریس میشود، شعر و نثر او مورد بحث و فحص قرار میگیرد و بالاخره روز عرس وی در محافل مختلف و مجامع با ذکر بیدل و قرائت آثارش برگزار میشود و این از سالها در این مملکت به منبع و مهد زبان و ادبیات دری است معمول است.

از علایق مردم افغانستان و ارادت شان به حضرت بیدل میتوان تذکر داد که در زمان سلطنت اعلیحضرت سراج الملة و الدین، مرحوم سردار نصر الله

خان مجمعی از سخن سنجان و بیدل شناسان را جمع کرده تصحیح انتقیح دیوان بیدل پرداخته قسمتی را به چاپ رسانیدند و قسمتی هم آماده طبع شد، که پس از فوت نصر الله خان مرحوم این کار متأسفانه متوقف گشت. وزارت معارف بنا بر علاقه به احیای ادبیات کشور و تعمیم آثار عرفانی و فرهنگی عرس حضرت میرزا اشام دو شنبه ۱۸ سنبله ۱۳۳۵ که روز تأسیس شورای ملی است در کانون علم و ادب در محفل عرفان و هنر مملکت یعنی وزارت معارف گرفت. اهل عرفان پروانه وار درین بوستانسرای گرد شمع درخشان اییبات بیدل جمع آمدند و از آن نور کسب فیض و الهام نمودند. برخی از حضرات در مورد بیدل و شخصیت ادبی و عرفانی وی سخنرانی کردند.

۲- بیدل عبدالقادر است:

شعله ای را یافتم خاموش دانستم تویی

بیدل امشب سیر آتشیخانه، دل داشتم

دو نیم قرن پیش از این در شام چهارم صفر ۱۱۳۳ هجری مطابق سال ۱۷۲۱ عیسوی ستاره درخشانی از افق ادبیات دری افول کرد و آثار گرانبهایی از نظم و نثر خود به جهان بشریت به ودیعه گذاشت که نیروی خیال و فکرش از خلال آن برای ابد تلالو میکند و میدرخشد و به قلب های افسرده و افکار تاریک نور میتابد، این ستاره درخشان حضرت مولینا عبدالقادر بیدل بود که در سال ۱۰۵۴ مطابق ۱۶۴۴ عیسوی در عظیم آباد پتنه در آسمان ادب و عرفان طلوع کرد و جهانی را با آثار فنا ناپذیر خود روشن نمود، و دلی بود که در پیکر سخن می تپید. نام پدرش را میرزا عبدالخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت، و هنوز کودک بود که پدرش راه هموار عدم در پیش گرفت و چشم بسته به سفر پرداخت، وی یتیم شد، دریای بیکران این گهر را زاده بود به کنار دیگر رفت و این گهر ماند. سپس مادرش او را به تحصیل گماشت، سواد قرآن، صرف و نحو، قواعد بیت و ادبیات فارسی فراگرفت و تا ده سالگی بدان مشغول بود سپس به کائنات و طبیعت پرداخت و ازین مدرسه به آموزش مشغول گشت. بیدل به اساس فلسفه افلاطون و حکمت اشراق فکر

کرد که به اوج آگاهی رسیدن نردبان تعلیم و کتاب لازم ندارد و نگاه تا بر خاستن مژه به فلک میروود، نوری از آن عالم بدلش میتابد تا راهبر فکر و خیال او در تنگناهای زندگانی و کشف اسرار طبیعت باشد.

تربیت بیدل پس از وفات پدر بدوش میرزا قلندر عم او بود. قلندر عارف و شاعر بود و بیدل را قلندرانه تربیت کرد. بیدل بنا بر توصیه میرزا قلندر از قال به حال و از عالم جدل و مباحث به جهان حضور و اشراق پرداخت. به عوض آنکه در مدرسه به تحصیل حکمت و طبیعیات گراید و شاگرد ارسطو شود، بحث و جدل فلسفی پیش گیرد؛ پیرو مکتب تصوف و حکمت اشراق گشت، در بحر طبیعت مغروق تفکر شد، به عالم داخل پرداخت تا آن روشنایی جاودانی به دلش بتابد و حل کننده مشکلاتش بشود. بیدل اشعارش را به میرزا قلندر میخوانده و از وی مشورت میجسته. جوانی بیدل با آه و ناله، شوریدگی و شیدایی همراه بود، سوز و گداز داشت روز هایش در غم «او» بیگانه شد و روزها با سوزها همراه شد و از اینکه روزها رفتن باک نداشت و در کنج انزوا به سر میبرد میگوید تخلص خود را ازین شعر سعدی الهام گرفته:

عاشقان کشتگان معشوقند
بر نیاید ز کشتگان آواز
گر کسی وصف او ز من پرسد
بیدل از بینشان چه گوید باز

۱۰. بیدل هنوز در مکتب و دبستان بود که قریحت شعری اش بر انگیخت و شعر گفت. اولین رباعی اش یادگار ایام تحصیل اوست. راهبر بزرگش شاه قاسم هوا للهی نیز ویرا در پیمودن راه شعر و تنمیت ذوق تشویق میکرد. گذشته ازین شوریدگان دیگری نیز بودند که بیدل از پرتو وجود آنها نور میگرفت و آتش چراغ خود روشن میکرد.

بیدل بر بداهت شعر میگفت و داستانهای زیادی از آن موجود است که خودش در چهار عنصر نقل کرده است و استاد خلیلی در «فیض قدس» با شیرینی گفتاریکه اسرار التوحید را بخاطر میدهد به نقل آن میپردازد. در آوان

شباب به خدمت شاه قاسم هو اللهی مدت ها مصروف بود، شاه ویرا به مطالعت آثار صوفیان و رسالت های شبلی توصیت ها میکرد بیدل دو بار در سه سال ۱۰۷۶ و ۱۰۷۸ در دهلی با شاه کابل ملاقات کرد و پس از آن در ۱۰۸۰ متأهل شد. بعد برای کسب معاش به مسلك عسکری شاهزادگان تیموری پرداخت. بیدل از محضر مشایخ و وارستگانی مانند شیخ کمال شاه قاسم هو اللهی، شاه فاضل، شاه کابلی، شاه ملوک، شاهیکه آزاد افاضتها و استفاضتها کرده کسب فیض و فضل نموده که در چهار عنصر از ایشان به تفصیل سخن میگوید. بیدل با میرزا ظریف مامایش که عالم فقه، تفسیر و احادیث بود یکجا به تفسیر قرآن کریم میپرداخت. و درین رشته در سال ۱۰۷۱ محضر شاه قاسم را نیز دریافته اند و در سال ۱۰۷۶ در دهلی به حضور شاه کابلی نیز مشرف شد.

حضرت بیدل را از قوم برلاس چغتایی گویند. بیدل در شصت و شش سالگی دارای پسری شد و او را عبدالخالق نامید که پس از چار سال پدر را بداغ خود ماتسرا کرد. بیدل به عمر هفتاد و هفت سالگی در دهلی وفات نمود و در خانه خود در شاه جهان آباد (دهلی) مدفون شد و گویند که بعد به کابل انتقال داده شد. مادهء تاریخش را «فیض قدس» و «انتخاب» گفتند.

۳- آثار بیدل:

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر
کو آینه تا صفحه دیوان تو باشد

آثار بیدل محصول فعالیت ادبی کلیت دورهء زندگانی اش است. از آنجا که در ده سالگی به شعر گفتن آغاز کرده تا آخر عمر شعر سروده، نثر نوشته و این پیشه را از دست نداده است. دورهء فعالیت ادبی وی شصت و شش سال را در بر گرفت. بیدل به این درازی عمر و پشتکار آثار زیادی را بوجود آورد که امروز بدست است و به کلیات بیدل معروف. کلیات بیدل عبارتست از:

- ۱- دیباجه. ۲- مثنوی عرفان. ۳- مثنوی طور معرفت. ۴- نکات.
- ۵- اشارات و حکایات. ۶- رقعات. ۷- چهار عنصر. ۸- مثنوی محیط اعظم

۹- مثنوی طلسم حیرت. ۱۰- غزلیات. ۱۱- رباعیات. ۱۲- قصاید. ۱۳- قطعات و قطعات تاریخی. ۱۴- ترکیبات و ترجیعات (ترکیب بند و ترجیع بند). ۱۵- تشبیهات و تمثیلات. آثار نظم بیدل در حدود سی و پنج هزار بیت میشود، در حدود ده هزار مصراع متفرق سروده که آثار خود را با آن زینت داده. بنابر کثرت آثار از نظر فکر گاهگاهی افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که با در نظر گرفتن دوره های مختلف زندگانش این تضاد افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که با در نظر گرفتن دوره های مختلف زندگانش این تضاد افکار نه تنها عجیب نیست، بلکه طبیعی است بگفته خودش:

شعرم که بصد زبان فرود آمده است
در چندین وقت و آن فرود آمده است
تورات نه‌بوده تا بگویم که همه
یک بوده ز آسمان فرود آمده است

از آنجا که دیوان های شاعران شرق به ردیف جمع آوری میشوند نه به ترتیب تاریخی بناً گاهی شعر آغاز جوانی با شعر اخیر عمر پشت سر هم قرار میگیرد چون اشعار کمتر به ترتیب تاریخی فراهم میشود کار محققى که فکر بیدل را در دوره های مختلف تحقیق میکند بس دشوار میشود و بنابر معلوم نبودن تاریخ شعر ها، خواننده نمیداند که ضد یتهای فکری شاعر چه زمان هایی را در بر میگیرد.

از آثار نثر بیدل دیباچه، نکات، رقعات و چهار عنصر به حساب می آید. از جمله مهمترین اثر نثر بیدل که محور سایر آثار نثرش توان نامید «چهار عنصر» است که در چهار فصل نگاشته شده با حمد و نعت آغاز میشود پس از سبب تالیف کتاب به متن آغاز میکنند. در عنصر اول از ایام کودکی و صحبت با بزرگان سخن میگوید، در عنصر دوم از شاعری و بداهت سرایی در عنصر سوم نثرها و مقالات و در عنصر چهارم عجایب زندگانی خود را گنجانیده است این کتاب در مدت بیست و یک سال و در سال ۱۱۱۶ ختم شده دارای خاتمه ای نیز هست.

۴- مناسبت فکر و خیال بیدل:

فکر و خیال دو حادثه روانشناسی است که درینجا به کمک روانشناسی به تحلیل مناسب فکر و خیال بیدل میپردازیم:

امام محمد غزالی مشهور مانند غالب شاعران و عالمان در آغاز زندگی به فلسفه و حکمت گرایید تا حدی متوجه این رشته شد که ویرا دهری گفتند در اخیر عمرش متصرف شد، توجهی خاص بدین مبذول کرد و آثار فلسفی خود را محور نمود. اما در فعالیت ادبی بیدل قابل تذکر است که درست عکس این بوده؛ در کودکی دیندار، در جوش جوانی مجذوب و درویش، در آخر های جوانی متصرف و در آخر حیاتش فیلسوف به زندگی نزدیک گردید. مطالعه و مقایست «طلمس حیرت» و «عرفان» که نخستین را در ۲۵ سالگی و اخیر را در ۶۸ سالگی نوشته این تکامل فکری شاعر را واضح میدارد.

زبان شعر بیدل تنها ساده است و در عین زمان زیبایی کلام را لفظاً و معنی مراعات کرده است، در ضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات روزانه را استعمال میکند که غالب آن اصطلاحات و لغات در افغانستان امروز مروج بوده بی تکلف در گفتار روزانه به کار برده میشود؛ اما از نظر جمله بندی، تشبیهات، کنایات و استعمال، زبان بیدل مشکل ترین زبان ادبی است. قدرت و نیروی بیدل ازین هویداست که گاه اشعارش پیچ در پیچ و خیلی دشوار است و زمانی هم بسیار ساده و روان تشبیهات، کنایات و استعارات بیدل: فهم تند میخواهد و سیر فکرش آسان نیست زیرا کوهست و کُتسل دارد و خودش نیز متوجه این نکته هست. همچنین زبان نثر بیدل خیلی دشوار است: جمله های دراز سلسله دار با تشبیهات مرکب و استعارتهای پیچ در پیچ دارد خصوصاً که اصطلاحات فلسفی و تصوفی را نیز متضمن میباشد و غالباً دارای معانی متعددی هم هست که فهم موضوع را مشکلتر میکند، اما گاهی توجه به سجع ها و آغاز فقرات فهم مطلب را آسان میکند. بعضی از نقد کنندگان اظهار میدارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی و تصوفی اش به اختیار این سبک مجبور بوده چه افادت مطالب دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب

میکند، خاصه که این تعبیرات در پردهء تصوف اظهار شده باشد. اقتدار شعری بیدل بلند و طبیعی است. غزل هایش حداقل دارای نه بیت است و تا ۱۵ بیت میرسد و دریک قافیه و بحر چندین غزل دارد که این معرف نیروی قریحت اوست. قصاید او از یکصد و پنجاه بیت تا یکصد و هفتاد بیت میرسد. قدرت او در استعمال بحور و اوزان غیر مطبوع بیشتر نمایان است در تمام کلماتش بیت مبتذل دیده نمیشود. روش و سبک بیدل مخصوص به خود اوست، حتی در زمان خودش از نو بودن سبک او سخن میگفتند. وی فلک را ستف بشکافته و در سخن طرح نو در انداخته: مثنویهایش گرچه فلسفی و بعضاً تصوفی است دارای نکات عالی اجتماعی هم میباشد. اختراعات بیدل در غزلیات از نظر تشبیه- استعارت و کنایت نیز خاصه خود اوست، پیروان بیدل از آن تقلید میکنند.

نظم و نثر بیدل در آسیای میانه همواره دوستان و پیروانی داشته است سبک بیدل در افغانستان تا طرزی افغان در نظم و تا محمود طرزی در نثر، در هندوستان تا دوره های اخیر و در ماوراء النهر (تاجکستان و ازبکستان) تا انقلاب اکتوبر تقلید میشد. اما در پیروان بیدل اینقدر گفته میشود که اینان تنها شکل و اسلوب بیدل و تصوف او را تقلید کرده از آثار فلسفی، اجتماعی و سیاسی وی کمتر بهره برده اند؛ چه آنانیکه در آثار بیدل تعمق کرده اند بهتر میدانند که آثار این شاعر عالی مقام بیشتر بر پایه های فلسفی، اجتماعی و سیاسی استوار است و تصوف یک جزء ضمنی آنست. از اینست که نیروی تخیل بیدل خیلی عالی بوده و آن از سبکیکه اختیار کرده هویداست. وی خیال خود را با فکر خود مزوج کرده از آن شعر میسراید و سبکی که بیدل در آن شعر سروده به سبک هندی معروفست:

بیدل به حدی باریک می اندیشد که بلندی قصر معانی را بنا بر بلند فطرتی خود داند و اندیشهء بلندش ژوبانی است که سخن بر آن قرار گرفته:

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند
پایه دارد سخن از کرسی اندیشهء ما

یا اینکه بدون نردبان بر فلک میرسد و آیکشبه ره صد ساله میرود:
 باوج آگهیت نردبان نمیخواهد
 نگاه تا مژه بر خاسته است بر فلک است
 در اظهار ملامت و تمایل به غم و الم گوید:

غم در دم سرشکم ناله ام خون دلم داغم
 نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم
 شاعر به بلندی مقام خود اعتقاد داشته آن را اظهار کرده است:
 مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل
 سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد
 مبالغه و اغراق آنست بیت سعدی را که گوید:

چشم تنگ دنیــا دار را
 یا قناعت پر کند یا خاک گور

چنین ساخته:

ز چشم حرص یقین اینقدر دارم بیدل
 که خاک گورم این درد را دوا نشود

تفکرات بیدل:

هجوم جلوه یار است ذره تا خورشید
 بحیرتم من بیدل دل از که بردارم

بیدل شاعر فطرت است، اسرار طبیعت را جستجو میکند و فطرت او همان آیینۀ معجز نمائست که وجوب و امکان در آن انعکاس میکند و هر سخنی که از خامه اش می تراود الهامست. بیدل شاعر آزاد است و آزاد فکر میکند به مکتب های فلسفی و متون استناد نمیکند و خودش به تحقیق میپردازد، گویا فلسفه اش تجربی و انطباعی است. اینست که به طور ضمنی به غالب افکار و آرا تماس میکند، از تجربتها و انطباعات خود سخن میگوید، آنچه را محقق میداند اظهار میدارد: به شیوه اصالت تحقق و پوزیتویستها افادات مطلب میکند.

بیدل مانند اهل تحقیق و پوزیتویستها، «انسان» را مرکز تمام فعالیت های طبیعت و محور فلسفه خود قرار میدهد و ازین نگاه از «من» دیکارت فراتر میرود. دیکارت «من» را ستون و استناد گاه استدلال و دانش میداند، «من» بیدل ستون فقرات دیوان اوست که تمام جهان و عالم را از آئینه «من» نور میدهد، از استاد سخن و فکر پیروی میکند آنجا که مولوی معنوی گفته:

باده از ما مست شدنی ما از و
 قالب از ما هست شدنی ما از و

بیدل راست:

بیش از آن است در آئینه من نور
 که بهر ذره دو خورشید نمایم تقسیم
 «انسان» را بیدل عنصر فعال و روح سیال جهان میشمارد و با اصحاب تحقیق نزدیکتر میشود:

عشق انجمن است در نظر نیست
 رنگش است و بهار جلوه گر نیست
 اسرار جهان هست و گر نیست
 «من» میگویم کسی دگر نیست
 این طرفه که از خودم خبر نیست

ازین مثال برمی آید که بیدل برای طبیعت و جهان مادی روحی قایل است که آن را در حرکت می آورد و این روح همان Ego در فلسفه های نو غربیست که وی به «من» تعبیر کرده.

هیگل فیلسوف آلمانی در «روش مناظرت» خود اظهار میدارد که «حقیقت» را نمیتوان با مفهوم های مجرد نشان داد، حالانکه حقیقت يك حادثه متحرك و يك عملیه مناظرت است که نمیتواند مفهوم های مجرد را با تمام معنی نمایندگی کند، چه این مفهوم ها تنها يك قسمت موضوع را روشن میدارند. بناً حقیقت گاهی این و گاه آنست و بدین معنی يك عالم تغییر، ضدیت، تحول و انقلاب دهنده میشود. نباتات، انسان بوجود می آیند، نمو میکنند و از بین میروند. همچنین آب، یخ و هوا به همدیگر تبدیل میشوند؛

جنگل هم زغال سنگ و حیوانات فوسیل میگردند. ملت، اقوام، مؤسسات می آیند و میروند. خلاصه تمام عالم در یک تغییر، در یک انقلاب مادی و معنوی است. بیدل با آنکه در حدود یک صد سال بیشتر از هیگل از دنیا رفته بود این مطالب را درک کرده و بدان قماش نموده است. جهان را متحول میدانند و با اصحاب اصالت آماده همناست:

در عالم انقلاب زنهار بر دل هوس ثبات مگمار
جمعیت و هم مقتنم دارد پرواز نما و خوابش انگار
با این کسی تهی ز پر نیست

درینجا بیکی دو فکر بیدل از نظر فلسفه قماش نمودیم حالانکه وی صدها و شاید هزاران نظر فلسفی دارد؛ اما باید گفت چون از نظر مسلک شاعر است نه فیلسوف بناً در فلسفه کدام مکتب خاصی را تعقیب نمیکنند و افکار فلسفی او مخلوطی از نظریات مختلف فلسفی است که در هر مقام آن با آیین، حیرت و روبروست و مداح فطرت است:

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند
پایه دارد سخن از کرسی اندیشه، ما
از هیچکس نیم صله اندوز بیش و کم
مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

۶- تاثیر سبک معروف به هندی در ادبیات افغانستان
واقف قندهاری ((لاهوری)): واقف از اهل قندهار است؛ سپس در لاهور
زندگانی بسر برده به لاهوری معروف شده. غزلیاتش ساده و روان است.

افسانه

واقف قندهاری (ثم لاهوری)
بهار آمد ز خویش و آشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد دادومن دیوانه خواهم شد
نخواهم از سرم سودای گیسوی بتان رفتن
خدا نخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد

شراب صاف گر پیر مغان دارد دریغ از من
 قناعت پیشه ام دردی کش میخانه خواهم شد
 چه مشکلهای بخود آسان پسندیدم نمیدانم
 که خواهم شد پسند خاطر او یا نخواهم شد
 بامیسدیکه بوسم لعل یار میگساری را
 شوم چون خاک و خاکم گل شود پیمانۀ خواهم شد
 زلیخا دید چون در خواب یوسف را نهان میگفت
 کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانۀ خواهم شد
 نه ای دیوانه چون من ای نصیحت گر مگو پندم
 گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد
 ز یک لطفیکه فرمودی بخود همسایه ام کردی
 امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

کلیم:

ابوطالب کلیم همدانی متوفی ۱۰۶۱ ملک الشعراء شاه جهان بوده
 اشعارش در افغانستان و هند مشهور شد. مفردات نغز و پر معنی سروده
 است. در ابتکار و مضمون آفرینی ویرا ستوده اند. وی در همدان کاشان و
 شیراز زندگی کرد و در عهد جهانگیر از راه افغانستان به هند رفت و پس از
 یک سلسله زحمات ملک الشعراء شاه جهان شد و مدتی هم در کشمیر بسر
 برد. وی بی اندازه حاضر جواب بدیهت گوی و در قصاید غزلیات و مثنویات
 ماهر و توانا بود. متانت و شکوه قصیده درین دور تزیل نمود. رنگ غزل
 غالب گردید: اصل کمال و جوهر خاص کلیم نیز در غزل جلوه گر شده که در آن
 خیال آفرینی نموده، مدعا مثل و حسن تعلیل به کار برده، محاورات روزانه را
 در شعر استعمال کرده است. از مضمون آفرینی و حسن تعلیل اوست:

می نهم در زیر پای فکر کرسی از سپهر
 تابکف می آورم یک معنی برجسته را

* * *

يك رهبرم درین شب تاریك بر نخورد
چون آفتاب دست بدیوار میکشم

مدعا مثل:

جز سوز عشق نیست سراسر بیان ما
چون شمع يك سخن گذرد بر زبان ما

* * *

مدعی گر طرف ما نشود صرفهء اوست
زشت آن به که بآینه برابر نشود

* * *

مقبول روزگار نگشتیم و اینیم
ما را که بر نداشته چون بر زمین زند

* * *

روشدلان حباب صفت دیده بسته اند
روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست

نیروی تخیل:

ما ز آغاز و انجام جهان بیخبریم
اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
شکر چشم تو کند محتسب شهر کزو
هر کجا میکده ای هست خراب افتاده است

* * *

وضع زمانه قایل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت

* * *

ز انقلاب سپهر دور و عجب دارم
که بیقراری ما را بیک قرار گذاشت

* * *

تا شود قیپرش زیارتگاه ارباب ریا
 خویش را زاهد؟ زیر گنبد دستار کشت
 این غزل بدیع نمونه کلام با انسجام و جملات مستحکم اوست که جز یک
 دو بیت آن بقیه بسیار معروف و در موارد مختلف بدان استشهاد میشود:
 پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
 ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
 رو پس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
 از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار
 یک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
 طبعی به هم رسان که بسازی به عالی
 یا همتی که از سر عالم توان گذشت
 در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
 در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
 بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
 چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
 بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
 آنهم کلیم با تو بگویم چمان گذشت
 یک روز صرف بستن دل شد باین و آن
 روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

صائب:

محمد علی صائب پس از کلیم از بزرگان شاعران دور جهانگیر و شاه
 جهان و مخصوصاً جلال الدین اکبر بود. وی از خانواده محترمی بود و نخست
 در ۱۰۱۰ هجری در تهریز تولد گشت و بعد در اصفهان تربیت شد. در اوایل
 جوانی سفر هکته نمود و مدتی در کابل اقامت کرد و مورد توجه ظفر خان والی

کابل که شخص صاحب ذوق و دارای قریحت شاعری بود قرار گرفت و در مدح او قصایدی بگفت، چنانچه قصیدهء معروفش در وصف کابل و گردیز به مدح وی محصول همین دور است که مطلع آن اینست:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهنسارش

که ناخن بر دلگل میزند مژگان هر خارش

صائب به وسیله ظفر خان به دربار شاه جهان آمد و در رکاب وی مسافرت ها کرد و با ظفر خان کشمیر را سیاحت کرد و بعد به ایران رفت و به دربار صفویها مدتی بسر برد و ملک الشعراء شد بالاخره در ۱۰۸۰ وفات نمود. صائب غزلیات اکثر شاعران را استقبال کرده است و در مقطع مصراعی از آن غزل را تضمین نموده. وی در تمام انواع شعر و سخن طبع آزمایی کرده قصاید، مثنوی و غزل دارد مگر غزلیاتش از آندوی دیگر برتری زیاد دارد. طبع وی روان بوده و مرتجلاً شعر میگفت. روزی این ترکیب را که معنی نداشت بوی خواندند:

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن و مردن. صائب مصراعی بوی

افزود:

بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن و مردن

صائب منتخباتی از اشعار قدیمان و متأخران درست کرد که استقبال نیکی یافت، چه وی اشعار بلند و نادری را انتخاب کرده بود که عصاره و جوهر دیوان همان شاعر بود و این انتخابات وی با شاعری وی برابر است. از مختصات شعر صائب تمثیل است که آن را ارتقای مزید بخشید و برای مضامین اخلاقی خاص کرد. در اشعارش مضامین خیالی و افکار به کثرت موجود است. فصاحت زبان، استحکام جملات و انسجام الفاظ به کار بردن محاورت ها ویرا برتری بخشیده از مفردات اوست:

شب که صحبت به حدیث سر زلف تو گذشت

هر که برخاست ز جا سلسله بر پا بر خاست

یاد گار جگر سوخته، مجنون است
لاله ای چند که از دامن صحرا برخاست

* * *

گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا میکشد
خواب يك خواب است اما مختلف تعبیر ها

* * *

نه شبنم است چمن را بروی آتشناك
عرق ز روی تو کرده است گل بدامن پاك
تو فکر نامه، خود کن که می پرستان را
سیاه نامه نخواهد گذاشت گریه، تاك

* * *

دلَم بپاکی دامان غنچه میلرزد
که بلبلان هم مستند و باغبان تنهاست

* * *

چشم عاشق ز قماشای تو چون سیر شود؟
هر نگه سلسله جنبان نگاه دگر است

* * *

اینقدر کز تو دلی چند شود شاد بس است
زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد

* * *

عشق بی پروا چه میداند زیان و سود را
شعله یکسان می‌شمارد بیدار و عود را

* * *

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی
هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است

* * *

کثرت موج ترا در غلط انداخته است
ورنه در سینه، دریا گهر راز یکیست

* * *

دور دستان را با احسان یاد کردن همت است
ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می افکند

ب: ادبیات در عصر درانیاها ۱۱۱۹-۱۲۵۸ هجری

۱- ادب پروری هوتکیها و جنبش ملی:

بالآخره هوتکیها در افغانستان با میرویس بر سر اقتدار آمدند و با شہامت تمام قندهار و برخی حصص را از صفویها استرداد نموده (۱۱۱۹) به اصفهان (پایتخت ایران آن روز) حمله بردند- و آنجا را استیلا نمودند و شاه عباس با کمال احترام تاج شاهی خود را بسر شاه محمود هوتکی گذاشت که وی امپراطور افغان و ایران گشت (۱۱۳۵). این خانواده علم دوست و ادب پرور چه به زبان دری و چه به زبان پشتو توجه عمیقی مبذول داشتند و شہزادگان هوتکی به علم و ادب میپرداختند و اهل فضل و شعر نزد شان گرمی بود.

پس ازینکه حاجی میرویس غاصبان را از مملکت بیرون راند و حکومت افغانستان را بنیاد گذاشت؛ فرصت دست داد که به فرهنگ و علوم پردازند. پس از وفات میرویس شاه محمود پسرش به سیستان و کرمان لشکر کشید و چون در ۱۱۳۵ به تسخیر اصفهان پرداخت، برادر خود شاه حسین را در قندهار پادشاه ساخت و از فراه تا غزنه را به اختیار او گذاشت و خطبه و سکه بنامش کردند. شاه حسین پادشاهی فاضل و شعر دوست بود که در ۱۱۱۴ متولد شد و نزد ملایار محمد هوتک تحصیل کرد، فقه، تفسیر، منطق و بلاغت آموخت.

صاحب گنجینه، پنهان یا پته خزانه مینویسد که شاه حسین در ازگ قندهار هفته، یک روز در کتب خانه دربار میکرد و در آن مجلس، عالمان، شاعران و فاضلان جمع میشدند که مؤلف کتاب نیز در آن جمله مینمود و ابیات

و اشعار شان را به قلم مینوشت. گوید که کتاب دیوان شاه مرتب شده گاهی به پشتو شعر میگوید و وقتی به پارسی میل میکند. شاه حسین در هر دو زبان مقنن بود و شعر میگفت، سپس شعر خود را به استاد العلماء ملایار محمد قرائت مینمود تا سهو و سقم آن را زایل کند و مینویسد که در اشعار پادشاه سهو کمتر دیده میشد و همه عالمان به بلاغت و فصاحت آن قایلند و به شنیدن آن مایل، شاه حسین کاتبان را به پشاور فرستاد تا نقل دیوان رحمان بابا را با خود بیاورند، همچنین به محمد هوتک مؤلف این کتاب پناهر تألیف «خلاصة الطب» در علم طب صد طلا صلّه داد.

محمد هوتک مینویسد روزی در قصر پادشاه مجلسی بود و فاضلان و عالمان در آن فراهم آمده بودند. ناگاه خبر رسید که قاصد آمده است و از جای دور پیغام آورده است، ملا زعفران بیرون رفت پس از مدتی به مجلس آمد و مژده فقع شال و ژوب را داد و بر بداهت شعری در تبرک آن عرض کرد و در آن شال زعفرانی خواست. پادشاه شال زعفرانی بوی داد و در مجلس به مقام حاضران آن شالها بخشید و به انعام پادشاه سر بلند شدند. ریدبخان با شاه محمود به اصفهان رفت و شرح جنگاوریهای ویرا به چهار هزار بیت نوشت و «محمود نامه» اش گفت، در برابر هزار طلا صلّه گرفت، اما آن صلّه در چند روز صرف یاران کرد. بیست و دو تن از شاعران دربار شاه حسین را که غالباً به هر دو زبان دری و پشتو شعر میسرودند، محمد هوتک (به شمول خودش و پدرش) در تذکره خود با شرح حال و نمونه کلام یاد کرده است و پنج نفر از زنان شاعر آن دور را معرفی مینماید که مشهورترین آن ها زینب دختر میرویس خواهر شاه محمود و شاه حسین است که با فضل و کمال بوده به زبان دری و پشتو شعر میسرود. مرثیه ای که در مرگ شاه محمود برادرش سروده خیلی پر سوز است.

اما دولت هوتکی با عمر کم و گرفتاریهای زیاد، فرصت بیشتر و زمینه مساعدی برای ارتقای علم و ادب در کشور نیافت و شاهان سدوزائی نیز بیشتر به مجادلات علیه انگلیس ها و سک ها در هند و توطئه ها شان در داخل و خانه جنگیها مصروف شدند و از توجه شان به فرهنگ و هنر کاست اما

با آنها خیلی ازین شاهان خود اهل ذوق و ادب بودند.

۲- پادشاهان شاعر، احمد شاه، تیمورشاه و شاه شجاع:

اعلیحضرت احمد شاه درانی مؤسس سلاله سدوزایی افغانستان است. وی یکی از سپهسالاران نادر افشار بود که پس از قتل نادر در قندهار به سلطنت رسید. با وجود گرفتاریهای حربی، تنظیم کشور و حمله های متعدد به هند و اشتغالات سیاسی پادشاه علمدوست و عادل بود وی دارای یک دیوان به زبان دری و یک دیوان به زبان پشتو بود. از اوست.

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا
دل ازین حادثه بسیار بتنگ است اینجا
ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا
تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا
ای وای پر امیری گز داد رفته باشد
مظلوم از در او ناشاد رفته باشد

* * *

اعلیحضرت تیمورشاه پسرش که پای تخت را از قندهار به کابل نقل داد و به ادب و دانش میپرداخت، خود دیوانی از او مانده است که اخیراً نسخه ای از آن به قلم غلام محمد کابلی از طرف صدر اعظم دکن بدست آمد و دارای ۲۱۹ غزل و پانزده رباعی و یک تعداد ادبیات است یک نسخه دیگر آن در کابل دیده شده نسخه سوم در کتابخانه عبدالحمید مدیر چهره نمای قاهره میباشد. اینکه نمونه هایی از وی را اینجا درج میکنیم:

شکوه از کوکب اقبال ندارم تیمور

تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا

میکنم تیمور دایم شکر احسان خدا

داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا

* * *

چون از کمین سر ما ترکان کمان گشادند

بز کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند

سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج فوجش
 دست ادب په سینه در پیش استادند
 فرمود تا نمایند تراج گلستان را
 دست تطاول آنها بر گلستان گشادند
 اشجار باغ یکسری برگ و بار گشتند
 داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
 چون فوج دی در آمد در باغ بهر یغما
 شمشاد عرعر و سرو لرزیده استادند
 گلشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا
 ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
 شد موسم زمستان مستان به بزم شادند
 در های عیش و بر رخ از هر طرف گشادند
 مطرب بده بشارت «پیران پارسا را»
 شکرانه گوهر حریفان در پای خم فتادند
 گلبن شگوفه دارد از برگ در گلستان
 جمعی بران قاشا رو سوی باغ فتادند

* * *

اعلیحضرت شاه شجاع پسر تیمور نیز به ادب و شعر پرداخته، دیوانی به زبان دری دارد که غالب اشعارش را در زندان لودیانه هند سروده اند این کتاب در هند به مراتب چاپ شده و نسخه های مغلوط آن بدست است. شاه شجاع نثر نویس نیز بوده است و در کتابی که به واقعات شاه شجاع موسوم است و از طرف منشی اش نگاشته شده است، قسمتی را خودش بحیث خاطرات نگاشته است.

* * *

شهبزاده نادر پسر دیگر تیمور شاه نیز شعر میگفته است: که در زمان سلطنت زمانشاه به عمر ۲۱ سالگی در سال (۱۲۲۰) فوت کرده و در چهار باغ عمومی کابل دفن است.

هر چند پشاهزادگی مشهورم
 نبود سرور برگ سلطنت منظورم
 از سلسله نادر و تیمورم لیک
 نادر بگدائی درش مسرورم

* * *

نادر چه شد از صلب شده تیمورم
 از دو دهه نادر به جهان مشهورم
 گر دوست گدای در خویشم خواند
 عارست ز ملک قیصر و قفقورم

از شهزاده نادر پسر شاه شجاع متخلص به (دوی) که شعر میسروده:

بتی دارم بر و چون مه ولی چشمان مستمتش
 دو افعی حلقه ها بر بسته و بر گل نشمتش
 کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تا گوش
 مژه خنجر بدستمتش نگه و نازک شکمتش
 برخ زلف سمن فرساز فرط جوش استغنا
 چو زلف گل فگندمتش چو سنبل بر شکمتش
 طمع زان ترک تاتاری مدارید از و فسا داری
 که هر عهدید که هستمتش بیک ناگه شکمتش

۳- سبک بیدل و افغانستان:

حضرت میرزا عبدالقادر بیدل طوری که دیدیم از بزرگان شاعران سبک معروف به هندی و بزرگترین عارف این دور است که یکی از پدران وی از بدخشان به کابل آمده بعد به هند رفته اند و بنا بر مطالعات اخیر بیدل را پس از وفات و دفن در دهلی پسان ها به کابل نقل داده. در حوالی خواجه رواش کابل به خاک سپرده اند. بیدل یگانه شاعر بزرگ و دارای مکتب مستقلی است در این عصر که از حیث عرفان و تصوف در حلقه های ذوق و حال افغانستان مقام و منزلت بلندی را کسب کرد و پس از مولینا جلال الدین بلخی بزرگترین

شاعر عارف پنداشته شده، مورد احترام و ارادتمندی قرار دارد: کلیات وی اعم از دیوان غزلیات و نثر وی مخصوصاً چهار عنصر در محافل و مجالس ادبی خوانده می شد و بنا بر رشته و وطنداری با علاقه و حرارت تام اشعارش نقل قول و استشهاد میشد. در بدخشان و مزار شریف مخصوصاً به بیدل و کلیات او ارادت خاصی ورزیده میشود که حتی در هر خانه پس از قرآن کریم يك جلد کلیات بیدل موجود است. در پنجشیر نیز بیدل خوانده میشد. همچنین در کابل و سایر نقاط افغانستان به حدی به آثار بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته است. بنا برین سبک بیدل در افغانستان بیگانه نبوده همه کس حتی بیسوادان در طول حیات خویش لااقل چند غزل او را شنیده و یا چند بیتی از او بیاد دارند.

چون نظم و نثر بیدل معیار شعر شناسی و سخن سنجی گشته، شاعران و اهل حال کلیات ویرا بحیث منبع و منشاء الهام دانسته بدان مشغول شده اند. از وی پیروی و اقتفاء کرده اند، غزل های ویرا مخمس کرده اند؛ شعر و نثر و حتی تصوف و عرفان ویرا سرمشق و نمونه قرار داده اند. در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت مردم را بر انگیزخته به علاوه سخن گرم و آتشین، روح راد سردی، راستی و يك دنده بودن، همت عالی طبع بلند او که با روحیه، سلحشورانه و يك دنده مردم کهسار افغانستان سازگار است و بدان علاقمند اند؛ استعمال لغات و کلمات دری مروج در افغانستان است که آثار خود را به زبان افغانستان نگاشته ازین است که این شاعر بزرگ و ملی افغانستان همواره بر شاعران مابعد مؤثر بوده، سبک و شیوه وی را پیروی کرده اند و تا هنوز شاعران بزرگی آن را پیروی و اقتفاء میکنند.

۴- شاعران برجسته دور سدوزاییها، احمد انصاری، عاجز و

عایشه درانی:

از معروفترین شاعران متصوف این دور که در حلقه حال و ذوق شهرت و تاثیر بسزا دارد، سعد الدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پائینار، صوفی با ذوق است که کتاب شور عشق ویرا صوفیان به ذوق میخوانند. مولد

و موطنش ده یحیی از حوزه کابل است. مؤلفات وی آنچه مشهور است: شور عشق شور عشق جوش عشق، رموز عشق، ساز عشق نیرنگ عشق، فرهنگ عشق، آهنگ عشق، بین الایمان، کشف المحققین... اند که بیشتر تصوفی و عرفانی است. احمد انصاری به سفر حج نیز رفته در سال ۱۱۷۱ به وطن مراجعت کرد و به ارشاد در طریقه غوثیه میپرداخت. از وست:

ففرؤا الی اللہ

ز هر خیال که داری بخویشتن بگریز

بگفتمت کز اطوار جان و تن بگریز

نگویمت که برون شو ز ملک چهار ارکان

سفر ز هستی خود کن ازین وطن بگریز

به پنج جس مکن اوقات خویش را ضایع

درون خلوت دل شو، ز انجمن بگریز

جمال بهره کون و مکان حجاب دل است

نظر بهو کن و لب بند در کفن بگریز

اگر بعصمت ارواح پرده می پوشی

چو یوسف از در تن چاک پیرهن بگریز

نشین غریق تصور چو صورت دیوار

ز خورد و خواب و ز کردار مرد و زن بگریز

بخاکروی درگاه اهل دل میکوش

بدستگیری یزدان ز اهرمن بگریز

ز شور عشق نکردی بگوش دل چیزی

بیک نگاه بهستی ذوالمن بگریز

* * *

میرزا لعل محمد عاجز پسر ملا پیر محمد طبیب، از طبیبان دربار تیمورشاه سلطوزایی بود که در سیاه سنگ کابل دفن شده و دیوان شعر دارد و در شعر خود از بیدل پیروی نموده است. وی دو اثر نشر هم دارد شاعر خوب و با ذوق بوده دیوان او متضمن قصاید، غزلیات،

قطعات رباعیات و معما میباشد.

تازه رو باش جنون از داغ سودای دلم
 خال روی این عروس است از سزید ای دلم
 میکند هر شب مشام آسمان را عطر بیز
 آه یعنی عنبر سر جوش سودای دلم
 تا تو ساغر میکشی بامدعی در انجمن
 از می حسرت شود لبریز مینای دلم
 تا خیال چشم مستت را تصور کرده ام
 موج خیز گرد و حشتهاست سودای دلم
 در ره خوبان درستی از من بیدل مخواه
 صد شکه دارد ز زلف او سرپای دلم
 جامه دیوانگی را در ازل از روی صنع
 دوخت خیاط ازل بر قد و بالای دلم
 هر طرف از داغ گلها کرده چندین لاله زار
 میتوان مانند گهی بهر قماشای دلم
 «عاجز» در انتظار يك قماش عمرها است
 چشم شوخت بر نمی آرد تمنای دلم

از نثر مصنوع اوست که به نظم هم خوانده میشود:

ذات والاصفات و حان زمان- منبع خود و لطف بی پایان با دعین
 ملجای عاجز افغان- و قوی ساز بیچارگان و هر افغان- سلمه الله هاجما دایم
 سابه پر رافت یزدان باه+ عرض ایتمکه- یوم+ که من زار و عاجز و حیران را-
 به همواه خود از الطاف جانب باغ خود در رکاب کشان+ برده بودند- از پر
 عطیه جاوید بخرم به لوج گاه کشان سر رسانیده بود چاشت به باغ+ میوه اقسام
 بود- لیک از آن...

از زنان شاعر این دور که در عصر تیمورشاه میزیسته عایشه درانی دختر
 یعقوب علی خان توپچی باشی قوم اچکزاسکن اونچی باغبانان کابل است.
 دیوانش در سال ۱۲۳۲ تمام شده این بیت بدیع را بر بداهت در وصف غروب گفته:

شفق را لاله گون ندیم نماز شام در گردون
 مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون
 پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر در سال ۱۲۲۷ کشته شده از مرثیه
 ای که گفته اینست:

رنجها بسیار بردم ای ضیاء چشم من
 صفدر میدان شدی هم شاعر شیرین سخن
 عاقبت از گردش افلاک و بخت واژگون
 خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چو کوهکن

فصل هشتم

دور تجدد ادبی

ادبیات معاصر افغانستان

(جنبش نثر نویسی امروز)

۱- پیش از استقلال ۱۲۵۴-۱۲۹۸

الف- دور محمد زایبها، روح عمومی عصر

دور ابدالی افغانستان که ربع قرن را مصروف فعالیت های سیاسی و نظامی و دوباره بدست آوردن خاک های از دست رفته مملکت بود کمتر توانست به ترقیات مهم علمی و ادبی و اقتصادی پردازد. تیمورشاه کمتر توانست کاری از پیش ببرد، شاه زمان بیشتر در فکر تسخیر تمام هند بود، شاه محمود و شاه شجاع نیز بنا بر خدعه ها و سیاست های اجانب در خانه جنگی به سر بردند. از مختصات این دور آن بود که: سلطنت از خاندان سدوزایی به خانواده محمد زایی انتقال یافت. دیگر دخالت انگلیسهاست افغان و انگلیس بزرگترین نمونه های شجاعت افغانستان را در تاریخ به خط درشت ثبت کرده است. بدین طریق دور محمد زایبها رویهمرفته دور مجادله و مبارزه با اجانب است در راه استرداد آزادی که به این منظور افغانستان برای يك قرن صحنه آتش و خون بود. همینکه برادران محمد زایبها پس از جنگ های خسته کن امیر دوست محمد خان را به پادشاهی انتخاب کردند سنگ های اول وحدت افغانستان کم و بیش ریخته شد و امیر موصوف در بیست سال سلطنت خود فرصت برای اصلاحات مدنی تا حدی آماده کرد.

۱- وضع علم و ادب:

بنا بر جنگ های خارجی و تفاقهای داخلی پس از سقوط سلطنت تیموریان تا نهضت ادبی و مدنی دور اخیر رویهمرفته مدارس قدیم که در آن علوم قدیمه و عربیه از قبیل فقه، منطق، حکمت، طب، هیأت و ریاضی تدریس میشد، محدود شده تالیفات هم به همان آثار گذشته منحصر و راکد ماند و وسایل تحصیل و تشویق علوم ادبی از بین رفت. محصلان با ذوق به ممالک ماوراء النهر، هندوستان، ایران، عراق، مصر و سایر ممالک عربی زبان مسافرت میکردند. در مدرارس انگشت شماری که بود فقه حنفی، صرف و نحو بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم تدریس میشد.

اطفال در مساجد قرآن کریم و کتاب های پنج کتاب، غزلیات حافظ، گلستان و بوستان سعدی، انوار سهیلی کاشفی را در زبان دری و از گتمب پشتو رشید البیان فواید الشریعه، رحمن بابا، فتح خان، سیف الملوک و کتاب های عربی صرف بهائی، خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و برخی دیگر را می آموختند، طبیبان کتاب های طب عربی را نزد ملاهای عربی دان که طبیب نبودند فرا میگرفتند و محاسبان رساله های خاصه الحساب و انشاء ترسل را میخواندند.

در شهر ها مردم باسواد، داستان های شاهنامه فردوسی، یوسف زلیخا، اسکندر نامه نظامی، امیر حمزه، شهزاده ممتاز چهار درویش را بیشتر مطالعه میکردند و برای شاهنامه خوانی محافل مخصوص با تشریفات منعقد میشد. مردم بیسواد داستان های ابومسلم خراسان و غیره را از زبان قصه خوانهای سرپازار می شنیدند. در روستاها افسانه های چهار پری و ورقه و گلشاه خوانده میشد، صوفیان و اهل معرفت مثنوی، غزلیات حافظ، قصص الانبیاء، تذکره الاولیای عطار، معارج النبوة و ادیبان کلیات بیدل، یوسف زلیخا، تاریخ فرشته، روضة الصغای میر خوند را مطالعه میکردند. شاهان کتابخانهای مخصوص و افسانه گویان و کتاب خوانان حضور داشتند. غالب این کتاب ها به همان سبک دور تیموری یا نسخ قلمی بودند و یا کتاب هایی که در هند و

ماوراء النهر و غیره به چاپ سنگی رسیده بودند.

علوم قدیم رو به انحطاط میرفت، علوم جدید که صورت و وضع دنیا را تغییر داده بود هنوز داخل نشده بود و در مکتب نه يك مکتب جدید نه يك درسگاه عالی و نه يك کتابخانه عمومی و نه يك موسسه علمی وجود داشت. اینست که درین دوره فترت تعداد اشخاص عالم و فاضل در سراسر مملکت کم بود. عالم و فاضل بزرگ یا شاعر و هنرمند زبردست چون دور تیموری افغانستان دیگر دیده نمیشد البته فردی مانند سید جمال الدین افغان یا دیگری استثناء است.

در طی این دوره در نشر و نظم نیز فتور ادبی رخ داد، هنرهای خطاطی، تذهیب و نقاشی رو به سقوط بود. غزلها به تقلید متأخران غالباً بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه سروده میشد. نثرها غالباً یکنواخت و تقلیدی و فاقد متانت و سادگی قدیم و خالی از صنایع بدیعی و تکلفات دوره متوسط بود، ساده نویسی فصیح متأخران و دوره جدید نیز دیده نمیشد. با اینهم حس و ذوق بدیعی ملت تماماً از میان نرفته يك تعداد شاعران، فاضلان و اهل ادب و علم پدید آمدند که نگذاشتند روشنایی علم و ادب در کشور خراسان که روزی کانون فضل، علم و فرهنگ آسیای میانه بود خاموش شود. البته این آثار به پایه و مایه گذشتگان نمی رسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشات و جنگ های خارجی و داخلی نابود شده اند و آنچه هم مانده گاهی آثار قابل اعتنایی در آنها وجود دارد.

۲- اصلاحات مدنی و فرهنگی امیر شیر علی خان

(۱۲۷۹-۱۲۹۶ هـ):

امیر شیرعلی خان که شخص منور و دارای معرفت بود و از تحولات دنیای خارج آگهی داشت، مخصوصاً که انقلابات صنعتی در اروپا در جریان بود و از آن اطلاعی به هم رسانیده بود در صدد شد تا به کشور رنگ و رخ تازه ای بخشد؛ بزرگترین مؤسس مدنیّت و تحولات صنعتی کشور به شمار میرود و این درست معاصر همان دوری بود که جاپان

به تحول و اتخاذ مدنیت غرب آغاز کرد.

امیر شیرعلی خان برای نخستین بار چاپ سنگی از هند وارد کرد که با آن کتاب ها، اوراق دولتی، جریده و سایر مطبوعات را به چاپ میرسانید. این مطبعه ها در شهر کابل دایر شد که یکی آن بنام «مصطفای» و دیگری بنام «شمس النهار» بود و بسیار ممکنست که چاپخانه های دیگری نیز وجود داشته است. درین چاپخانه ها آثار و کتاب های ذیل طبع و نشر شده است:

۱- يك مجموعه حاوی مقدمه طولانی از طرف عبدالقادر در وقایع جنگ

روس و عثمانی که از «تایمز لندن» در ۹۰ صفحه ترجمه شده بود
بنام وعظنامه به زبان دری.

۲- اصول و قواعد عسکری با نقشه ها و اشکال و افراد نظام در حال

تمرین نظامی به زبان دری و مصطلحات عسکری که از انگلیسی به پشتو ترجمه شده بنام «وعظ» که منصبداران برای افراد عسکری قرائت میکردند در ۷۹ صفحه به اهتمام میرزا محمد صادق در مطبعه مصطفای طبع شد.

۳- رساله شهاب ثاقب که در ردوهایها بود و خود امیر شیرعلی خان

نیز شرحی درین رساله نگاشته است.

۴- کتاب «ذخیره الملوك» با شرح آن.

۵- کتاب «فتاوی برهنه»

۶- تکت های پوسته، کاغذ های رسمی و تعلیمات نامه های دیگر

نظامی و جراید.

گذشته از توريد چاپخانه ها و توسيع وسايل طبع و انتشار کتاب و

نشرات يك سيستم منظم پوسته در مملکت جریان یافت تکت های پوسته به طبع رسید و موسسه پوسته رسانی را دولت بعهدہ گرفت.

به علاوه يك مکتب عسکری تاسیس شد تا برای قشون دولتی که پس

ازین به صورت منظم تشکیل یافته بود منصبداران تعلیم یافته و تربیت دیده تهیه کنند و پروگرام ها و برنامه هایی در فنون عسکری، علم و ادب برایشان تربیت میافت و تعلیمات نامه ها و کتاب های درسی شان به چاپ رسید و این

اولین مکتب مرتب عصری است که در مملکت افتتاح شد. نام‌ها و القاب عسکری و قوماندانانهای لشکری همه به زبان پشتو برگردانده شد تا مختص به افغانستان باشد. شهر بالاحصار که یکی از ارگ‌های شاهی بابر و همایون از شاهان مغولیه هند در کابل بود، و در زمان شاهان سدوزایی، تیمورشاه شاه شجاع و شازمان هم ارگ و مقر شاهی به شمار میرفت؛ مرکز سلطنت قرار گرفت و غالب اداره‌های دولتی و مرکز مطبوعه و روزنامه شمس النهار آنجا بود، تا آنکه در جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیس‌ها آن شهر را به خاک یکسان کردند و امروز جز برخی دیوارها و بروج آن چیزی از آن مانده است. اخیر محمد نادر شاه شهید «دارالفنون حرّی - حرّی پوهنتون» را برای تربیت متصداران اردو در همانجا بنا کرد و عمارت عالیشانی آباد شد. امیر شیرعلی یک شهر عصری در حومه شمال غربی کابل تأسیس کرد و آن را بنام خود «شیرپور» نام نهاد. این شهر که در نخست بیشتر برای رهایش عسکری بود بعد مانند بالاحصار به وسیله انگلیس‌ها خراب شد و پس از یک قرن امروز بازار آن قسمت شهر را که به صورت عصری در آمده و در اول شهر نو میگفتند به شیرپور موسوم شده.

در دور امیر شیرعلی آثار و نشانه‌های انقلابات صنعتی که در اروپا در همین عصر رخ داده بود دیده میشود فابریکه‌های حرّی برای ساختمان آلات حرّی از قبیل توپ تفنگ - باروت و امثال آن در کابل افتتاح شد که نمونه توپ‌های آن تا هنوز دیده میشود.

روزنامه شمس النهار و مجله کابل برای نخستین مرتبه روزنامه و مجله را به افغانستان آورد.

۳- روزنامه شمس النهار:

نخستین روزنامه افغانستان است که درین عهد از سال ۱۲۹۰ هجری ماه یکبار و بعد دیوار به انتشار پرداخت. این نامه در شانزده صفحه دارای مقالات اجتماعی و خبرهای خارجی و داخلی به نگارندگی قاضی عبدالقادر پشاوروی به اهتمام میرزا عبدالعلی در مطبوعه شمس النهار در بالاحصار کابل

طبع و نشر میشد. این نامه نخستین روزنه ایست که از جهان خارج به روی افغانستان باز شد و در تنویر اذهان مردم انگیزه مهمی بود. این نامه برای چند سال پیهم انتشاراتی کرد که بعد به وسیله جملات انگلیس ها، مکتب، روزنامه و مطبوعه و تمام وسایل مدنی از بین رفت و تاریکی طولانی محیط کشور را فراگرفت. نگارنده آن قاضی عبدالقادر پشاوروی قوم یوسفزی بود وی در زبان های دری، پشتو اردو و انگلیسی ماهر بود و ذوق شعر نیز داشت. در دیار امیر شیرعلی خان مصاحب پادشاه منشی عسکری، سرکرده فابریکه های حریمی و هم نویسنده اکثر مقالات و وعظنامه های عسکری و مندیرو روزنامه شمس النهار بود که در تحولات ادبی و عسکری آن روز موثر و مرد پر اسراری بود. کلمات انگلیسی را به تقلید هندوستان داخل زبان های دری و پشتوی افغانستان نمود و در عصر امیر عبدالرحمن خان به صورت حیرت انگیزی از کابل فرار کرد.

گذشته ازین يك رساله بنام کابل به صورت مجله از بالا حصار نشر میشد که در آن نیز گزارش های دولتی و قشون انتشار می یافت. نقل يك خبر داخلی از روزنامه شمس النهار:

«ترقی مدارج افغانستان

قدیمان خود را بر افزای قدر

که هرگز نه بینی ز پرووده غدر

چونکه از عرصه دراز منظور نظر کیمیا اثر بندگان اشراف امیر صاحب بهادر خلد الله ملکه چنان بود که اشخاص که از قدیم معروف خدمات بوده در آنجا امور ماموره خود کوتاهی نورزیدند و پیرامون آبیاری شجر بی ثمر غداری نگردیده علی الدوام سر رشته اخلاص را از دست ندادند ترقی اوشان به مناصب جلیله کرده شود نیز چونکه الحال نظم و نسق مملکت به نسبت سابق زیاد گردیده ترقی و رفاهیت و امنیت رعایا به ظهور رسد. بنابراین ظهور خیال مبارک به تاریخ ۲۵ رمضان المبارک یوم دو شنبه ۱۲۹۰ ترقی اشخاص ذیل به مناصب رفیعه به ظهور رسید...»

ب: ادبیات رزمی و روح تاریخ نویسی

۱- ادبیات رزمی و حماسی منظوم:

رویه‌مرفته بنا بر جنگ‌های مسلسل و حملات متداوم که دور هوتکیها باینطرف در کشور دیده میشد و مردم همواره از وطن و آزادی آن در دفاع بودند و نمیکذاشتند استعمار طالبان به منظورهای خود برسند از سویی دیگر اهل استعمار نیز برای پیشبرد آرزوهای و آمال خود کار میکردند؛ روحیه‌ای بوجود آمد، یک راه و روش جدید را در ادبیات پیش گرفتند؛ که آن ظهور ادبیات حماسی و روح تاریخ نویسی بود تا بدین وسیله مردم را با گذشته و آینده پیوند نموده از یکسو شجاعتها و فداکاریهای گذشته و اسلاف به خاطرشان داده شود که بیشتر به مجادله و مبارزت تشویق شوند و از سوی دیگر شمه‌ای از کارنامه‌ها و مجاهدت‌های شان برای فرزندان شان سرمشق و نمونه بماند. همان بود که جنگ‌های صدساله بین افغانستان و انگلیس مجدداً روح رزمی و حماسی دور غزنوی را در قالب ادبیات شفاهی و تحریری افغانستان چه در زبان دری و چه در زبان پشتو داخل کرده آثار زیادی در ترانه‌های ملی و محلی به میان آمد که در شهرها و روستاها خوانده میشد.

این رشته کتاب‌ها را ممکنست به دو بخش از هم تفریق کرد یکی جنگنامه‌های منظوم یا ادبیات حماسی دگر کتاب‌های مرتب تاریخی نثر که ذیلاً نخست به تاریخ‌های منظوم میپردازیم:

اکبرنامه حمید کشمیری:

حمید یکی از شاعران حساس قرن سیزده هجری است. وی جنگ‌های اول افغان و انگلیس را که در سال ۱۲۵۵ قمری «۱۸۳۰ ع» صورت گرفته به نظم آورده رشادت‌های تاریخی قهرمانان افغانستان را یاد میکند و کتاب را اکبرنامه نام کرده است، وی حقایق را با کمال صراحت اظهار داشته، امیدوار هیچگونه صلح و سیم نبوده است. اکبرنامه در روح خوانندگان خود در افغانستان و هندوستان تاثیر گرمی کرد و ممکنست این کتاب را شاهنامه قرن نوزدهم افغانستان خواند. که فصل معاصر شاهنامه فردوسی میتواند حساب شود.

این کتاب در سال ۱۲۶۰ دو سال پس از فتح افغانستان و پیش از مرگ قهرمان ملی افغانستان وزیر اکبر خان غازی در بحر متقارب سروده و تمام شد، که اخیراً چاپ نیز شده است.

مقایست این کتاب از نظر پختگی و ارزش ادبی با شاهنامه از نظر دور میسند لهما از نظر تحریک و انگیزختن روحیت ملی و دادن پند و اندرز و سبک شعری همان راه فردوسی رفته است.

نمونه:

گشته شدن پرنس و بغارت شدن خزینه فرنگیان

و جوش هوام بر فوج فرنگی در کابل

بدی میکند هرگسه گردار خویش

سر انجام کارش بد آید به پیش

چه خوش گفته است آن نکو کار مرد

کم آزار بیند کم آزار مــــرد

چه جویی نکو تخم نیکی پشاش

بخورد نیک خواهی بکس بد مپاش

بود خوشنما تخم بد وقت کشت

ولی بر دهد عاقبت نیک زشت

خوانین کابل چو نزدیک شاه^(۱)

بدیدند بسیار اندک سپاه

محمد زمان^(۲) گسفت با یاوران

که ای هوشیاران نام آوران

ملك کم سپه لاتهد^(۳) جنگی است مست

ترنم نیسوش و صراحی بدمست

۱- یعنی شاه شجاع ابدالی که با فوج انگلیس بر پایتخت حکمرانی میکرد و طرف عداوت ملت قرار داشت.

۲- نواب محمد خان از سران ملی افغانستان.

۳- لارد لقب انگلیسی.

نشسته است «برنس» به عجب قام
 ازین به دگر وقت باشد کدام
 زبمان دیر شد جای تا خیر نیست
 تحمل گزیدن ز تدبیر نیست
 مبادا که خرگوش آگه شود
 شکار از کف و وقت بیگه شود
 بتازید بر برنس بدگهر
 بسازید کارش بوقت سحر
 ز تیغش پشاید بر چهر آب
 که تاشوید از چشم او کحل خواب
 به ایجاد حرف صلاحی که بست
 خوانین نهادند بر سینه دست
 به قصد شب خون شب چون خروس
 سحرگه ز پرده فرو کوفت کوس
 محمد امین^(۴) و عبدالسلام^(۵)
 سیوم خان اسکندر نیک نام
 دگر خان عبدالله نره شیر
 به جمع اچکزاییان دلیر
 روان در زمان باسه صد کس شدند
 سوی مسند خاص برنس شدند
 چو آنجا رسیدند در بند بود
 نه در بند بدخواه در بند بود
 وزیر ملک خان عثمان بنام^(۷)
 که اکثر به شب کردی آنجا مقام

۴- اغلب گمان عرض امین الله خان لوگری ناظم محمد امین نوشته است.

۵- عبدالسلام خان بامیزی مجاهد معروف. ۶- سکند خان پویزایی از مجاهدین بزرگ.

۷- محمد عثمان خان سدوزایی پسر وفادار خان که عرض ملا عبدالشکور خان از طرف شه شجاع به اصرار انگلیس ها حاکم کابل مقرر شد.

بیامد ببالین برنس فراز
 به نرمی بر آوردش از خواب ناز
 بدو گسفت برخیمیز و بگریز تیز
 که شد گرم بازار جنگ و ستیز
 چنان موج زن سیل لشکر شده است
 تو گویی جهان را بهم بر شده است
 چو برنس شنید این خبر تند شد
 چو شمشیر او طبع او کند شد
 ترش کرد پیشانی از خشم و تاب
 چو طفلی که آشفته خیزد ز خواب
 به تندیش گفت ای پریشان سخن
 چه جگ میزنی خاک اندر دهن
 کرا، زور و زهره که از خشم و تاب
 ز جرأت کشد تیغ بر آفتاب
 کجا دشت افغان پذیرد قرار
 که تیغ آورد در کف رعشه دار
 خیال پریشان فراهم کنی
 جهانی پریشان و درهم کنی
 نه ترسیدی از تلخی چین من
 که بردی ز سر خواب شیرین من
 باین عقل می خواندت شه وزیر
 برو راه افلاس خود پیش گیر
 بدرگاه شاهان ذوالاقتدار
 چو تو بی ادب ژاژ خواه را چکار
 ازین پس ترا پیش من بار نیست
 مرا با تو جز مفتری کار نیست
 درین گفتگو باز شخصی دگر
 بسرعت شتابان در آمد ز در

بگفتش که برخیز زین رستخیز
بکن گر توانی گریزا گریز

رسیده است اینک اجل زیر در
تو مخمور بنشته ای بی خبر
تو کی زنده مانی درین گیر و دار
که مردم نیابند پیش تو بار
مشو رنجبه گر خواب خوش بایدت
که خواب اجل نیز بر بایدت
چو بشنید برنس به گردن فتاد
ز بس هیبتش رعشه در تن فتاد

به بیچارگی با دل داغ داغ
زر و زن در افکند خود را به باغ
دویدن ستادن نشستن گرفت
فتادن دگر بار جستن گرفت

تمنای رفتن بسورخ مـار
همی کرد و لیکن نمی یافت بار
ز سورخ دیوار میجست را
همیشه نهان زیر برگ گیاه

دلیران کابل بسنگ و تبر
به بازوی مردی شکستند در
رسیدند بر برنس کینه جوی
ریودند از تن سرش همچو گوی
تنش را نمودند از تیغ تیغ
دو صد پاره و استخوان ریز ریز

پس آنکه به مردم در آویختند
بهر گوشه ای جوی خون ریختند
ز برنس صد و پنجاه و چارکس
ز نام آوران کشته شد پیش و پس

محاربهء کابل یا ظفر نامه:

وقتی که اکبر نامهء حمید کشمیری منتشر، شد انگلیس از راستگویی وی به جان برنجیدند و شاعر تجارت پیشه ای را تقویت کردند تا منظومهء دیگری در موضوع جنگ اول افغان و انگلیس انتشار کرد و آن را بر فور چاپ کردند و منتشر نمودند، اما چون تبلیغی بود و مانند اکبرنامه نبود، زود پوسیده شد. این شاعر تجارت پیشه قاسم علی نام داشت و از شاعران قرن ۱۳ بود کتابش «محاربه کابل» نام دارد این اثر از دو نظر به تاریخ ادبیات ما قهراً مربوطست: یکی آنکه تأثیر و عکس العمل اکبرنامه یا شاهنامهء قرن ۱۹ افغانستان است دیگر اینکه اینجا نیز حوادث افغانستان و جنگاوریهای ما از نظر دشمن ثبت است؛ که دانستن نگاه نظر آنها به فرزندان مملکت مهمست و از خلال آن شجاعت و دلیریهای مردم افغانستان هویدا ست این کتاب نیز به روش و سبک شاهنامه نوشته شده و همان کلمات و ترکیب ها را بکار برده است. محاربهء کابل در سال ۱۲۶۰ قمری تدوین و در سال ۱۲۷۲ در آگره چاپ شد.

نمونه:

در مدح ملکه و کتوریا

بنام شاهنهاد با تاج و گاه	جهاندار ویکتوریا پادشاه
خداوند اورنگ فرماندگی	فروغ شبستان شاهشاهی
به تن جان پاک و چو عیسی به جان	چو دریا بدست و بدل همچو گان
بعفت چو بلقیس والانژاد	چو مریم بپاکیزگی پاک زاد
بفیروزی شاه فیروز فر	سراپا چو این نامه شد پر گهر
ستایش به یزدان که انجام یافت	ظفر نامه عنوان او نام یافت
بگفتند و شمشیر کین آختند	ز هر سو بآن نامور تاختند
نکردند هرگز پوزش دریغ	گرفتندش از چهار سو زیر تیغ
ز دندش بکین زخمهای درشت	به یال و بدوش و به پهلو و پشت
بکشند و کردند او را هلاک	کشیدند از چار بالش بخاک
تنی بود نازک ز برگ گلاب	بخاک و بخون ماند خوار و خراب

سری بود و کان را به طرف کلاه همی بوسه دادی لب مهر و ماه
 چو گو بود غلطان بخاک و بخون
 همینست کردار این دهر دون

راجع به شاه شجاع ابدالی گوید

ز شاهان کابل یکی پادشاه نبود او سزاوار دیهیم و گاه
 چو آراست اورنگ فرماندهی نیارست آراست رسم شاهی
 زدو پشت رسم شاهی داشتی به شاهی همی گردن افراشتی
 ز تخم شهان چون نبودش نژاد که آراستی تا جهان را بداد
 نیایش ز افغان یکی بدرهی نبودش سر مهتری و مهی
 پس از نادر و گردش روزگار
 بدو رام شد کشور قندهار

راجع به کشته شدن برنس انگلیسی در کابل گوید

رسیدند بر درگه نامدار
 نهان کینه و داد در آشکار
 بایوان زره چون فراز آمدند
 همه داد جو پرنیاز آمدند
 به نزدیک او چون گرفتند جا
 بکین در دمیدند چون اژدها
 ز هر سو گرفتند گردش دلیر
 بخون ریختن همچو آشفته شیر

جنگنامه و شاعر گمنام وی:

آغاز دور حماسی حاضر از تاریخ وقوع جنگ اول افغان و انگلیس است که کتاب های اکبرنامه و محاربه کابل را به میان آورد. جنگنامه نیز رساله دیگری است که بیشتر بخشهای آن در کابل و از طرف يك شاعر ملی سروده شده که اسم این شاعر هنوز مجهولست، جز اینکه از وی ندانیم که وی از اهالی قریه ده یحی واقع دشت منار يك فرسخی کابل بوده است. و هم ممکن

است این کتاب اثر چندین تن باشد که در يك جلد جمع آمده است. برخی حدس میزنند که ناظم کتاب میر فیض الدین بن میر امام الدین احمد متخلص به درویش بن شیخ سعد الدین احمد انصاری کابلی (معروف به حاجی صاحب پاینار ساکن قریه ده یحیی) که در فصل هفتم از وی بحث کردیم، میباشد. جنگنامه در هفت باب نظم شده و بیان میدارد که چگونه نایب امین الله خان لوگری مجاهدان برجسته کابل را جمع کرد و به خانه الکزندر برنس انگلیسی در کابل حمله کرده او را با همراهانش از تیغ کشید و سه فوج انگلیس به جنگ تپه بی بی مهره مجبور گردید... لارده (لات) انگلیسی بیاد هندوستان گریه کرد. در جنگ دیگر شمس الدین غازی بر دشمنان تاختند و جنرال بزرگ انگلیسی که گلّه خور، پس ازین کارنامه ها وزیر اکبر خان که به ماوراء النهر رفته بود واداشد و مردم رشید غلزی (غلجای) قشله انگلیس را محاصره کردند و منصبداران انگلیس را کشتند. در جنگ های ۱۲۵۷ سرکردگان انگلیس با صد هزار عسکر در هر کنج و کنار از بین رفتند. در هر قسمت مملکت جنگهای متعددی صورت گرفت تا آنکه لشکر انگلیس آنچه از شمشیر مانده بود کابل را ترک کرده به طرف جلال آباد حرکت کردند ده هزار لشکر انگلیس در ضمن راه کشته شد و زنان اردو را اسیر دادند و از همه تنها یک هزار نفر به جگدک رسید. به این صورت تمام حوادث را تا رفتن وزیر اکبر خان در لغمان و روابط مخفی انگلیس ها و شاه شجاع شرح داده در ختم از تخلیه افغانستان به وسیله انگلیس ها و آمدن دوباره امیر دوست محمد خان و صف میکند:

جنگ تپه بی بی مهره

ایا پیر شایسته تازه رنگ	بگو قصه آندویم باره جنگ
که در کابل افتاد غوغا چرا	شد عقب چرا دشمن ازدها
چو گفتم بگو گویم ای جوان	که هر جا بود قوم ترسایان
همه دشمن دین پیغمبر است	کسی گز باو دوست شد کافر است
مسلمان کمر بسته یکسر به کین	به جنگ آمده از پی غور دین
تراهم اگر هست ایمان قوی	بباید که بر جنگ کافر روی

بفهمافت گر نفهمیده ای
 که او بود سر خیل فوج کفر
 بر آورد لشکر به آهنگ جنگ
 پیاده ده و بیست بودش سوار
 سر پشته، بی بی مهر و رسید
 چو دریا همیزد بهر گوشه موج
 همان عبدالله خان یل تیغ زن
 ببالا بر آمد چو گرگ دلیر
 همان شیر جنگی امین الله خان
 سر پشته عبدالسلام دلیر
 سر پشته با فوج آمد چو سیل
 ز دیگر علمسا علم برده پیش
 نموده بجنگ فرنگی شتاب
 در آن عرصه عریان نهنگی بدست
 شده حمله زن چون هژ بر دلیر
 همان پیلان مرد لشکر پناه
 که می گشت پنهان به دود تفنگ
 چو دریای عمان زده موجها
 ببود چهل هزار ار کسی می شمرد
 چو کردم سوار مسلمان شمار
 چو شیر غران تاخت بر فوج گور
 عنان کرد سوی فرنگی رها
 رسیدند لشکر در آن داوری
 شده جمع لشکر زهر مرزو بوم
 دزاد ز بر آمد ز توپ و تفنگ
 برقصیدن آمد کف طبل زن
 که رفته خروشش بهر سود و میل

بیا بشنو آن را که نشنیده ای
 یکی روز لات آن سگ کینه ور
 به چونی دلش چو بسیار تنگ
 همه لشکرش بود تاسی هزار
 بچابک عنانی سپه بر کشید
 به پشته رسید هر طرف فوج
 ز سوی مسلمان یکی صف شکن
 بهمرای فوج خود آمد ز زیر
 ز دیگر سر پشته آمد دوان
 دگر سو فرس تاز آمد چو شیر
 ز دیگر طرف خان گل تره خیل
 بهمراه تیپ سواران خویش
 بد هفتصد جز این جیش در رکاب
 یل نامورخان گل شیرمست
 بهرتیپ انبوه جوان مرد شیر
 بسی را بکشت اندران عرصه گاه
 چنان کرد در گوشه پشته جنگ
 در آن پشته از جنبش فوجها
 ز هر ملک غازی جوانان گرد
 ولی بود جنگی سپه شش هزار
 همان عبدالله خان یل پیل زور
 برآمد سر پشته چون اژدها
 هم از فرمل و زرمتم و اندری
 ز توخ و هوتک هم زکان نیگروم
 چو شد هر دو جانب صف آرا بجنگ
 چو کرنا چیان شد به کرنازدن
 چنان کوس غرید بر پشت پیل

ز شـور ترنگاترنگ یلان
 علمها ز جایش پیش شد نرم نرم
 به بق بق در آمد ته قبه ها
 امیران جاری جوانان گرد
 سلح بسته پشت فرسهای مست
 ز بس رخشها در تکاپو شدند
 بماند از خروش و ز آواز تفنگ
 بمیدان چو بیراغچی پا گرفت
 چو در حمله آمد صف غازیان
 ز هر سو برون گشت تیغ از نیام
 ز پیشین چنین جنگ تا شام شد
 هراسان شده پشته بگذاشتند
 بمغرب در آمد همه هولناک
 همان روز و شب لات با لاتیان
 که میان همین جا بمیریم و بس
 بیا ساقی آن باده در جام ریز
 بحلقم کن آن باده لاله رنگ

بیا ساقی امشب نشین لب خموش

بکن تو دگر تازه افسانه گوش

۲- تاریخ نویسی و تاریخ نویسان: تاج التواریخ سراج التواریخ

و غیره:

در سلسله کتاب های تاریخی که تعداد محدودی به ما رسیده از مهمترین آنها و نویسندگان شان به صورت تکامل تاریخ نگاری یاد میکنیم:

۱- میرزا یعقوب علی خافی کابلی که در سال ۱۲۶۸ تولد شده، در بلخ

نشو نما یافته در میمنه جزو مامورین محلی بود و بعد سفری به

سمرقند کرد و در آنجا به سال ۱۲۰۷ قمری کتابی در دو جلد در

تاریخ افغانستان و شرح حال خودش نوشت. جلد اول آن بنام «پادشاهان متأخرین افغانستان» بدست است و از طرف انجمن تاریخ نشر شده است. این کتاب دارای هفت باب و یازده فصل حاوی وقایع تاریخی دوره محمد زایی افغانستان از آغاز دور امیر دوست محمد خان تا آغاز دور امیر عبدالرحمن خان دربر میگیرد. از نظر ادب و لفظ و اسلوب آنقدر عالی نیست و ارزشی ندارد از حیث تاریخ و مراعات بیطرفی در آن، مهمست.

۲- نورمحمد قندهاری متخلص به نوری که در پنجاب و لندن مسافرت کرده در دربار امیر شیرعلی نیز بسر برده در سال ۱۲۷۸ کتاب «گلشن امارت» را در شش باب و چهل و سه فصل در ۲۶۵ صفحه راجع به تاریخ دوره پادشاهی امیر شیرعلی خان تا سال ۱۲۷۸ قمری نوشته است. نشر آن عالی نیست از نظر تاریخ نویسی نیز یکطرفه و چاپلوسانه نوشته شده است این اثر نیز با تصرف در کلمات و عبارات از طرف انجمن تاریخ نشر شده است.

۳- سلطان محمد خالص ابدالی از نویسندگان قرن سیزدهم هجری افغانستان است و در سال ۱۲۸۱ در زمان سلطنت امیر شیرعلی به نوشتن تاریخ سلطانی آغاز نمود و همینکه حکومت محلی سردار محمد ایوب خان در هرات و قندهار خاتمه یافت کتاب تمام و نشر شد.

وی درین کتاب وقایع تاریخی افغانستان را قسماً تا سال ۱۲۷۹ قمری نوشته است. از مآخذ وی گرامر گولدسمیت. مرآت الرضیه. سارجن ملکم، مخزن، ترک شاه شجاع، فرشته، و جام جم و جهانگشای نادری اند. نمونه کلام وی راجع انقلاب کابل برضد اشغال انگلیس از نظر ادبی دارای ارزش است.

۴- تاج التواریخ: اساس این کتاب خاطرات و شرح حال امیر عبدالرحمن خان است که خودش از آغاز صباوت، آغاز زندگانی اش در افغانستان بعد ایام مسافرتش در ماوراء النهر تا روز حرکت از

خوقند و رسیدن به بدخشان نوشته سپس در کابل بنام «پندنامه دنیا و دین» چاپ شده ولی منشی سلطان محمد هندوستانی که در کابل مستخدم بود یک نقل پند نامه، دنیا و دین را سرقت کرده از افغانستان فرار کرد و کتاب مذکور را در یک جلد به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر ساخت و یک جلد دیگر از وقایع مربوط به افغانستان را نیز به آن افزود. سپس غلام مرتضی قندهاری (از افغانستان) که از نویسندگان و مترجمان دوره امیر عبدالرحمن خان و در دولت هند انگلیسی خدمت مینمود زمانی که نایب قونسل انگلیس در مشهد بود دو جلد کتاب انگلیسی مبنی بر واقعات و سوانح امیر عبدالرحمن خان را که منشی سلطان محمد نوشته در لندن چاپ کرده بود به فارسی روان ترجمه و به نام «تاج التواریخ» در مشهد به چاپ رسانید و منتشر کرد ترجمه فارسی غلام مرتضی قندهاری ساده و زیباست. اما کتاب آنقدر موثوق و قابل اعتماد نیست.

۵- سراج التواریخ: نگارش سراج التواریخ به فرمان و تشویق و تصحیح امیر حبیب الله خان شهید به وسیله میرزا فیض محمد- غوری که از منشیان و نویسندگان آن دور است در سه جلد آغاز یافت و مولوی عبدالرؤف و منشی عبداللطیف از مصححان آن بودند. جلد اول و دوم باحث از وقایع تاریخ دولت ابدالی افغانستان و دوره حکومت محمد زایی در کابل طبع و در یک وقایع نشر گردید. جلد سوم آن حاوی تاریخ عهد امیر عبدالرحمن خان از جلوس او تا سال ۱۳۱۴ قمری یعنی سال قبل از ختم شاهی امیر موصوف در مطبعه ماشینخانه کابل به طبع رسید اما نشر نشد با آنهم برخی اشخاص توانستند مجلدات آن را بدست آرند. جلد چهارم که مشتمل بر تاریخ دوره سلطنت خود امیر موصوف بود، چون میرزا فیض محمد مایوس شد نگاشته نیامد. این سه جلد از نظر اسلوب نگارش تاریخ دارای نقایصی است، در تدوین دوره محمد زایی از دیدنیها و شنیدنیهای خود نیز استفاده کرده. از نظر سبک نثر نویسی به مراتب

بهتر از کتاب های تاریخ سابق الذکر در همین فصل میباشد. میرزا فیض میجد در ۱۳۰۸ شمسی در اغتشاش سقاو کشته شد.

۳- سایر نشرات و تألیف عهد امیر عبدالرحمن خان:

در عصر امیر عبدالرحمن خان به ادامه عصر امیر شیرعلی خان چاپخانه های سنگی زیاد شد اما نشرات جدیده روزنامه و جریده صورت نگرفت. مطابع سنگی کابل درین دور عبارت بودند از: مطبعه سرکاری (دولتی) مطبعه ماشینخانه، مطبعه کابل، مهمترین آثاریکه درین دور غالباً به اهتمام منشی عبدالرزاق و مجر محمد عظیم به طبع رسید اینهاست:

- ۱- آیینه جهان نما: منتخباتی از کلیله و دمنه.
- ۲- نصایح نامه: گفتار امیر موصوف.
- ۳- دیوان اشعار عایشه درانی.
- ۴- رساله امراض اطفال.
- ۵- کتاب مساحت.
- ۶- ترغیب بالجهاد: تألیف عالمان کابل برای حفظ روح سلحشوری دفاع از وطن.
- ۷- مبادی کیمیا.
- ۸- اوراق صکوک و وثایق فرمانها اعلانات و غیره.

ج: باز گشت به سبک های قدیم

ادبیات افغانستان اعم از نثر و نظم در قرن سیزده تحول نوی را روبر شد، شیوه دوره مغول و تیموریان و سبک معروف به هندی طوریکه دیدیم مبتذل شده آن طراوت خود را از دست داده بود؛ مخصوصاً هم که جهاد و مبارزت های صد ساله علیه استعمار طلبان روح زندگانی آرام را از بین برده مردم فرصت نداشتند به مشغله های فرهنگی بپردازند، بلکه مجبور بودند از وطن دفاع کنند. شاعران نیز مجبور بودند مطالبی بگویند تا ملایم این وضع باشد و مردم را به جنگ ها و غزا ها تحریک کنند و بینگیزند. چنانچه اکبر نامه و

جنگنامه به شکل حماسی دور غزنه تبارز کرد. به علاوه شاعران و نویسندگان به پیروی آثار متقدمان چون عنصری، فرخی، معزی، انوری، خاقانی، سعدی، حافظ و جامی پرداختند. تشبیهات و استعارات و مضامین باریک دور از ذهن از نظم و تکلف و تکرار و لفاظی از نثر دور شد. خلاصه به سبک خراسان، عراقی (بلخی) و نثر ساده توجه شد.

۱- طرزی افغان و سبک خراسانی:

درینگاه یک جنبش قصیده سرایی مانند قدیمان دیده شد. غلام محمد طرزی که از معارف رجال و شاعران قرن سیزدهم افغانستان بوده سالها در سوریه، عراق، ترکیه، مصر و سایر ممالک خاور نزدیک به مسافرت پرداخته مدتی هم در کشور عثمانی و سوریه بود و باش کرده بود، سبک و روش جدیدی را در ادبیات افغانستان وارد کرد که آن بازگشت سبک های قدیم بود. دیوان مطبوع قصاید و غزلیات و مثنوی نغمه، حجاز در زبان دری و عربی دارد. از قصاید وی رایحه قصیده سرایان دور غزنوی و سلجوقی می آید. چنانچه قصیده معروف وی در مدح سید جمال الدین افغان با مطلع:

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صجرا

عبیر آمیز و عنبربیز و روح انگیز و جان افزاء

این قصیده سنائی را بیاد میدهد:

مکن در جسم و جان منزل که این دوست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

دگر میرزا محمود سالک بالاحصاری کابلی از شاعران عهد امیر دوست محمد خان نیز در همین بحر شنا کرده، قصیده ای از وی در وصف شهر کابل معروفست با این مطلع:

بر هی مغ بچه ای گفت مرا که گر از اهل رهی همرم آ

همچنین ادیب پشاور (سید احمد) در همین رشته کار کرده، سردار

محمد حسن «امضاء» تخلص در سبک خراسانی قصیده و در سبک عراقی غزل دارد از قصاید معروف او اینست:

عید جمشیدی گذشت اکنون جلوس بهمن است
 زال گردون را ازین غم سینه روزن روزن است
 که این ها و ده ها شاعر مانند این ها این جنبش را راه انداخته اند. در
 دوره متصل قاری عبدالله ملک الشعراء نیز قصیده سرایی کرد و این جنبش را
 ادامه داد، همچنین خلیل الله خلیلی از قصیده سرایان بزرگ معاصر است که
 بیشتر سبک فرخی دارد.

قصیدهء طرزی افغان مرحوم

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
 عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و جان افزا
 طراوت بخشردی گل پریشان ساز بوی گل
 موافق همچو خوی گل به طبع مردم دانا
 چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور
 دمامد گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
 حبیب و یاور گلشن رقیب و رهبر گلشن
 خطیب منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
 از و طبع چمن تازه وزو بروی گل غمازه
 از و در گلشن آوازه و زود در بوستان غوغا
 به طفل غنچه او دایه به چنگ لاله او مایه
 به فرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالایه
 به سوری رنگ و آب از وی به سنبل پیچ و تاب از وی
 شده سرمست خواب از وی دو چشم نرگس شهلا
 بطرف باغ کوشیده بگل چون رنگ جوشیده
 بقدر شاخ پوشیده ز غنچه دیبهء زیبا
 رخ گل چون عرق کرده جواهر در طبق کرده
 قبیای غنچه شق کرده چو جیب لالهء حمرا
 بشاخ و سر و تخت گل نشسته قمری و بلبل
 یکی در شیون و غلغل یکی در چهچه و آوا

رخ گل در بهارستان بدان سان کرده کارستان
 که مانی در نگارستان ز نقش دلکش زیبا
 به جسم لاله نعمان چنان از لطف بخشید جان
 که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
 جمال الدین نام آوز سخن فهم و سخن پرور
 خردمند و هنر گستر فلک قدرو ملک سیما
 فلاطون از غم رویش کند تب لرزه در کوشش
 اشعارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا
 ترا طرزی ثنا گوید هزاران مرحبا گوید
 بصدق دل دعا گوید چه در سرا چه در ضرا
 تویی عالم تویی عامل تویی عارف تویی کامل
 تویی فاضل تویی؛ اذل تویی عاقل تویی دانا
 فصاحت را تو سبحانی بلاغت را تو حسانی
 عرب را شیرزه جانی عجم را دیده بینا
 تویی کشف نکو کاری تویی برهان دینداری
 تویی فرهنگ هوشیاری تویی قاموس استغنا
 تویی بر سالکان رهبر تویی بر کاملان مهتر
 تویی بر سروران سرور تویی بر خواجگان مولا
 تو شمع بزم ایقنایی دلیل راه ایمانی
 تو اندر بحر عرفانی درخشان گوهر والا
 کدامین قطره آبستی که رشک در ناپستی
 قبول خاص و عامستی بجا بلقا و جابلسا
 چه نسبت با بشر داری که صد کیتی هنر داری
 چهار زیر سر داری که سرها داری اندر پا
 تو نور افغانستان اخگر تو عود افغانستان معجر
 تو جان افغانستان پیکر تو روح افغانستان اعضا
 الا تا نویهار آید درخت گل به بار آید

ز خاک مرغزار آید شمیم عطر عنبرها
 بهار خاطرات خرم مبرا از خزان غم
 چو بوی نافه مشکین دم چو بوی غنچه روح افزا
 نه ماه مصر و شام هستی که خورشید تمام هستی
 تو افغان را نظام هستی زرای روشن والا

۲- واصل و سبک عراقی:

همچنانیکه در بازگشت به سبک های قدیم جنبش احیای سبک خراسانی را در افغانستان دیدیم شاعرانی هم دریندور به سبک عراقی یا سبک بلخی رجوع کردند. عندلیب (محمد امین) پسر غلام محمد طرزی (۱۲۶۸-۱۲۸۶) که دیوانش دارای سه هزار و چند بیت است غزل آمیخته از سبک عراقی و هندی سرود مانند این:

خم طرازیهای آهم پیچ و تاب کاکل است
 دود دل در زلف اگر پیچد سراسر سنبل است
 از دهانش آرزوی دل شنییدن دور نیست
 غنچه گل آشیان ناله های بلبل است
 از شکستن ساغر دل مستی سرشار داشت
 در ترنگ شیشه می انتقام قلقل است
 شاه باز چشمت از بس بر جگرها زخم ریخت
 غمزه ات بر کبک دل شاهین خنجر چنگل است
 در دل از ضبط نفس مضمون رنگین نقش بست
 بو اگر آسوده گردد غازه رنگ گل است
 طرز شیرینش بصائب بسکه پهلو میزند
 از قدوم طرزی ما اصفهان در کابل است
 گفتگو می خواهد از دل وقت عشرت هر نفس
 نغمه مینای قلبان یکسر پا قلقل است
 از بهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب
 کهکشان بر دامن گردون خیابان گل است

ههر دل خان مشرقی که از شاعران ذو اللسانین دری و پشتو است بر غزلیات حافظ نظر داشت و آنرا تخمیس کرده.

شامل (سید محمد محسن) «۱۲۳۸ - ۱۳۰۹ هجری» و واصل (میرزا محمد نبی دبیر) از منشیان عصر امیر عبدالرحمن خان و مولف گزارش خاندان شاهی دوره امیر شیرعلی خان بیشتر به غزلیات حافظ و سعدی توجه داشته سبک عراقی را احیاء کردند:

کو چون رخ زببایت یک گل به گلستانها
 کو چون قدر عنایت یکسر و به بوستانها
 دی باد بگلشن برد از پیـرهنت بوی
 کردند ز غیرت چاک گلها همه دامانها
 باشد چو مرا در سرکش سرینهم بر در
 سهل است به بینم گر صد جور ز دریانها
 دردی که بود از تو درمانش نمیخواهم
 کان درد مرا خوشتر از همه، درمانها
 زان غمزه، تیر افکن شامل بنگر کزوی
 هر لحظه همی آید بر سینه چه پیکانها

یا

از میکلده در بستان آمد سحری سرمست
 آن فتنه، هوشیاران پیمانہ، می در دست
 بی غالیه گیسویش چون سنبل ترخوشبو
 بی منت می چشمش چون نرگس شهلامست
 در عریده با مردم چشمان سیه مستش
 آن تیغ و سنان در کف این تیرو کمان در دست
 از نسبت ابرویش کار مه نو بالا
 وز شهرت بالایش آوازه طوی پست
 از خجلت او خورشید بنشست چو او برخاست
 در خدمت او شمشاد برخاست چو او بنشست

جانها به میان بریست هرگه که کمر بگشاد
 دلها به فغان بگشاد هر دم که میان بریست
 گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
 ور باده مصفا گشت اندر لب او پیوست
 گر غازه دلارا شد بر چهره او جا کرد
 ور سرمه عزیز افتاد بر دیده او بنشست
 تا صورت آن بت را واصل بخیال آورد
 از کعبه دل یکسر بتهای هوس بشکست

همچنین میر محمد علی آزاد کابلی پسر قاضی میر محمد حسن
 (۱۲۵۸- قمری- ۱۳۲۳ شمسی) از منشیان و شاعران دور امیر حبیب الله
 شهید که دارای دیوان شعر است و گلستان سعدی را منظوم کرده در غزل به
 سبک روان و ساده پرداخته:

ما و بلبل در گلستان ناله سر خواهیم کرد
 از تو و گل قصه ها بایکدیگر خواهیم کرد
 من ز پای آبشار و بلبلان از شاخسار
 باغ را از اشک و فغان زیر و زیر خواهیم کرد
 از خم زلفت مطول قصه ها خواهیم گفت
 وز دهانت یک حدیث مختصر خواهیم کرد
 یک شبی چون شانه در زلف توره خواهیم برد
 نافه رازین غصه خون اندر جگر خواهیم کرد
 گر چه در عشق تو میباشیم از خود بیخبر
 خلق را از سختی این ره خبر خواهیم کرد
 راز ما و دل چو رسوا گشت از طفل سرشک
 در میان مردمانش در بدر خواهیم کرد
 کز بهاران اداین سان افکنند بر ما نظر
 بعد ازین صرف ما نظر ز اهل نظر خواهیم کرد
 محمود طرزی (پسر طرزی افغان) در غزل و شعر به سبک ساده

موضوعات جدید و تازه، اجتماعی را داخل کرده برای انبیا و بیداری مردم
شعر گفته است:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق
گامهای اشتیری بگذشت و رفت

۳- مهمترین شاعران این دور: ولی طواف، مهردل مشرقی،
قتیل:

مشرقی:

مهردل مشرقی از رجال معروف قندهار است دیوان اشعارش متضمن
غزلیات مثنوی و قطعه بوده نسخه‌های خطی آن بدست است. وی از شاعران
ذواللسانین دری و پشتوی قرن سیزدهم افغانستان است:

شنیدم یکی مرد بارای و هوش

همیگفت در بزم با شمع دوش

که ای روشن از نور تو بزمها

ترا در ته، پاسست ظلمت چرا

چو شمع این سخن را ز دانا شنید

ازین طعنه اش نیش بر دل رسید

زیانی ز شعله بر آورد و گفت

به معنی چین گوهر از سفت

چو از نور من انجمن روشن است

چه غم گر مرا در بظلمت تن است

خوشم هر نفس گر مرا سر رود

که از شعله ام بزم روشن شود

سراپا همیسوزم از بهر آن

که کلفت شود محو از دیگران

ولی طواف:

ولی محمد که ولی تخلص میکرد پسر علی محمد کابلی بود و در سال ۱۱۶۸ تولد شده در ۱۲۸۸ در کابل فوت و در قلعه هوشمند خان دفن شد. پدرش مرد فاضل بود ولی چون هنوز ولی کوچک بود وی ببرد ولی از تعلیم باز ماند. در افغانستان و پنجاب سیاحت کرد و در شعر طبع روان داشت، اما چون سواد نداشت اشعارش را دیگران مینوشتند. ملا مهجور چهل سال پس از مرگ وی اشعار پراکنده ولی را جمع آوری کرد. ولی به علاوه غزل، رباعی و مثنوی هم دارد. ولی در اوایل عمر طوافی میکرد و بعد عزلت گزید. بر بداهت نیز شعر میگفت:

خوش بود صحبت خویان که شوم محرم شان
کور خواهم ز خدا دیده، نا محرم شان
کجروی تا یکی ای چرخ، مداری دو سه روز
مدد ای بخت دمی کن که بدام آرام شان
روز گار ار دهدم دست نهان از مردم
مردمک وار به چشم سر خود دارم شان
عالمی زخمی شمشیر همین طایفه اند
منتظر چشم جهان است پی مرحوم شان
شهر در هم بزنند و مژه برهم نزنند
حاکم خط مگر از فوج زند برهم شان
ترسم از ساحری این قوم مبادا افتد
رشته در گردنم از زلف خم اندر خم شان
سر فرو غنچه صفت برده ام از فکر بحیب
دل به تنگ آمد و یکدم نشدم همدم شان
سوی آهو نگهان بین به فسون چون صیاد
آن حذر از نگه، گرم خود و از رم شان
کلبه ام رشک گلستان شود البته ولی
گر به بیت الحزن خویش شبی آرام شان

ادیب پشاورى:

ادیب پشاورى در تحولات جدید ادبیات شخصیت مهمی است. اسمش سید احمد ادیب پشاورى و پسر سید شهاب الدین است که در سال ۱۲۵۵ ق در پشاور تولد و در سال ۱۳۰۹ شمسی در تهران وفات شد. ادیب تحصیلات خود را در پشاور تمام کرده به عمر ۱۸ سالگی در کابل ساکن شد بعد به غزنی آمده آنجا زیست، سپس به هرات و از آنجا به مشهد رفت و مدتی به تدریس علوم میپرداخت. در سال ۱۳۰۰ ق به تهران مسافرت کرد. وی در علوم ادبی و عربی و زبان های دری، پشتو و اردو و عربی دست داشت و بر کتاب های فلسفی حاشیه نگاشته. اشارات بوعلی را ترجمه و شرح کرد کتاب های بیهقی و ناصر خسرو را حواشی و تصحیح کرد. دیوان اشعارش سه هزار بیت است. سبک او سلیس روان است و به سبک قدیمان بسیار مانند است.

بگوینده گیتی برازنده است

که گیتی ز گویندگان زنده است

سخن چشم و گوینده چشم آفرین

سراپای گیتی بدین چشم بین

ز آغاز کیهان و انجام وی

سخنگوی بنمایدت راه و پی

سخن از سخنگوی دانا به است

سخن های نادان ستوهی ده است

کسی کوز ز دانش برد توشه ای

جهانست بنشسته در گوشه ای

نکو کاران اندر جهان مقبل است

که بدکار پیوسته لرزان دل است

یکی دفتر است اینجهان ای پسر

نبشته در آن نامه ها سر بسر

به نیکی نویس اندر آن نام خویش

که تا بهره یابی ز ایام خویش

قتیل:

عزیز الله قتیل پسر سردار نصر الله نایب السطنه پسر امیر عبدالرحمن خان از شاعران دور امیر حبیب الله خان است که در سال ۱۳۵۲ قمری وفات شده اشعار پراکنده اش موجود است:

گلستان برگ گلی مانند آن رو هم نداشت
 همچو آن مومشک اذفرناف آهو هم نداشت
 ای کمان آبرو باحوال شهیدی رحم کن
 گر نشانی از خدنگ تویه پهلو هم نداشت
 جستجو کردیم اطراف چمن را همچو آب
 بوستان سروی بمانند قد او هم نداشت
 دوش میزد در چمن سنبل ز رنگ خویش لاف
 خوب دیدم پیش گیسوی کسی بوهم نداشت
 بهله با زبان حال گوید این سخن
 ناز کی های میان یار را موهم نداشت
 از غمش دیوانه گشتم کرد از بندم رها
 گردن ما لایق ز نجیر گیسو هم نداشت
 باز این قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
 آخر این آینه ما باب زانو هم نداشت

ندیم:

عبدالغفور ندیم پسر غلام حیدر کابلی در سال ۱۲۹۶ قمری تولد و در سال ۱۳۲۴ قمری وفات یافته دارای دیوان چاپی و رساله مطبوع در صرف فارسی است. وی در عصر خود محبوب بود شعر وی روان و بی تکلف است تشبیهات بدیع دارد:

ز سینه داغ تو گل کرده لاله زار اینست
 دلم بیاد تو خون گشته نوهار اینست
 بباغ آمدی و من به بلبلان چمن
 شدم به ناله که آنسرو گلزار اینست
 مرا به شیدا نمود غنچه و گفت

کسیکه خون شده از دست آن نگار اینست
 بخاک من گذر دیار گویدش اغیار
 شهید تیغ نگاه ترا مزار اینست
 ندیم را که بجز عشق کار و باری نیست
 مکن ملامتش آخر که کاروبار اینست

د: دور نثر نویسی

۱- تأسیس مدارس جدید و تألیف کتاب:

شمس النهار و جنبش مدنی عصر امیر شیرعلی عمر کوتاهی داشت. فترت ادبی که پس از سقوط تیموریها دست داد و یکی دو بار در دور هوتکیها و باز عصر امیر شیرعلی ستارگان فضل و ادب خوش بدرخشید ولی دولت مستعجل بود تا سال ۱۳۱۹ قمری ادامه یافت. در عهد پادشاهی امیر حبیب الله شهید و هژده سال سلطنت وی از ناحیت جنگ های خارجی و داخلی قرین آرامش بود فرصتی برای نهضت ادبی و علمی دست داد؛ دو لیسه حلکی و عسکری در کابل بنام مدرسه حبیبیه و حریبه تأسیس گشت. روزنامه معروف سراج الاخبار بنویسندگی محمود طرزی به انتشار آغاز نمود و چاپ خانه های سنگی حروفی و زینگوگرافی به کابل آمد و یک جنبش فکری و روح استقلال خواهی پدید گشت. مدرسه حبیبیه یکی از مدارسی بود که نظام درسی به کلی به صورت عصری در آن ادامه داشت. به علاوه ادبیات و قرآن کریم، علوم دینی، جغرافیا، تاریخ، ریاضیات، شیمی و فیزیک و از زبان ها به علاوه زبان دری که در غالب مضامین وسیله تدریس هم بود از زبان های خارجه اردو و انگلیسی هم تدریس میشد. گاهی زبان پشتو را در نصاب این مکتب برای نخستین بار داخل کردند، معلمان آن فاضلان و عالمان درجه اول مملکت بوده در علوم عصری معلمان هندی تدریس میکردند. برای پیشبرد نظام و امور درسی در این مدرسه دارالتالیفی هم تأسیس گشت و بنام دارالتالیف حبیبیه موسوم بود که بر اساس مفردات، نصاب کتاب های درسی در رشته

های مختلف تهیه کنند. همان بود که در ادبیات صرف و نحو، قرانت فارسی، حساب، دینیات، جغرافیا، تاریخ و سایر علوم کتاب های تألیف شد و قسمتی در داخل کشور و بیشتر آن در هندوستان به چاپ سنگی رسید.

۲- سراج الاخبار و نویسندگان آن:

روزنامه پانزده روزه سراج الاخبار افغانستان به نگارندگی محمود طرزی از سال ۱۲۹۰ شمسی آغاز به نشر کرد. این روزنامه مصور هشت سال مسلسل در شانزده صفحه به مطبوعه حروفی عنایت بازنگوگرافیهای عالی به چاپ میرسید. این جریده در آخرین سال نشراتی خود (۱۲۹۷) شمسی روزنامه سراج الاطفال، را که مسلك آن از نامش واضحست در چهار صفحه بوجود آورد که پس از چند ماهی با سراج الاخبار یکجا سقوط نمود و جایش را به روزنامه های «امان افغان» و «ارشاد النسوان» یا نخستین روزنامه زنان در افغانستان گذاشتند.

سراج الاخبار از علوم و ادب، اخبار و سیاست با روش معین بحث میکرد، چه محمود طرزی در سراج الاخبار افکار عمده ای داشت و آنها را مرتب پیش میبرد که ممکنست آن را به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱- در ضمن مقالات و خیرها و آثاریکه ترجمه میکرد طرز فکر دنیای قرن نهم و بیستم را به مردم مینمود.

۲- در ضمن بخش های بسیار ساده اساسهای علمی علوم جدید را می آموخت.

۳- طرز تحریر و نگارش ساده و علمی را وارد زبان دری افغانستان کرد، سبک انشای نو را درس داد.

۴- زبان عامیانه دری مردم را در نوشته نثر و نظم آورد و همچنین آثار پشتو را برای نخستین بار نشر کرد.

۵- تحقیقاتی در تاریخ و ادبیات افغانستان به عمل آورد و در ضمن تحقیقات ادبی برای اولین دفعه از زبان دری و تکامل آن در افغانستان بحث به عمل آورد و مقالاتی نشر کرد.

۶- در شعر گذشته از نشر آثار متقدمان، موضوعات اجتماعی و علمی و سیاسی و انتقادی داخل شد.

۷- آنچه مهمتر بود تحریک احساس آزادیخواهی بود که مقاله های سراج الاخبار درین راه سهم بزرگی دارد.

۳- محمود طرزی پدر نشر معاصر:

محمود طرزی پسر غلام محمد طرزی در سال ۱۲۵۸ ق در کابل تولد و در سال ۱۳۵۳ ق (۱۲۱۳ شمس) در استانبول وفات یافت. وی که قبل از آغاز کار در مملکت های عربی مخصوصاً سوریه و همچنین در آسیای صغیر مدتی سپری کرده بود و جریان مدنیت اخیر عرب و تحولات شام و عثمانی و مصر را از نزدیک دیده بود، با يك عالم آرزو و آرمان برای خدمات فرهنگی و مدنی مملکت وارد وطن شد. محمود مرد فاضل، نویسنده و شاعر متجددی بوده صاحب مکتب تجدد ادبی در نظم و مخصوصاً در نشر افغانستان به شمار میرود. وی در عصر امیر حبیب الله خان شهید. به نشر روزنامه، متهور سراج الاخبار و روزنامه، سراج الاطفال و مؤلفات و تراجم پرداخت و انقلابی در محیط ادبی و سیاسی افغانستان تولید نمود. گرچه آثار وی از حیث لفظ و ادب متوسط و نظمش افتاده تر است اما از نظر معنی و مضمون حق تقدم و پیشروی در دورهء تجدد ادبی افغانستان دارد که تا جنبش چند سال اخیر و باز گشت به سبک نثر کلیده و دمنه و بیهقی نثر افغانستان را تحت تاثیر دارد. وی طرز تحریر و نگارش ساده و علمی را به زبان دری افغانستان وارد کرد و سبک انشای نو دنیای عرب را به مردم درس داد. از وست:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت

وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت

وقت اقدام است و سعی و جد و جهد

غفلت و تن پروری بگذشت و رفت

عصر عصرتر و ریل است و برق

گام های اشتیزی بگذشت و رفت

کیمیا از جمله اشیا زر کشد

وقت اکسیر آوری بگذشت و رفت
 تیلگراف آرد خبر از شرق و غرب
 قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
 کوهها سوراخ و برها بحر شد
 جانیشینی را گری بگذشت و رفت
 شد هوا جـولانگه آدمی
 رشک بی بال و پری بگذشت و رفت
 گفت محمود این سخن را و برفت
 سعی کن تبیلگری بگذشت و رفت

مؤلفات و تراجم مطبوع محمود طرزی که در دوره نگارندگی سراج
 الاخبار پدید آمده در مطایع حروفی کابل مخصوصاً «عنایت» طبع و نشر شده
 زمینه تجدد ادبی را در افغانستان آماده نمود و مهمترین شان اینهاست:

- ۱- جغرافیای منظوم افغانستان.
- ۲- از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی: مجموعه مقالات و اشعار
- ۳- پراگنده، از آثار نشر و نظم او.
- ۴- روضه حکم.
- ۵- سیاحت در سه قطعه روی زمین: از خاطرات در آسیا اروپا و افریقا.
- ۶- اعلام و اسلامیت.
- ۷- آیا چه باید کرد.
- ۸- ادب در فن: اشعار فنی صنعتی و حکمتی.
- ۹- توحید.
- ۱۰- جغرافیای عمومی.
- ۱۱- سیاحت در روی زمین در هشتاد روز: ترجمه از ژول ورن.
- ۱۲- سیاحت در جو هوا: ترجمه از ژول ورن.
- ۱۳- جزیره پنهان: ترجمه از ژول ورن.
- ۱۴- سیاحت در زیر بحر: ترجمه از ژول ورن.
- ۱۵- جنگ روس و جاپان در پنج جلد (ترجمه).

۱۶- اضافه از پنجصد مقاله در سراج الاخبار.

II- پس از استقلال ۱۲۹۸ شمسی تا امروز الف: استقلال مملکت با نقض معاهدهء گندمک

۱- نهضت جدید معارف، مدارس:

در سال ۱۳۳۷ قمری (۱۲۹۸ شمسی) به وسیله جنگ سوم افغانستان و انگلیس استقلال سیاسی افغانستان دو باره تأمین شد. دولت جدید در کشور تشکیل و پس از اعلان استقلال و آزادی، مملکت برای پذیرفتن تمدن جدید عالم حاضر گشت معارف جدید در شهر های کشور قبول و راه ارتباط به دنیای مترقی گشایش یافت و باینصورت يك نهضت علمی و ادبی پدید آمد، با دنیای میتمدن پیمان ها، معاملات و روابط صورت گرفت، ارتباط فرهنگی با جهان میزاید گشت. مکتب ها و مدارس ابتدایی، متوسط و عالی به پیمانده زیادی تاسیس شد و معلمان خارجی به تدریس پرداختند. از مهمترین این مدارس، میکاتب عالی امانی و امانیه بود که- امروز بنام نجات و استقلال معروفند. متعلمان جوان از پسران و دختران برای تحصیل به فرانسه، آلمان و ترکیه فرستاده شدند. به وسایل مختلف مخصوصاً ارسال هیأت های فرهنگی، نشرات، محصلان و نمایندگان سیاسی افغانستان به سایر مملکت ها معرفی و شناسنده شد. خلاصه يك نوع تعمیم و توسعه، معارف و مدارس پدید آمد که این بجای خود سبب شد تا ادبیات عام گردد.

نهضت فرهنگی و مدنی و ادبی ایکه در عصر امانی پس از حصول استقلال بوجود آمد بعد از ده سال در اثنای بغتشاش داخلی دچار سکنه و توقف شد، اما در عصر محمد نادر شاه پس از نجات وطن به زودی جبران شد و آن نهضت علمی و ادبی در رشته های مختلف توسیع یافت. اینست که از سال ۱۳۱۹ قمری تا امروز دورهء جدید ادبی افغانستان البته با شکل بحرانی در همه عرصه، تکامل دوامدارد صورت گرفت.

۲- تاثیر زبان های بیگانه و جریدهء امان افغان:

در عصر پس از استقلال جریده سراج الاخبار بنام «امان افغان» ظاهر شد و در هر هفته دو سه بار نشر میشد. این جریده از نظر ادبیات و تاریخ خدمت های پر ارزشی انجام داد که نویسندگان جوان آن امروز استادان نویسندگی به شمار می آیند: از جمله میر سید قاسم، عبدالهادی داوی صلاح الدین سلجوقی و بعد کشکی را میتوان نام برد.

در همین عصر جریدهء هفتگی «انیس» به نگارندگی محی الدین انیس به نشر آغاز کرد که پس از پانزده سال انتشار به صورت هفتگی به شکل روزانه در آمد و امروز سی سال و اندیست پیوسته در حال نشر است.

روزنامه ها و مجلات دیگر چون اتحاد مشرقی، طلوع افغان، مجلهء اردو و مجله صحیه، ارشاد النسوان چاپ شده بدسترس اهل ذوق قرار گرفتند. به وسیله این جراید موضوعات تازه داخل ادبیات ما شد. افکار آزادی خواهی، عقاید و افکار اجتماعی و سیاسی و فکر مساوات و حقوق سیاسی، موضوع آزادی افکار در نگارش و احساسات وطنپرستی تا حدی در نظم و نشر نفوذ کرد و شاعران خوش قریحه و نویسندگان هم ظهور کردند. البته پیشرو این راه «محمود طرزی» است دیگر از محی الدین انیس، عبدالهادی داوی میتوان ذکر کرد. همچنین زبان های بیگانه مخصوصاً اردو و انگلیسی به درجه اول به زبان و ادبیات ما تاثیر نمود. به درجهء دوم زبان های فرانسه، روسی و آلمانی هم بی تاثیر نبود. يك مقدار لغات فرنگی داخل زبان دری گشت. در جراید يك جنبش علیه مبالغه ها و مضامین پیچیده دیده شد.

۳- تالیف کتاب های درس و دارالتالیف مرکه پشتو:

چون مدارس و مکاتب زیاد شد این همه مدارس و مکتب ها کتاب زیادی ضرورت داشت بناءً دارالتالیف حبیبیه را به وزارت معارف انتقال داده اشخاص صاحب علم و فضل و دانش، معلمان و استادان مدارس را بر آن گماشتند تا برای مدارس در رشته های مختلف از ادبیات و تاریخ گرفته تا جغرافیه و ریاضیات و شیمی و فیزیک و غیره کتاب های به وسیله، تالیف و ترجمه تهیه و آماده کنند که این کتاب ها قسماً در کابل و بخش بیشتر آن در مطابع

سنکی هندوستان طبع شده به دسترس استفاده طلاب مدارس گذاشته شد. در طبقه دانشمند و مولفان يك ذوق و علاقه به ادبیات قدیم پدید گشت و متوجه آثار کلاسیک و قدیمان شدند، از طرف وزارت معارف هم تالیف کتاب های درسی و تالیفات کتاب های علمی به طرز اروپایی و انتخاب آثار گذشتگان که بیک روش نو بود، چاپ شد.

همچنین در وزارت معارف انجمنی تاسیس گشت بنام «مرکه د پشتو» و اعضای این انجمن موظف بودند تا زبان پشتو را به صورت نو روی تحریر آورده کتاب های درسی آن را تهیه کنند و در ترتیب لغات آن همت گمارند. همان بود که چند جلد کتاب درسی پشتو برای مدارس در این انجمن تدوین و به چاپ رسید.

ب: شاعران و نویسندگان این دور

مستغنی، قاری، بیتاب، بسمل، شایق، جمال، داوی، هاشم شایق،

خلیلی:

درین جا از یکمده شاعران یاد آوری میکنیم که آغاز زندگی شان به دور پیش از استقلال مصادف است و اخیر زندگانی شان به عصر ما میرسد و چون شهرت شان به دور پس از استقلال افتاده آنان را در بخش پس از استقلال جا دادیم، برخی از این ها اکنون وفات یافته اند اما تعدادی حیات دارند.

مستغنی:

عبدالملی مستغنی وردکی از استادان شعر و دارای طبع روان و صاحب کلیات است، در هر دو زبان مروج ملکیت دری و پشتو شعر میگفت. وی در آغاز عمر از شاعران دور امیر حبیب الله خان بود آثارش پراکنده در مطبوعات نشر شده مگر کلیات او تا هنوز به چاپ نرسیده است. کلیات وی که در حیاتش ترتیب شده بود پس از وفات به سرقت برده شد و تا امروز مفقود الاثر است اما مرحوم پاینده محمد زهیر در اثنای معاونت و ریاست دارالتالیف آثار پراکنده اش را از جراید، روزنامه ها و مجلات و مسودات گرد آورد و شاعلی

عبدالکریم پسر مستغنی مرحوم نیز باوی از هیچگونه کمک دریغ نکرد. این کلیات فعلاً در مطبوعه معارف تحت طبع است. وی شاعر قصیده سرا و در دوره خود در صف شاعران درجه اول قرار داشت که در سال ۱۳۵۲ قمری در کابل وفات یافت.

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون
هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون
در فکر سرو قامت و سبب ذقن مباش
حاصل ازین نهال نگرده ثمر کنون
لعل لب است و گوهر دندان خیال محض
میجوی کان لعل و نشان گهر کنون
عنان لب چه باشد و بادام چشم چیست
باید نمود ز اینهمه صرف نظر کنون
گرداب غیغب است کدام ای غریق و هم
لازم نباشد این همه دوران سر کنون
تشبیه و استعاره چندین هزار سال
بگذار و شعر گوی به طرز دگر کنون
راهی که سپر شده چندین هزار بار
راهی دگر بگیر و از آن در گذر کنون
بگذشت و رفت قصه ماضی دگر مگوی
مستقبل است و حال زمان معتبر کنون
گر عاقلی نسب منمای و حسب مگوی
علم است و جهل مایه عیب و هنر کنون
هر عصر اقتضای دگر دارد ای لبیب
توپ و تفنگ برد ز تیر و تبر کنون
لازم بود مناسب هر عصر کار و بار
عصر دگر بود تو و کار دگر کنون

مجبور اقتضای زمانست هر که هست

باشد به مقتضای زمان خیر و شر کنون

اهل سخن هر آنکه بود در سخن بگو

می گو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

صحرا

بتنگ از خانه شد بردم دل دیوانه در صحرا

بگام دل توان زد نعره، مشتانه در صحرا

برقص آیم به سان گرده باد از شوق آزادی

گر از فن گم شود ای خطره راه خانه در صحرا

چراغان کرده در هر گوشه از داغ جنون لاله

نمیدانم نمیساید چرا پروانه در صحرا

اگر از خانه شب ها در شکنج قبر میخوابی

پی تفریح خاطر سیر کن روزانه در صحرا

پریش کن بیا ای گبر در کیش یقین لاله

گنه دارد از دل پرداغ آتش خانه در صحرا

فزود از انس منزل وحشتم يك چند میخوامم

شوم با آهوی وحشی طفت همخانه در صحرا

اگر چون غچه از سیر گلستان تنگ میگردد

بیا بکشا دلت ای عاقل فرزانه در صحرا

بخویش از قید آب و دانه منزل را قفس کردی

همین يك قطره، اشك است آب و دانه در صحرا

چو سبیل از خودبرد مستانه ات کیف هوای او

نباشد میکشان را حاجت میخانه در صحرا

کنون در شهر کابل کیست مانند تو مستغنی

که تا گوید غزل زین رنگ استادانه در صحرا

قاری ملك الشعراء:

حافظ عبدالله قاری از استادان بزرگ رشته های علوم عربی و ادبی مملکت است که آغاز عمرش به دور پیش از استقلال افتاده اما شهرتش به دور پس از استقلال به کمال رسید. در عالم شعر و ادب و نثر و نظم و تحقیقات ادبی استاد بزرگ افغانستان بود و در ادبیات عربی و دری تسلط کامل داشت، خط خوش مینوشت و سالها معلم ادبیات بود. هژده رساله و کتاب در ادبیات نگاشت- از مهمترین آثار او فن معانی؛ شرح حال شاعران بزرگ و کتاب هایی در دستور زبان است. گذشته ازین کتاب های درسی قرائت فارسی را برای صنوف مختلف مدارس تدوین کرد. وی باب تحقیقات ادبی را به شیوه جدید در مملکت گشود و محقق بزرگ به شمار می آید تذکرة الشعراء وی که در مقدمه سیر تکامل تاریخ ادبیات را نیز متضمن است یگانه کتاب در نوع خود است که به شیوه نو تحریر یافته. قاری قصایدی به شیوه نزدیک به سبک خراسانی بسیار دارد، درین رشته استاد است، غزلش بیشتر متمایل به سبک معروف به هندیسث، اما بی تکلف و روان سروده شده، نثرش نیز عالی روان و زیباست، دیوانش در سال ۱۲۸۸ در لاهور به چاپ رسید و کلیات وی در سال ۱۲۳۴ به اهتمام مرحوم زهیر معاون دارالتالیف از طرف وزارت معارف در مطبعه معارف در کابل از طبع بر آمد. قاری در سال ۱۳۲۲ شمسی در کابل وفات یافت و در تمام حیات شخص پارسا و متواضع و نیکنام بود.

از غزلیات

پنجه شور جنون پاره گریبانم کرد
باز سودای کسی بیسرو سامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم
آنقدر ریخت که تن غرقه طوفانم کرد
سخن رویتو با او به میان آوردم
رفت چندان ز خود آینه که حیرانم کرد
ماجرای غم پنهان تو گفتم بسرشک
گشت غماز و زین گفته پشیمانم کرد

نیست در سر هوس جلوه، رنگین بهار

شعله، خویش و گل داغ گلستانم کرد

بیوفایی گل یاد من آمد قاری

مضطرب ناله، بلبل به گلستانم کرد

ملك الشعراء بیتاب:

استاد صوفی عبدالحق بیتاب در سال ۱۳۰۶ قمری در کابل متولد شده تا حال حیات دارند و استاد فنون ادبی، بدیع بیان، عروض و معانی، دستور زبان و تصوف در فاکولته ادبیات اند. استاد در علوم معقول و منقول از عربی و ادبی و نجوم متبحر است. تألیفات گرانها و تراجم عالی در رشته های مختلف ادبی دارند. دیوان شعر شان بدیع است و یکبار در کابل به چاپ رسیده. بیتاب شخصی پارسا و در تصوف پیرو مسلک نقشبندیه است. استاد به قصیده کمتر میل مینماید و از شاعران مشهور غزلسرای کابل است. غزلش متمایل به سبک هندی است و بیشتر به واقف و سلیم و کلیم تنبیح دارند؛ اما تماماً سبک هندی نیست و از تکلفات عاریست. خودش میفرماید که بنا بر موقعیت کابل بین هند و سایر قسمت های خراسان (افغانستان) غزلش بین سبک هندی و خراسانی است. از مهارت استاد در شعر آنست که شعر فرمایشی خود در مدت کم میسازد چنانچه بارها به مناسبت برخی تقریبات اشعار متینی مناسب حال ساخته اند. صنایع معنوی و لفظی را با کمال مهارت در شعر بکار میبرند غالب غزلیات شان به دل آتش میزند:

جامه، هستی فلك افگند بر دوشم بزور

این متاع کس مخر را بر که بفروشم بزور

جامها بافد، برایم رشته، طول امل

گرچه میسازد فنا آخر کفن پوشم بزور

عمر رفت و من همان غافل زیشت کار خود

صور خیزاند مگر زین خواب خرگوشم بزور

ز آن تنگ طرفان نیم جزعه بیخود شوم

ساغر سرشار چشمی میبرد هوشم بزور

گر بدینسان فتنه انگیزی نماید قامتش
 میکند حرف قیامت را فراموشم بزور
 من که عمری دامن تقوی ز کف نگذاشتم
 چشم بدمست تو آخر کرد می نوشم بزور
 اینقدر سرو چمن مغرور رعناپی مباحش
 برکنند این جامه ات سرو قبا پوشم بزور
 طفل اشکم دختر رز را شبی مستانه گفت
 میرسد روزیکه پستان تو میچوشم بزور
 این همه بیتابی و شور و فغان من چه شد
 سردی دوران اگر نشاناند از جوشم بزور

بسمل:

استاد محمد انور بسمل پسر ناظر محمد صفر امین اطلاعات در سنال
 ۱۳۰۶ قمری تولد شده از غزلسرایان دوو پیش از استقلال بوده در امور اداری
 نیز عمری سپری کرده.

به کلیات بیدل رح علاقه مفروطی دارد و در شعر بدان اقتفاء میکند.
 اشعارش آبدار است، دیوان شان هنوز به طبع نرسیده:

بی غبار از گلشن الفت هوایی برنخواست
 کرد طوفانها گل و بوی وفایی برنخواست

ناله از دلها بسی سرزد به عشق اما چه سود
 آنچه کار کس رسد از وی بجایی برنخواست
 عشرتی دارد جهان اول ولی پایان کار
 هیچکس زین انجمن بی هایهایی برنخواست
 وسعت مشرب کمینگاه عیوب خلق نیست
 گرد آهوی درین صحرا ز جایی برنخواست
 جان دهم زیر فشار نازت اما از لبم
 پیش کس پاس ادب بنگر که وایی برنخواست
 غیر کلک زینهار امداد ما افتادگان
 در طریق عشق از دستت عصایی برنخواست

زیر گردون فتنه ها خفته است اما زان میان
چون دل بسمل که خون گرد بلایی برنخواست

شایق جمال:

میر غلام حضرت شایق از شاعران اخیر دور قبل از استقلال است که در دور پس از استقلال به شهرت رسیده در کابل متولد شد و هنوز حیات دارد و دارای اشعار و آثار متنوع است.

بین استاد بیتاب و شایق جمال رابطه خوبی برقرار است شایق گاهی بذله گویی هم دارد. روزی سک خود را بر اسپ خود نشانده نزد استاد بیتاب آمد و گفت بیچاره بیتاب است، استاد بیتاب بر بداهت گفت: شایق ماست... (۱)

داغ عشق تو به جان هر که خریدار نبود

او به پیش من سودا زده هشیار نبود

بعد مردن هم از آن کوچه گذر خواهم کرد

تا نگویی دل بیچاره وفا دار نبود

میشود باعث بی آبی شمشیر کسی

ورنه خون ریزی ما این همه دشوار نبود

صبحدم رفته خیابان به خیابان گشتم

همچو روی تو گلی در همه گلزار نبود

گل خود را به کف هرکس و ناکس میدید

خوب شد خانه بلبل سر بازار نبود

دانم از راه کشیده است ترا شکوه غیر

ورنه از کلبه تارک منت عار نبود

راهب از دیرهم امروز مرا داد جواب

گردن بسته من قابل زناز نبود

همه کس کنشتن منصور تماشا میکرد

بجز انصاف که هرگز به سردار نبود

۱- بسیار مانند آنست که عرفی و فیضی پسر مبارک از شاعران هند باهم میانه خوبی داشتند روزی عرفی به دیدن فیضی مبارک آمد و یکی از سگانش را دید پرسید اسم آغازاده چیست فیضی گفت: از همین نام های عرفی است (یعنی معمولی) عرفی گفت: «مبارک» است.

کاکلت واقف احوال پریشان منست
 بتو درد دل ما حاجت اظهار نبود
 آمد آندم سر بالین من آنماید ناز
 که دل رفته ز خود شایق گفتار نبود

پریشان، داوی:

عبدالهادی داوی متخلص به پریشان از شاعران و نویسندگان جوان و متجدد افغانستان در دور پیش از استقلال و پس از آنست. آثار نظم و نثرش در سراج الاخبار و امان افغان و مجله کابل جسته جسته نشر میشد و تا هنوز در مطبوعات انتشار میابد. اخیراً وزیر مختار افغانستان در اندونیزیا بود.

در وطن گر معرفت بسیار میبود بد نبود
 چاره این ملت بیمار میشد بد نبود
 این شب غفلت که تار و مار میشد بد نبود
 چشم برخوابت اگر بیدار میشد بد نبود
 کلهء مستت اگر هشیار میشد بد نبود
 روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای
 یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته ای
 دور از احباب رفته باعد و پیوسته ای
 بر امید کارهای دیگران دل بسته ای
 گر ترا حمیت مدد کار میشد بد نبود
 مانده در دشتم جمله شل و لنگ و کر و کور
 کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور
 رهنان نزدیک شب تاریک رهرو بی شعور
 راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
 گر که پاک این راها از خار میشد بد نبود
 وقت تنگ و فکر لنگ و عرصهء جولان فراخ
 نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ

جز خدا امید گاهی نیست یا رب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگ های سنگلاخ
ای خدا گمراه ما هموار میشد بد نبود
غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار
تابکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
باری بر ما هم ببار ای ابر رحمت بار بار
بار ما اندر گل افتاد و دل ما زیر بار
بار الها بار ما گر بار میشد بد نبود
این غزل در صفحهء حبل المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود
این خطاب او بخود بسیار تر مرغوب بود
چند گویی شاعر اینکار میشد خوب بود
چند گویی ما هرا کاینکار میشد بد نبود
پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه کردار نغز
از سخن خاموش شو کاین جمله گی کردار نغز
گر گریبان جانب کردار میشد بد نبود

هاشم شایق:

استاد هاشم شایق در سال () متولد و در سال ۱۳۳۳ شمسی در کابل وفات یافت. تحصیلات عالی در رشتهء روان شناسی و تربیت و ادبیات در دارالمعلمین عالی ترکیه نموده پس از يك دوره کار های اداری و سیاسی چون شخص فاضل و ادیب و شاعر بود به تدریس و تعلیم و نگارش پرداخت و با دختر سردار عزیز الله قتیل ازدواج کرد. نخست استاد دارالمعلمین بود بعد رئیس تعلم و تربیه وزارت معارف و مؤسس و نخستین نگارندهء مجله « آیینہ عرفان » نامهء رسمی وزارت معارف شد و برای چندین سال آن را اداره کرد.

سپس مشاور وزارت معارف و ده سال اخیر عمر خود را به حیث استاد فاکولته ادبیات گذشتاند و تربیت، روانشناسی و تاریخ ادبیات افغانستان میکرد. وی نخستین شخصی است که در مملکت روانشناسی و فن تربیت را به صورت عصری تدریس کرد و اساس و پایه نگارش تاریخ ادبیات افغانستان را به معنی و مفهوم جدید آن گذاشت.

وی مربی، نویسنده و شاعر و محقق بود. مقاله هایش در مجله آینه، عرفان و سایر مجلات وطن نشر شده اشعارش عالی، دارای طراوت و گرمی و جوش مخصوصی است. شعر فهمی و شعر شناسی وی ضرب المثل اهل علم و ادب است، به بیدل و آثار وی علاقه مخصوص داشت، ارادت میورزید و سبک او را تعقیب میکرد. چهارم صفر روز عرس حضرت بیدل به خانه، خود حلقه، ترتیب و بیدل خوانی میکردند. شخص دارای مناعت طبع و عزت نفس بود بارها این شعر را میخواند:

گر فلک يك صبحدم با من گران گیرد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

اشعارش بدیع است و کلمات آتشین و ترکیبهای آبداری انتخاب کرده

است از آثار اوست که به استقبال ازین بیت حافظ سروده:

دوش در حلقه، ما قصه گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

* * *

دوش به بزم صراحی که پهلوی تو بود

جام را گوش به لب های سخنگوی تو بود

دور از برق رخت مهر در آتش میخفت

ماه را خرگه، اندوه بسر از موی تو بود

آفتاب از مه، تو داشت سراغ محراب

چشم قوس قزح از دور به ابروی تو بود

فستنه چرخ که از خواب گران شد بیدار

اینهم انگیخته نرگس جادوی تو بود

شرر و سنگ ز يك چشمه چو میخوردند آب
 آزمودیم که هم طبع دل و خوی تو بود
 گر به پیراهن گل خار نمی ریخت بهار
 شبهه میرفت شبیه رخ نیکوی تو بود
 خون نمی بود اگر نافه آهو در چین
 بی خطا همنفس طره، گیسوی تو بود
 شایق آن صبح که يك چشم چو شبنم دریافت
 چمنستان حیا عکس گل روی تو بود

* * *

چه تصور ز حواسی که پریشان باشد
 چه برون آید از آن دست که لرزان باشد
 سوز عاشق نشود سرد ز چشم تر او
 چشمه، گرم کجا مانع عطشا باشد
 فکر سودای تو پنهان نشد از بستن لب
 گنگ را خواب خوش از چهره نمایان باشد
 ساز خونین جگر زخمه، خون میخواهد
 رخم را چاشنی از چهره نمایان باشد
 حسن با سنگدلی الفت ذاتی دارد
 وطن لعل همی کوه بدخشان باشد
 دل چرا مایل آن دست نگارین نبود؟
 گوی آنست که همدست چو گان باشد
 شمع بی خواهش پروانه کند عرص جمال
 کرم آنست که لبریز ز احسان باشد
 گردش دیده، محتاج و نماز بیمار
 هر دو شایسته، لطف است گر اذعان باشد
 طینت صافه لان منبع آفت نشود
 آب آینه کجا چشمه، طوفان باشد

در دل اهل غنا خیر نمیگردد جای
 این زری نیست که پیوسته به میان باشد
 رفت اگر قوت بازوی جوانی ز کفم
 از قد خم نتوان خواست که تاوان باشد
 «شایق» الهام گرفته است از فیض «صائب»
 «حسن فروش است در آن دیده که حیران باشد»

خلیل الله خلیلی:

در آغاز تاریخ ادبیات افغانستان قصیده سرایی چون رودکی جریان های شعر دری را جمع کرد و نهری عظیم بساخت و زمینه را برای قصیده گوئی فرخی سیستانی آماده کرد و بیهقی نثر خود را معیار فصاحت ساخت. در فصل اخیر تاریخ ادبیات افغانستان نیز از شخصی متذکر میشویم که فرخی سیستانی و عنصری بلخی را در قصیده و بیهقی را در نثر نویسی زنده کرد و نشان داد که فرزندان افغانستان پسرانی اند که نشان پدران دارند.

خلیلی از خانواده با فضلی است و در سال ۱۳۲۵ قمری در کابل متولد شده علوم ادبی و عربی را آموخت و به استاد بیتاب نیز از سمت شاگردی خود اظهار میکند. در داخل مملکت به کشور های خاور میانه و اروپا مسافرت کرده مدتی استاد فاکولته ادبیات، معاون پوهنتون رئیس مطبوعات هم بود قصایدش بسیار عالی و پر طنطنه به سبک فرخی سیستانی است و نثرش بیشتر به بیهقی ماند.

از آثار تحقیقی او فیض قدس (رساله در شرح حال حضرت بیدل) و سلطنت غزنویان در تاریخ آن دور افغانستان به سلسله نشرات انجمن تاریخ به چاپ رسیده، آثار هرات در سه جلد طبع هرات، رساله آرامگاه بابر طبع کابل، شرح آثار و احوال سنائی طبع کابل، نگارش ترجمه پانزده سپاره از تفسیر قرآن کریم که در کابل تحت نظر هیأتی از عالمان به عمل آمده طبع شده. قصاید و اشعارش به علاوه مطبوعات به صورت رساله ها و کتاب ها نیز بنام اوراق خزانی، منتخبات اشعار و غیره طبع شده است. شعرش روانی و طراوت خاص

داشته آبدار و گیر است. در وصف مهرگان گوید:

آبها صاف و هوا معتدل و دلها شاد
 مهرگان آمد و بر ما در شادی بگشاد

مهرگان چون مهء من خرم و مهر انگیز است
 نرم دل، نغز ادا، نیک نظر پاک نهاد

سوی کهسار شد از دشت غزالی سرمست
 زی کنام آمده از کوه گوزن آزاد

صف بستند کلنگان بهوا جانب هند
 از حد شهر قباد تا بدر مرز قباد

دگر از صید تذروان بکشد دست عقاب
 گرچه بالش بود از آهن و چنک از پولاد

باغ را کلک خزان بسته چنان طرفه نگاه
 که زر اندود کند صفحهء سبزی بهزاد

آب درهم نشود از وزش تند نسیم
 چهره پر چین نکند آینه از جنبش باد

خوشه هایکسره چون عقد ثریا شده اند
 طارم تاك برد چرخ پر اختر از یاد

شاخ پر سبب تو گویی به مثل تعبیه کرد
 باغبان طشت پر آتش سر زرینه عماد

مهرگانست و مهء عید و مهء مولد شاه
 طرفه این ماه باباب میامن بگشاد

فاصله امسال که در مسند جم شاه جوان
 همچو خورشید سرا پرده به البرز نهاد

باختر باز به آیین کهن جشن گرفت
 که کند خسرو ما رسم نیاکان بنیاد

اشك از چشم یتیمان بکند خشك به مهر
 گرد از روی فقیران بکند پاك بداد
 شاه چون داد کند ملك شود آبادان
 آری از داد شود کار جهانی به مراد
 شاه عادل پدر معنوی خلق بود
 به پدر تکیه کند پایه قدر اولاد
 هنر شاه بود مایهء دانایی قوم
 «ناز شاگرد خردمند رود بر استاد»
 مهرگان های دیگر خویتر آید بوطن
 از همایون نظر خسرو و فرخنده نهاد
 سیمگون برف کند خانهء زارع معمور
 سهمگین ابر کند مزرع دهقان آباد
 نوبهار آرد و ابر آرد و باران آرد
 از در و دشت وطن قافلهء مشکین باد
 همت مردم این مرز، شکافد دل کوه
 سیم بیرون کشد از سنگ و ز خارا پولاد
 خاور و باختر ملك بهم گردد وصل
 خط آهن چو بر آرد ز دو جانب فریاد
 از لب سند شود تا لب جیحون سر سبز
 ز در مرو شود تا خط خیبر آباد
 شود از تربیت شاه به کشور هر روز
 دستگاه دگر از علم و صنایع ایجاد
 خسرو داد گرا پادشها شیر دلا
 ای دل اهل وطن گشته به نیروی تو شاد
 اندرین عرصه که شه مات شده عقل بشر
 حقه بازان جهان در پی کینند و عناد
 باد این خاک سیلاب حوادث مأمون
 باد این مرز ز آسیب مصایب آزاد

ج: موسسات مطبوعاتی و نشراتی

۱- انجمن ادبی و نشر آن:

پس از اغتشاش داخلی و نجات وطن باز هم پلان نهضت و بیداری مردم تعقیب شد و از بزرگترین اقدام فرهنگی محمد نادر شاه شهید تأسیس مجمع فضلان، دانشمندان و اهل ادب و هنر کشور در مرکز بود که بنام انجمن ادبی موسوم شد. هدف این انجمن توحید اصول نگارش، تثبیت سبک معین نشر و نظم، تربیت روحیه ادبی و تکامل آن و تحقیق در تاریخ افغانستان بود.

شعبه های مختلفی از قبیل شعبه لغات، ادبیات، فولکلور و ادب محلی را دارا بود. از محققان اعضای آن مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء، از شاعران قاری، مستغنی و عظمی و از پیشوایان تاریخ نویسی معاصر میر غلام محمد غبار را میتوان بر شمرد. ترجمه و نشر یکی از مجلدات شعر العجم شبلی نعمانی رویهمرفته بر ادبیات ما روشنی خوبی انداخت. ازین انجمن یک تعداد کتاب های در نشر و نظم دری، در تاریخ و سایر رشته های فرهنگی کشور به چاپ رسید و نشر شد. سالنامه های کابل یگانه سالنامه مملکت شامل گزارش های سالانه رسمی، اداره های دولتی و مقالاتها و رساله های تحقیقی ادبی، تاریخی، علمی عالی و غیره معلومات مفید در چندین صد صفحه و چند صد قطعه تصویر و تابلو های رنگه از همین جا نشر میشد. مجله کابل برای تقریباً ده سال بهترین و یگانه مجله وزین و زیبای دنیای پارسی زبان با صحافت زیبا و طباعت عالی و مضامین ادبی و تاریخی و سایر مطالب بحیث نشریه رسمی و ارگان آن ازین کانون پرتو اندازی کرد. از مهمترین کتاب هاییکه ازین انجمن نشر شده اینهاست.

الفاروق (در شرح حال سید نا عمر رض)، منتخبات بوستان، آثار بودایی بامیان، سنخندان فارسی، شعر العجم جلد چهارم، آثار عتیقه کوتل خیر خانه، صنعت باختر (به فارسی و فرانسه)، مسکوکات قدیم افغانستان، خواطر قهرمان کبیر، شرح حال سید جمال الدین، افغان بگرام امپراطوری کوشان، پشتو از نظر فقه اللغة، متخصص سالون (درام) و چند جلد کتاب فارسی و پشتو و امثال آن.

۲- ریاست مطبوعات و توسعه جراید:

از مرکز های عمده فرهنگی مملکت درین عصر یکی هم ریاست مطبوعات است که در سال ۱۳۱۸ شمسی به منظور نظارت و توسعه جراید و مطبوعات تاسیس شد، نخستین رئیس آن استاد صلاح الدین سلجوقی بود این ریاست دارای شعبه های نشرات داخلی و خارجی بوده مطبعه عمومی دولتی را زیر نظارت داشت. روزنامه ها و جراید را بررسی کرده برایشان مضامین تهیه کرده به علاوه نشرات رادیو کابل را به عهده دارد.



بخشی از کتب منتشر شده بنگاه انتشارات میوند (کتابخانه سبا)

- رهنمای نویسندگی
- نبوی سیرت در سونه عبرتونه
- اسلام که مسیحیت
- ادب دری در قلمرو پشتو زبانان
- رهنمای پیروسة ولادت یا ولادت
- شیمو تراپی (مبحث آنتی بیوتیک ها)
- ای زویه!
- د چارلس پاچا تینینته
- د تدریس مهم عناصر
- نوی خبر یالی
- د خاتم النبیین ص سیرت
- د هیواد لرغوني تبارونه... دویم جلد
- مبادی اسلام
- د اسلام لاره
- جنگ اشباح
- خط و نگاره ها
- اسلامی فتوحات او جگړی
- په اسلامی شریعت کی فرد او دولت
- عارفان (اولیاء الله ...)
- معارف اسلامی
- خلود امامان
- جنگ های افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۸۹
- مصاحبه
- د اسلام پنخه بنا
- افغانستان در زمان امیر دوست محمد خان
- آسیای میانه و افغانستان در کنار آتش
- آتش در افغانستان
- احکام فقهی برای زن مسلمان
- اردو و سیاست
- افغانستان گذرگاه کشور گشایان
- از سقوط سلطنت تا ظهور و اجراء طالبان
- افغانستان در قرن نوزده
- افغانستان در مسیر تاریخ
- افغانستان و ریشه درد ها
- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین
- افغانستان و پنج سال سلطه طالبان
- ابو مسلم خراسانی
- افغانستان مسایل جنگ و صلح
- از امیر کبیر تا رهبر کبیر
- افغانستان در منگنه ژوپولیتیک
- ارمغان عشق
- افغانستان و مد اخلات خارجی
- افغانستان در آتش نفت
- اسپار تا کوس
- افغانستان به کجا میرود
- خاطرات ظفر حسن ایبک
- افسانه حیات
- افغانستان در دایرة المعارف تاجیک
- آخشیهیهای آوا شناسی فزیک
- اسناد لائنه جاسوسی
- اور په افغانستان کې
- اسلام او مسلمان امت
- افغانستان در سر دوراهی
- اهمیت حدیث در دین
- امریکا در افغانستان
- ادیان پشت در
- امریکا په افغانستان کې
- کدام یک اسلام یا مسیحیت؟
- افغانستان د تاریخ په اوږدو کې
- امریکایی توب
- طالبان، اسلام، نفت...
- افغانستان در چنبره گرد باد....
- آینده در قلمرو اسلام
- آموزش شعر
- اندکی از رنجهای زنان و دختران....
- بالاحصار کابل
- افغانستان و آسیای میانه در چنبره بازی بزرگ
- بحران و نجات
- بحران اقتصادی در افغانستان
- بازگشت
- بشپه لمونخ
- بابه خار کش
- بیداری اسلامی
- پادشاهان متأخر افغانستان
- پتی توبی...
- پلیس یا طیب...
- پرنیانیها
- پر مختگ
- تاریخ نبوت و انبیاء
- تربیت اولاد از دیدگاه اسلام
- ترورمی مسافر
- تاج التواریخ
- تحلیل واقعات سیاسی افغانستان
- تاریخ معارف افغانستان
- افغانستان بعد از اسلام
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان
- توفان در افغانستان
- تصورات شهای بلند
- تاریخ ادبیات افغانستان
- تیادر در افغانستان
- تجاوز بی آزرمانه
- تاریخ مقیم خانی